



ماهنامه علمی پژوهشی راهبرد توسعه
سال اول، شماره سوم، دلو ۱۳۹۳

صاحب امتیاز:	مجمع مشارکت و عدالت
مدیرمسوول:	دکتر حمیرا قادری
معاون مدیرمسوول:	اسدالله ابراهیمی ۰۷۸۳۳۵۹۹۱۶
سر دبیر:	محمد کبیر شفق ۰۷۸۵۳۳۲۶۶۴
دبیر بخش سیاسی:	محمد موسی صادقی
دبیر بخش حقوق:	رضاحسین سراج
دبیر بخش فرهنگی:	اسماء خواجه زاده
دبیر بخش اجتماعی:	رضاشاه محسنی
ویراستار:	دکتر حفیظ شریعتی (سحر)

ماهنامه علمی - پژوهشی راهبرد توسعه از تمام استادان، صاحب نظران، پژوهشگران و دانشجویان دعوت می کند تا مقاله های شان را برای نشر به این مجله ارسال کنند. به مقاله های با بحث های توسعه ای (فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) اولویت نشر داده می شوند. برای مقاله ها حق التالیف نیز پرداخت می شود.

ایمیل: r.tawsea@gmail.com

شماره تماس: ۰۷۷۷۷۶۱۳۳۸

نشانی: کابل، ناحیه سوم، سرک گولایی دواخانه، ایستگاه سابقه، دفتر مجمع مشارکت و عدالت

اشاره: راهبرد توسعه تنها مسوولیت سرمقاله را به عهده دارد، مسوولیت دیگر مطالب به عهده ی نویسندگان آن است.

راهنمای نگارش مقاله برای ماهنامه علمی- پژوهشی راهبرد توسعه

یک. ساختار مقاله

۱. **عنوان:** عنوان باید کوتاه، گویا، جذاب و بیان کننده‌ی محتوای مقاله باشد.

۲. **چکیده:** (حد اکثر ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) چکیده‌ی مقالات باید در برگرفته‌ی روش انجام پژوهش، یافته‌های اصلی و کاربرد موضوع باشد.

۳. **واژه‌گان کلیدی:** بین پنج تا هفت واژه بلافاصله پس از چکیده آورده شود

۴. **مقدمه:** تبیین اهمیت و ضرورت موضوع، یافته‌های قبلی در باره بحث و ساختار کلی آن را به صورت کوتاه شرح دهد.

۵. **متن اصلی:** معرفی کلی موضوع پژوهش، عنوان‌های اصلی و فرعی، متن مقاله (شامل روش‌شناسی، یافته‌ها بحث و نتیجه‌گیری)، پی‌نوشت‌ها و فهرست منابع ذکر گردد.

۶. **نتیجه‌گیری:** بیان‌گر نوآوری باشد و شامل نتیجه‌های به دست آمده از انجام پژوهش است.

دو. شیوه‌ی ارجاع دهی

ارجاع استنادی به منابع باید به روش درون‌متنی (نام، سال) باشد و پس از نقل مطلب درون‌کمان بیاید: (نام صاحب اثر، سال انتشار: صفحه).

سه. شیوه‌ی نگارش منبع

مشخصات کتاب‌شناختی منبع‌ها (در دو بخش فارسی و انگلیسی) به ترتیب حروف الفبا و به شرح زیر در پایان مقاله بیاید:

کتاب: نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان کتاب (به شکل اتالیک)، نام مترجم یا مصحح، محل انتشار، نام ناشر.

مقاله: نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان کامل مقاله (درون گیومه)، نام مترجم، نام مجله (به شکل اتالیک)، شماره مجله، صفحه، محل انتشار: ناشر.

رفرنس دهی به منابع اینترنتی

نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان مقاله یا کتاب، تاریخ‌بازایی، نشانی کامل صفحه اینترنتی.

اطلاعات زیر در صفحه اول باشد

نام، نام خانوادگی نویسنده، درجه‌ی تحصیل، رشته‌ی تحصیلی، شغل، نشانی، ایمیل و شماره تماس خود را قید کنید.



توسعه، مقوله‌ای است که مباحث آن سابقه‌ی طولانی در میان اندیشمندان جهان دارد؛ اما این مقوله در افغانستان از قدمت چندانی برخوردار نیست. حادثه‌ی (یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ م) را می‌توان به‌نحوی تاریخ آغاز طرح مقوله‌ی توسعه در کشور دانست. اکنون نظریات دولت محوری‌ای توسعه، به عنوان گفتمان مسلط در افغانستان و جهان سوم، مطرح است. از این رو است که مردم در امر توسعه چشم به دولت دوخته‌اند و نظاره‌گر فعالیت‌ها و کارکردهای دولت برای توسعه‌اند. واقعیت امر این است که توسعه امری نیست که سازوکارهای آن تنها از طریق کارکردهای دولت امکان‌پذیر باشد. هر چند تلاش برای رسیدن به جامعه‌ای توسعه‌یافته از رسالت‌ها و مسوولیت‌های اصلی دولت و نهادهای دولتی به حساب می‌آید؛ اما توسعه، الزامات و بایسته‌هایی دارد که دولت به تنهایی نمی‌تواند آن‌ها را به صورت کامل و درست برآورده سازد. در این راستا مردم و شهروندان کشور نیز وظایف و مسوولیت‌هایی دارند که باید به آن‌ها بپردازند. اگر از نظریه‌ی دولت‌محوری توسعه، کمی فاصله بگیریم، می‌توانیم الزامات زیر را در راستای رسیدن به توسعه‌ی پایدار مطرح کنیم:

یکم: تمام افراد ساکن در کشور، این خاک را خانه‌ی خود بدانند و در سامان دادن آن بکوشند. باتأسف امروزه مهم‌ترین مشکل و چالش در زندگی اجتماعی افغانستان عدم هم‌دیگر‌پذیری است که ریشه در این معضل فراگیر دارد. از طرف دیگر این کشور از گوناگونی قومی - نژادی برخوردار است، در جامعه متکثر افغانستان عدم همبستگی اجتماعی خود مشکل فراراه ملت‌سازی است که چنین است گاهی مسئله‌ی ساکنان اصلی و غیر اصلی در این کشور سخن گفته می‌شود. این در حالی است که هم‌دیگر‌پذیری و توسعه‌یافتگی می‌تواند این مشکل را برطرف کند. از سوی دیگر این اصل که: «افغانستان خانه‌ی مشترک تمام مردم ساکن در این کشور است»، نهادینه نشده است و دولت‌مردان و نخبگان سیاسی نه تنها در این راستا گام‌های عملی و مؤثری برنداشته‌اند، که در برخی موارد به تشدید آن تلاش کرده‌اند. تا زمانی که تمام ساکنان افغانستان، این کشور را خانه‌ی خود ندانند و همگام با دولت و نهادهای دولتی تلاشی برای بهبودی وضعیت این کشور انجام ندهند، توسعه‌ای اتفاق نخواهد افتد.

دوم: رشد این انگیزه و ذهنیت که همه‌ی افراد جامعه در قبال خانه‌ی مشترک خود مسوولیت دارند، در توسعه‌یافتگی نقش مهم دارد؛ زیرا رشد حس مالکیت نسبت به جامعه و کشور و پذیرش مسوولیت همگانی از الزامات توسعه به حساب می‌آید. چنین است که عدم مسوولیت‌پذیری یکی از چالش‌های دیگر در این جامعه است. در این کشور، هر کس تلاش می‌کند که کم‌کاری‌ها و بی‌کفایتی‌های خود را به عهده‌ی دیگران بیندازد و از انجام مسوولیت خود شانه خالی کند. برای رسیدن به کشور توسعه‌یافته، توسعه‌ی همه جانبه لازم است تا انگیزه‌ی توسعه در میان افراد ساکن در کشور ایجاد و رشد کند؛ زیرا رسیدن به کاروان توسعه امری است که بدون تلاش همگانی ممکن نیست.

سوم: انجام فعالیت‌های دسته‌جمعی و همگانی و بسیج عمومی برای رسیدن به توسعه؛ زیرا براساس تعریفی که کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه (WCED) برای توسعه‌ی پایدار گفته است: برای رسیدن به توسعه‌ی پایدار باید یک نظام سیاسی وجود داشته باشد تا امنیت شهروندان تأمین شود و در امور و تصمیم‌های عمومی آن‌ها را مشارکت دهد؛ نظام اقتصادی‌ای لازم است تا در شرایط ناموزون اقتصادی، چاره‌اندیشی شود؛ باید نظام تولیدی وجود داشته باشد که از محیط زیست حمایت گردد و محیط را اساس توسعه بداند؛ وجود یک نظام دانش فنی مناسب که الگوهای پایداری از تجارت مالی را فراهم کند، وجود یک نظام بین‌المللی که الگوهای جهانی تجارت را ارائه کند و وجود یک نظام مدیریتی که ظرفیت و انگیزه‌ی خوداصلاحی را داشته باشد، این مقوله‌ها از الزامات توسعه در هر کشور است که افغانستان برای توسعه‌یافتگی باید به آن دست یابد. بنابراین، افغانستان زمانی به توسعه دست خواهد یافت که بسیج عمومی برای انجام فعالیت‌های توسعه محور صورت بگیرد و تلاش برای توسعه به فرهنگ همگانی تبدیل شود، به نحوی که دیگر هیچ‌کسی در انجام مسوولیت خود کوتاهی نکند و این امر به یک الزام اخلاقی تبدیل شود. امری که کم‌تر به آن اهمیت داده می‌شود. امیدواری وجود دارد که با گذشت زمان این مسئله تحقق یابد و توسعه‌یافتگی پایدار در افغانستان به واقعیت عینی تبدیل شود.

روش‌ها و فنون ایجاد انگیزش در



■ دکتر غلام سخی احسانی
■ استاد دانشگاه

میان کارکنان سازمان

چکیده

شناخت مسائل انگیزشی کارکنان است؛ یعنی توجه به زمینه‌های شکوفایی کارکنان، علاوه بر این که موجب درک مسائل انگیزشی آنان می‌گردد؛ این امر نیز می‌تواند به بهبود کاربرد منابع انسانی سازمان‌ها و همچنین در جلوگیری از مقاومت کارکنان در مقابل تغییرات و کاهش محدودیت در بازدهی و مبارزه با ستیزه و مجادله‌ی کاری کارکنان با یک‌دیگر کمک چشم‌گیری می‌کند. در حقیقت رعایت این نکات است که در نهایت به ایجاد یک سازمان سودآور منتهی می‌شود.

در کل یکی از وظایف اصلی و مهم مدیران در سازمان‌ها، شناسایی استعدادهای بالقوه کارکنان و فراهم کردن زمینه‌های رشد و شکوفایی آنان است که زمینه‌ی ارتقای بهره‌وری را فراهم می‌کند، زیرا در عصر حاضر، نمی‌توان بدون توجه به میزان بهره‌وری در تولید و همچنین بدون آگاهی از عوامل مؤثر بر افزایش آن، به سوی توسعه‌ی پایدار گام برداشت. بنابراین، از آنجای که انسان، در پروسه‌ی توسعه، نقش کلیدی دارد؛ برطرف کردن نیازهای روحی و روانی آنان از اهمیت ویژه‌ی برخوردار است. در این راستا می‌توان انگیزه‌ها و نیازهای انگیزشی انسان‌ها را در یک طبقه بندی کلی، در سه گروه (فیزیکی، اجتماعی و روانی) قرار داد. در این صورت بندی، آن بخش از نیازهای کارکنان که مربوط به محیط کار آن‌ها؛ مانند تسهیلات رفاهی محیط کار (محل مناسب کار، هوا، نور و...) مربوط شود، انگیزه‌های فیزیکی اطلاق می‌شود. به دسته‌ای دیگر

بحث ایجاد انگیزش در میان کارکنان سازمان، از موضوعات اساسی در رشته مدیریت است. این بحث در نزد دانشمندان رشته مدیریت، هم از نظر تئوریک و هم از نظر تجربی و فنون ایجاد انگیزش، برای بهبود عملکرد کارکنان سازمان، ضرورت دارد. در این خصوص نظریه پردازان، رمز موفقیت مدیریت مؤثر نیروی انسانی را در سازمان‌ها، ایجاد انگیزش در میان آنان به عنوان یک اصل می‌دانند. از این‌رو، نقش انسان را، به عنوان عامل حیاتی و استراتژیک، در پیش رفت و توسعه سازمان بیش از پیش مورد توجه قرار داده است. به این معنا که جلب رضایت کارکنان و علاقه‌مندسازی آنان نسبت به شغل و وظیفه‌شان، برای دستیابی به اهداف سازمانی، از اهمیت خاصی برخوردار است.

کلیدواژه: انگیزش، نیاز، رضایت شغلی، کارایی، اثرگذاری، تفاوت‌های فردی

قدمه

در هر سازمانی، توجه به استعدادهای بالقوه‌ی کارکنان، از وظایف اصلی مدیران به حساب می‌آید. از این‌رو، بر مدیران است که زمینه‌های رشد و شکوفایی کارکنان را فراهم کنند؛ چراکه توسعه و رشد کارکنان، در پیوند مستقیم با پیشرفت و تحقق اهداف اساسی سازمان‌ها قرار دارد. به بیان دیگر ارتقای بهره‌وری کارکنان برای بهبود عملکرد و افزایش راندمان کاری آنان در سازمان‌ها، منوط به درک و



از نیازهای کارکنان که به رفتار با همکاران، به ویژه با مدیریت سازمان ارتباط پیدا کند و بیش تر در جهت برطرف کردن نیازهای اجتماعی باشد؛ انگیزه‌های اجتماعی گفته می‌شود. در نهایت آن گروه از نیازهایی که در ارتباط با فراهم شدن رضایت روحی کارکنان مرتبط باشد، در شمار انگیزه‌های روانی قرار می‌گیرند. بدیهی است که این امر محقق نمی‌شود مگر آن که مکانزمی به این منظور تعریف شود. که مدیران ناگزیر گردند تا محیط درونی و بیرونی حاکم بر سازمان را در آن راستا سامان دهند و اهداف مناسب برای ارضای نیاز کارکنان فراهم کنند؛ اما قبل از پرداختن به مکانزم مورد نظر شایسته است که واژه انگیزش تبیین گردد.

مفهوم انگیزه: اصطلاح انگیزه از واژه لاتینی Motivation (معنی حرکت) گرفته شده است و به

چرایی رفتار انسان‌ها اشاره دارد. این مفهوم می‌خواهد این مطلب را بگوید که: هیچ رفتاری از انسان، سر نمی‌زند مگر آن که انگیزه یا نیازی که محرک آن است در آن وجود داشته باشد. در واقع انگیزه‌ی انجام هر کاری در انسان (اعم از خودآگاه یا ناخودآگاه) ناشی از نیازهایی او است. از این روی انگیزه در واقع حالتی درونی است که انسان را به انجام یک سری فعالیت‌ها برمی‌انگیزاند. (رابرت کریتنرو آنجلو کینیکی، پیام پویا، ۱۳۸۴: ۲۰۵)

در جای دیگر انگیزه را به «میل به کوشش فراوان برای تأمین هدف‌های سازمان به گونه‌ای که این تلاش‌ها در جهت ارضای برخی از نیازهای فردی سوق داده شود» دانسته است؛ ولی در کل جوهره‌ی انگیزه نیروی است که سبب تشویق فرد به انجام یک کار یا رفتار می‌شود.

مفهوم انگیزش: چنان که بیان شد، انگیزه بیان‌گر چرایی کار است، در حالی که انگیزش یک خواست کلی را منعکس می‌کند؛ اما در عین حال هیچ کسبی، تنبیه و تشویق را به عنوان انگیزه‌های بسیار قوی رد نکرده است. در این رابطه پول به عنوان ابزاری برای پاداش، مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کند؛ اما با این حال باید در نظر داشته باشیم که پول تنها عامل انگیزشی به حساب نمی‌آید. با این بیان روشن گردید که: یکی از وظایف اولیه مدیران فراهم نمودن زمینه‌های انگیزش در کارکنان جهت افزایش عملکرد آنان

می‌باشد. ولی باید در نظر داشت که انگیزش یک فرایند زنجیره‌ای است؛ به این معنا که با احساس نیاز یا احساس کمبود و محرومیت شروع می‌شود، و خواست را به دنبال می‌آورد، سپس موجب تنش و کنش بسوی هدف می‌گردد. (محمدزاده عباس و مهر وژان آرمن، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۲۰)

نظریه‌های انگیزش

دانشمندان علم مدیریت، روش‌های ایجاد انگیزش در کارکنان را به سه مرحله‌ی نسبتاً متمایز دسته‌بندی کردند. نخستین نظرات انگیزش به ارایه‌ی الگوی‌های پرداخته است که آن‌ها را می‌توان درباره‌ی هر کارگر و کارمند، در هر شرایط و موقعیتی تطبیق داد. این دیدگاه‌ها به ترتیب زمان شکل‌گیری آن‌ها، عبارتند از مدل سنتی، مدل روابط انسانی و مدل منابع انسانی.

مدل سنتی

شهرت این روش، با نام فردریک تیلور و مکتب مدیریت علمی او در آمیخته است. او در مطالعات خود در راستای افزایش راندمان کارکنان، هنر مدیریت را به عنوان ابزار شکل دهنده‌ی رابطه‌ی مدیران و کارگران مورد مطالعه قرار داد و مهارت صرف را برای دستیابی به کارایی و اثربخشی، کافی نمی‌دانست؛ بلکه در کنار تنبیه، پاداش مادی را عامل مهم انگیزش برای تولید و کارایی مؤثر می‌دانست. این مکتب معتقد است که یکی از وظایف مهم مدیریت، این مدل مبتنی بر توجه به انگیزش مادی و برانگیختن کارگران از طریق پرداخت حقوق و دستمزد بیش تر به ازای تولید بیش تر است. در واقع طرف داران این نظریه معتقدند، که کارگران ذاتاً انسان‌های سست و تنبل هستند و تنها به وسیله عوامل اقتصادی می‌توان آن‌ها را به تولید بیش تر تحریک کرد. (مهدی ایران نژاد پاریزی و پرویز ساسان گهر، مؤسسه عالی بانک‌داری، ۱۳۸۶: ۳۷۶-۳۷۷)

مدل روابط انسانی

این مدل حاصل مطالعات هائورن و در حقیقت در واکنش به مدل سنتی و دیدگاه تیلور است؛ چراکه این مدل معتقد است: در مدل سنتی شأن و جایگاه انسانی کارگران نادیده گرفته شده است و آنان در حد یک ماشین تنزل یافته‌اند و



بعد انسانی آن‌ها مورد توجه واقع نشده است. از این رو، این نظریه برایین باور است که انسان‌ها به‌جز پول، با عوامل دیگری نیز برانگیخته می‌شوند. درست است که کارهای تکراری و کسالت‌آور موجب کاهش انگیزه کارکنان می‌شود؛ ولی رفتار اجتماعی و احساس عضویت در یک جمع موجب افزایش انگیزه و کارایی کارکنان می‌گردد. بدان معنی که افراد به عنوان موجودات اجتماعی در پاسخ به محیط کار برانگیخته می‌شوند. طبق این نظریه، وجود انگیزه‌های لازم مانند رضایت شغلی، عمده‌ترین عامل در بالا رفتن عملکرد کارکنان است. (محمد زاده و مهر وژان، ۱۳۷۵: ۱۲۶-۱۲۵)

مدل منابع انسانی

از دهه ۱۹۶۰ به بعد مسلم شد که نظریه‌های کلاسیک و روابط انسانی، تأثیر روابط اجتماعی و ساختار رسمی را نادیده گرفته و مفروضات مدل روابط انسانی تصویر ناقصی از رفتار انسانی در محل کار ارائه می‌دهد. مدل‌های معاصر انگیزشی بر این فرض استوار هستند که عوامل زیادی قادر به تأثیرگذاری در رفتار انسان است. این عوامل شامل اهمیت نظام پاداش، تأثیرات اجتماعی، ماهیت شغل، الگوی رهبری، نیاز و ارزش‌های کارکنان و ادراک خود از محیط کار است. (سازمان و مدیریت از تئوری تا عمل، پیشین، ۳۸۱-۳۸۲).

نظریه‌های محتوایی

این مجموعه نظریه‌ها، از توصیف «هست‌ها» و «نیازها» صحبت می‌کنند و نظریه پردازان محتوایی در صدد شناخت و معین کردن عواملی هستند که موجب انگیزش انسان برای کار می‌شوند. به عبارت دیگر تئوری‌های محتوایی بیش‌تر به مسائل درونی انسان و عوامل انگیزش توجه دارند و در جست‌وجوی چیزهایی هستند که رفتار فرد را برای انجام کار، فعال می‌سازد. (نایلی، ۱۳۷۳: ۲۵)

۱. نظریه سلسله مراتب نیازها: ابراهام مازلو دیدگاه و مدل خود را درباره انگیزش انسانی، بر پایه‌ی تجربه کلینیکی خویش در سال ۱۹۴۳ ارائه داد. وی احتیاجات بشری را به پنج طبقه اساسی تقسیم کرد و آن‌ها را سلسله مراتب نیازها نامید که عبارتند از: ۱- نیازهای فیزیولوژیک - ارضای سائقه‌های تشنگی، گرسنگی و جنسی ۲- نیازهای ایمنی -

رهایی از ترس آسیب‌های برونی، تغییرات شدید برونی ۳- نیازهای مربوط به تعلق - میل به داشتن روابط عاطفی و مراقبتی. یعنی دریافت محبت و حمایت شخصی از ناحیه دیگران ۴- نیاز به قدرت و منزلت - احترام و ارج گذاری مثبت از جانب همسالان و وابستگیان ۵- خودیابی یا شکوفایی - فرصت برای ارضای توانایی‌های بنیادین فرد تا حد نزدیک‌تر شدن به خود طبیعی. (مدیریت رفتار سازمانی، پیشین، ۲۰۷)

پیروان مکتب کلاسیک معتقدند اگر احتیاجات جسمانی زیر دستان برآورده شود، آنان حداکثر تلاش خود را برای دستیابی هدف‌های سازمان به کار خواهند بست. این‌گونه مدیران معمولاً از خود سؤال می‌کنند که چرا کارایی سازمان اضافه نمی‌شود؟ در حالی که ما پول خوبی می‌پردازیم و موقعیت کار عالی است. در حقیقت پولی که به کارمندان پرداخت می‌شود تا احتیاجات جسمانی خود را از قبیل خوراک، پوشاک و مسکن تامین کنند، وقت به مصرف می‌رسانند که در خارج از محیط سازمان خود هستند و معمولاً هیچ‌کس پول را در موقع کار خرج نمی‌کند. بنابراین، پول به تنهایی نمی‌تواند انگیزه‌ای در کارمندان سازمان ایجاد کند. آن‌چه باعث انگیزه می‌شود برآوردن نیازهایی است که در سلسله مراتب نیازها در مرتبه بالاتری قرار دارد؛ یعنی احتیاجاتی از قبیل امنیت، تأمین اجتماعی، تعلق، احترام و مانند آن، به ندرت اتفاق می‌افتد که به طور کامل ارضا شوند. به‌خصوص برای افرادی که در رده‌های پایین سازمان قرار دارند و به پاداش متکی هستند. ارضای نیاز قدر و منزلت، احساساتی مانند اتکای به نفس، ارزش داشتن، صلاحیت و قابلیت داشتن و مانند آن در فرد به وجود می‌آورد حال آن‌که عدم ارضای این نیازها باعث می‌شود که شخص احساس خود کم بینی، ضعف و بی‌پناهی کند و احتمالاً ناراحتی‌های عصبی در شخص ایجاد شود. (سید جوادین، نگاه دانش، ۱۳۸۶: ۴۶۰-۴۵۹)

نظریه نیازهای بالفعل ماری: یکی دیگر از ساختارهای جالب نیازها، نظریه نیازهای بالفعل ماری است. مفروضات این نظریه توسط ماری شناسایی شد و «اتکینسون» عقاید ماری را به شکلی محکم و کاربردی تبدیل کرد. همانند سلسله مراتب نیازهای مازلو، نظریه نیازها بر این فرض استوار است که مردم نیازهایی دارند که

رفتار آن‌ها را بر می‌انگیزاند. مکانیزم‌هایی که نیازها را فعال می‌سازند تا حدودی در این مدل پیچیده‌تر هستند. به عقیده ماری چند طبقه نیاز برای اکثر افراد مهم‌اند و تعدادی از این نیازها ممکن است به درجات مختلف و همزمان فعال باشند. به عبارت دیگر نیازهای مضاعف، رفتار همزمان را برانگیخته می‌سازند و ترتیب از پیش تعیین ده الزامی نیست. (محمدزاده و مهره‌وزان، ۱۳۷۵: ۱۳۴)

نظریه انگیزش و بهداشت روانی: این نظریه توسط یک روان‌شناس به نام «فردریک هرزبرگ» ارائه شد. هدف او از طرح این نظریه، شناخت عوامل محیطی و انگیزشی بر روی افراد بود. به همین دلیل کار او تأثیر شگرف بر مدیریت منابع انسانی گذاشت. چون تأکید این دیدگاه بر این نکته است که انگیزه از دل افراد بیرون می‌آید، نه از دل سیاست‌های اعمال شده توسط مدیر سازمان‌ها. در حقیقت مفاهیمی چون غنی‌سازی شغلی، توسعه فردی، رضایت شغلی و روش پرداخت حقوق و مشقوق‌های سازمانی از رهگذر این دیدگاه، توسعه و تکامل یافت. هرزبرگ معتقد است که باید آن انگیزه‌ها را انتخاب کرد که بیش‌ترین اهمیت را برای افراد دارد. بسویاری از سازمان‌ها بر این باور هستند که پول تنها انگیزه برای کارکنان است؛ اما کار هرزبرگ، رویکردی جامع‌تری را در این جهت نمایان کرد. (علی رضائیان، ۱۳۸۴: ۴۵۰-۴۵۱)

در مجموع او دیدگاه خود را به دنبال یافتن پاسخ به این پرسش که «مردم از کار و شغل خود چه می‌خواهند؟» توسعه و تکامل بخشید. از این رو هرزبرگ از مردم می‌خواست که به صورت مفصل درباره اوضاع یا شرایطی صحبت کنند که می‌توانست در رابطه با شغل‌شان بسیار خوب یا بسیار بد باشند. وی پاسخ‌های جمع‌آوری شده را طبقه‌بندی کرد و چنین نتیجه گرفت که پاسخ‌هایی که متضمن احساس خوب افراد درباره کارشان است با پاسخ‌هایی که احساس بد افراد را نسبت به کارشان نشان می‌دهد، بسیار متفاوت است. برخی از این ویژگی‌ها مانند پیشرفت، شناخت، داشتن شهرت، ماهیت کار، مسئولیت، ترقی و رشد با رضایت شغلی ارتباط دارند. و بقیه عوامل با نارضایتی شغلی مرتبط است.

در نظریه انگیزش و بهداشت روانی، طبیعت انسان از لحاظ کیفیت ارضای نیازهای خود دارای خصوصیتی دوگانه

است. یک خصلت آدمی چنان است که در اثر فقدان عوامل و شرایط لازم احساس عدم رضایت می‌کند و چون شرایط و عوامل فراهم شود، احساس عدم رضایت کاهش یافته و به تدریج به بی‌تفاوتی می‌انجامد. اکثر عوامل فیزیولوژیک دارای این نوع تأثیرند و این دسته عوامل را می‌توان عوامل بهداشتی یا حافظ وضع موجود نامید. خصلت دیگر آدمی مجموعه وجود نیازهایی هستند که از یک سو برای انسان رضایت و کامیابی فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، فقدان رضایت یا بی‌تفاوتی را ایجاد می‌کند. به کمک ارضای این نیازها می‌توان افراد شاغل را راضی کرد. آن دسته نیازهای که به وسیله عوامل شغلی و درونی (نه محیطی) ارضا می‌شوند عبارتند از کسب موفقیت، تحسین به خاطر انجام کار، مسئولیت بیش‌تر و رشد در کار. این دسته نیازها اگر با محتویات شغلی به نحو مطلوبی ترکیب شوند؛ پایدار خواهند بود. حال با توجه به این عوامل دوگانه، مدیران می‌توانند عوامل ناراضی‌کننده را محدود و عوامل راضی‌کننده را توسعه بخشند. (سید جوادین، ص ۴۶۱-۴۶۰)

نظریه دو ساحتی انسان، نظریه X و Y: مکی گریگور برداشت‌ها، طرز تلقی و نگرش مدیران را در زمینه ماهیت و انگیزش انسان‌ها به دو گروه تقسیم می‌کند و به منظور آن که هیچ‌گونه پیشداوری در مورد آن‌ها صورت نگیرد، آن‌ها را با حروف X و Y مشخص کرده است.

مفروضات نظریه X:

۱. بیش‌تر آدم‌ها ذاتاً تنبل و از کار بیزارند
۲. اکثر آدم‌ها از قبول مسئولیت سرباز می‌زند
۳. آدم‌ها باید از طریق مشقوق‌های مادی و یا محرومیت‌های اقتصادی و فیزیکی به فعالیت وادار شوند
۴. علاقه، موهبت کمیاب است که فقط مدیران و رهبران از آن برخوردارند
۵. شکست سازمانی، ناشی از تنبلی و محدودیت‌های افراد است.

مفروضات نظریه Y:

۱. در شرایط مطلوب کار می‌تواند مانند بازی طبیعی باشد.
۲. در شرایط خاص آدمی نه تنها مسئولیت را می‌آموزد، بلکه آن را با اشتیاق جست‌وجو می‌کند.
۳. اگر آدمی به هدف فعالیت خود مؤمن و معتقد باشد،



می‌تواند خودش را بهتر از دیگران کنترل کند و احساس درونی بهترین پاداش و رضایت است.

۴. نارسایی و شکست تلاش‌های سازمانی، معلول سهل انگاری برای از بین بردن جهل و پرورش استعدادهای نهفته است.

۵. ظرفیت خلاقیت عمومی در حل مسائل سازمانی تابع قانون توزیع عادی و معمولی است. (علی رضائیان، ۴۵۲-۴۵۳).

نظریه نیازهای سه گانه مک کلند: دیوید مک کلند در سال‌های اولیه دهه ۱۹۵۰ تحقیقاتی پیرامون انگیزه آغاز کرد. وی سه عامل انگیزش را در مورد نیازها پیشنهاد کرد که عبارتند از:

نیاز به کسب موفقیت: یعنی تلاش برای کسب هدف با توجه به برنامه‌ها و استانداردهایی که موفقیت را تضمین می‌کند.

نیاز به کسب قدرت: یعنی کسب توانایی برای اعمال نفوذ بر دیگران و کنترل آن‌ها.

نظریه نیازهای زیستی، تعلق و رشد: در پاسخ به انتقادات وارده به نظریه مازلو، شخصی به نام کلایتون آلدرفر نظریه‌ای را معرفی کرد که شباهت زیادی با نظریه سلسله مراتب نیازها دارد، با این تفاوت که برای بروز نیازها به سلسله مراتب قائل نبوده و آن‌ها را در یک پیوستار مورد بررسی و کارکرد قرار می‌دهد. در این نظریه نیازهای زیستی همان نیازهای جسمانی و ایمنی در نظریه سلسله مراتب نیازها است، نیاز تعلق، به نیازهایی مانند محبت، کرامت و احترام توجه دارد و نیاز به رشد در واقع به همان نیاز به کمال و تعالی در انسان‌ها اشاره دارد. (سید جوادین، ۱۶۶)

نظریه‌های فرایندی

این نظریه‌ها بیش‌تر شناختی هستند و به چرایی‌ها پاسخ می‌دهند. عوامل مؤثر در انگیزش چندان مورد توجه نظریه‌های فرایندی قرار نمی‌گیرد. این نظریه‌ها، فرایندهای رفتاری موجود زنده را مورد بررسی قرار می‌دهند. به عبارت دیگر چگونگی آغاز و تداوم رفتار بررسی شده و دلیل توقف آن تبیین می‌شود. همه الگوهای فرایندی سعی دارند متغیرهای عمده‌ای را که در انتخاب

سطح فعالیت برای انجام کار مؤثر هستند، مشخص کنند. معمولاً متغیرهایی مانند نیازها، انتظارات، پاداش‌ها و تقویت‌کننده‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند. علاوه بر این، الگوهای فرایندی درصدد یافتن کنش متقابل این متغیرها با متغیرهای وابسته‌ای چون خشنودی شغلی کارکنان‌اند. (نایلی ۱۳۷۳: ۲۵)

الف. نظریه انتظار: نظریه انتظار یک مدل انگیزشی پیچیده است و به تشخیص چگونگی انتخاب راه انجام کار، به وسیله افراد مربوط می‌شود. این نظریه علت این که چرا مردم یک رفتار را بر رفتار دیگری ترجیح می‌دهند و انتخاب می‌کنند، شرح می‌دهد و انگیزه رفتار را با موارد زیر معین می‌کند: ادراک فرد یا انتظار وی از نتایج یا پاداش‌های که احتمالاً از یک رفتار معین حاصل می‌شود. جذابیت آن پاداش در ارضای نیازهای او. به این ترتیب انگیزش تحت تأثیر دو عامل است: نتایج مورد انتظار \times جذابیت نتایج = انگیزش. بنابراین، انگیزه‌ی انجام کار هم به نتایج مورد انتظار و هم به جذابیت آن وابسته است. (سید جوادین، ۱۷۵)

ب. تئوری انتظار و عدالت: عملکرد، تابعی است از انگیزش و توانایی: توانایی \times (A) میزان تلاش = (E) عملکرد (P). هم‌چنین رضایت تابعی از نتایج کسب شده و قصور فرد از عدالت و انصاف منظور شده در گرو تحقق این نتایج است.

پاداش‌ها بر دو نوع است: پاداش‌های درونی (باطنی) مانند آزمودنی بودن کار، ارضای نیاز شهرت با انجام کار و غیره. پاداش‌های خارجی (عارضی) مانند پول، مقام و موقعیت و نظایر این.

معیار عدالت و پاداش هم چیزی است که شخص با در نظر گرفتن آن چه که دیگران برای انجام همان نوع کار دریافت می‌دارند، احساس می‌کند باید دریافت دارد. این نظریه، مدیران اجرایی را بدین معنی هدایت می‌کند که اهداف زیردستان مشکل عمده‌ای نیست و به توانایی و مهارت‌های آنان مربوط می‌شود و سیستم پاداش باید با نیازهای غالب آنان مرتبط شود.

ج. نظریه برابری: نظریه برابری یکی از نظریات

شناختی است که رفتار را در سازمان‌های کاری توضیح می‌دهد. این نظریه اولین بار توسط آدامز و وایک مطرح شد و مبتنی بر این پیش فرض ساده است که مردم می‌خواهند منصفانه با آن‌ها رفتار شود. فرض کلی نظریه این است که فرد ارزش نسبی بین ستاده و داده خود را با ارزش نسبی بین ستاده و داده شخص یا اشخاصی که از نقطه نظر وی قابل مقایسه هستند محاسبه کرده و این نسبت‌ها را با هم می‌سنجند. در این حالت برابری در صورتی وجود خواهد داشت که نسبت ستاده به داده شخص با نسبت ستاده به داده شخص یا اشخاص دیگر برابر باشد. (انگیزش در سازمان‌ها، ۸۶، ۸۵)

د. نظریه اسناد: طبق این نظریه رفتار انسان‌ها یا برخواسته از ویژگی‌های شخصیتی افراد است یا به وضعیتی که در آن قرار داشته‌اند مربوط می‌شود. بنابراین، نظریه اسناد مسئولیت و فرایندهای شناختی که انسان‌ها بر مبنای آن، دلایل رفتار خود و دیگران را تعبیر و تفسیر می‌کنند، مورد تحلیل قرار می‌دهد. نظریه اسناد در صدد تبیین این نکته است که چگونه آدمی تلاش می‌ورزد تا بروز رفتارهای مشهود فردی را بر اساس عوامل درونی یا بیرونی برای خود و دیگران بازشناساند. (مدیریت عمومی، پیشین، ۱۶۴)

ه) نظریه هدف گذاری: طبق نظریه هدف گذاری، اگر برای هر شخص هدفی تعیین شود، افراد جهت نیل به اهداف تعیین شده برانگیخته می‌شوند. در واقع افراد هدف‌مند، بیش‌تر و دقیق‌تر از افراد بی‌هدف تلاش می‌کنند. هم‌چنین، افراد با اهداف رقابتی و مبارزه طلبانه، نسبت به افرادی که دارای اهداف ساده و سهل هستند، بیش‌تر تلاش و فعالیت می‌کنند. صاحب‌نظران معتقدند گرچه تعیین هدف، بازدهی افراد را افزایش می‌دهد؛ اما در رابطه با پدیده‌هایی مانند غیبت، جابه‌جایی یا رضایت شغلی طرح قابل تحلیلی ارایه نمی‌دهد. (سید جوادین، ۱۷۸)

نظریه‌های تقویت یا شرطی کردن عامل

نظریه‌های مذکور در دو بخش قبلی به‌طور عمده شناختی بوده است و بر احساسات، حالات، تصورات و انتظارات تمرکز دارند؛ اما نظریه‌های تقویتی بر روابط بین نیازهای درونی فرد و نتایج و پاسخ ملموس تمرکز دارند مانند تقویت مثبت، منفی، تنبیه و خاموش سازی. (سید جوادین ۴۵۸)

الف. تقویت مثبت: پاداشی است که در رابطه با رفتار مطلوب داده می‌شود. هدف از این روش تأیید رفتار مطلوب فرد و افزایش امتیازها برای تکرار آن نوع رفتار است.

ب. تقویت منفی یا پرهیز: تلاش فرد برای کسب نتایج مطلوب با حذف رفتارهای نامطلوب از نظر دیگران است؛ یعنی برای این که فرد از ابتلا به نتیجه نامطلوب پرهیز کند، رفتار مورد نظر دیگران را انجام می‌دهد، مثل فردی که برای جلوگیری از انتقاد مافوق، رفتار مطلوب نظر وی را انجام می‌دهد، تا از انتقاد او در امان باشد.

ج. تنبیه: نتایج ناخوشایند برای رفتارهای نامطلوب و غیر دل‌خواه است، مانند تأخیر کاری که با نتیجه تویخ، تعلیق و غیره است. در این روش متأسفانه رفتار صحیح به فرد آموزش داده نمی‌شود.

د. خاموش سازی یا چشم پوشی: خاموش سازی و چشم پوشی به منظور از بین بردن تمامی تقویت‌ها، متعاقب یک رفتار غیرمطلوب و نامناسب است. همانند روش تنبیه. منظور از این روش جلوگیری از تکرار و تقلیل رفتار نامطلوب است. نادیده گرفتن افراد ضعیف، این مفهوم را به فرد منتقل می‌کند که باید در اصلاح و تقویت رفتار تلاش کند. برای اعمال روش‌های نظریه تقویت رفتار، باید تحلیل موقعیت بر اساس قانون اثر گذاری که منتهی به نتایج مطلوب می‌شود، جست‌وجو کرد. حال پس از بررسی نظریات و دیدگاه‌های انگیزش، سخن در این است که با وجود نظریات متفاوت انگیزش، چگونه می‌توان در عمل به درک مناسب‌تری از انگیزش دست یافت و چگونه می‌توان انگیزه را به عنوان عامل محرک کارکنان در آنان به وجود آورد؟ صاحب‌نظران بر این باورند که نگرش نظام‌گرا و ترکیبی، موجب اثر بخشی کاربردی نظریات انگیزشی خواهد شد؛ یعنی برای بررسی ترکیب و نظام‌گرا باید تمام عوامل مؤثر بر انگیزش کارگران یا کارمندان مورد بررسی قرار گیرد. مدیران بر اساس این نوع بررسی‌ها قادر خواهند بود یکی از نظریات محتوایی، فرایندی یا تقویتی را در جهت برانگیختن کار یا کارمندان به کار گیرند. (سید جوادین، ۴۷۳)

مکانزم فنون انگیزش و اجرایی آن‌ها در سازمان‌ها:



بعد از بررسی تئوری‌های انگیزش، ممکن است این سؤال مطرح شود که نظریه‌های مزبور چه فایده‌ای برای مدیران دارند و آنان از کدام فنون انگیزش می‌توانند به نحوی مطلوب برای برانگیختن کارکنان استفاده کنند؟ گرچه موضوع انگیزش بسیار پیچیده و در واقع فردی است و پاسخ قطعی برای سؤال مزبور وجود ندارد ولی در ذیل به ذکر پاره‌ای از فنون انگیزش اشاره می‌شود.

۱. مدیریت مبتنی بر هدف: پیتر دراگر معتقد است که مدیران می‌توانند با استفاده از هدف‌های سازمانی، افراد را تحریک و از این طریق در آنان ایجاد انگیزه کنند. چون در این برنامه بر اهداف کلی سازمان تأکید می‌شود. به این معنا که در این روش به گونه‌ای همه افراد کارکنان سازمان در تعیین اهداف سازمانی مشارکت دارند. از این جهت در قبال دستیابی به هدف احساس مسئولیت بیش‌تر می‌کنند؛ در حقیقت یک نوع باور یگانگی بین اهداف سازمانی و اهداف فردی به وجود می‌آید؛ چرا که واقعیت امر در مدیریت مبتنی بر هدف، دو طرفه (از بالا به پایین و از پایین به بالا) بودن آن است. و در نتیجه سلسله مراتب از اهداف به وجود می‌آید و بین سطوح سازمان رابطه معقول و ذی‌ربطی برقرار می‌گردد؛ به نحوی که هر فرد در واحد خود به دنبال ایفای نقش مشخص و معینی است که در آن شرایط اگر همه افراد سازمان به اهداف خود دست یابند، در آن صورت اهداف کلی سازمان تأمین خواهد شد. و در مواردی که این برنامه نتواند انتظارات مدیران را برآورده سازد، مشکل در برنامه فوق نیست؛ بلکه علت، در انتظارات غیر واقع بینانه از نتایج، و نداشتن تعهد مدیریت عالی سازمان و در آخر ناتوانی یا بی‌میلی مدیریت نسبت به این برنامه است.

در مجموع از شرایط عمده نیل به موفقیت در مدیریت مبتنی بر هدف، ضرورت رعایت موارد زیر است:

۱. اهداف باید به صورت دقیق تعیین و مشخص شوند.
۲. اهداف مشارکتی، جایگزین اهداف تحمیلی شوند.
۳. هر هدف باید در یک دوره زمانی معین تعریف و تأمین شود.
۴. افراد باید در طول اجرای برنامه و بصورت مرتب از میزان پیشرفت کار و عملکرد خود بازخورد بگیرند. (سازمان و مدیریت از تئوری تا عمل، پیشین، ۴۱۱).

۲. پاداش مالی: پول انگیزه‌ای است پیچیده، زیرا چنان با دیگر نیازها از جمله نیازهای مربوط به فیزیولوژی در هم آمیخته است که به اشکال مختلف می‌توان بر اهمیت آن مهر تأیید گذاشت. ویلیام اف وایت از تحقیقات جامعی که بر روی انگیزه پول انجام داده است؛ به این نتیجه رسیده است که پول این ابزار قدیمی و مورد اعتماد و انگیزاننده، آن‌چنان هم که تصور می‌شده است «قادر و توانا» نیست، به ویژه برای کارگران مولد. براساس کشف مایو برای هر کارگر، عامل کلیدی دیگری نیز وجود دارد که نامش «گروه» است که فرد در آن کار می‌کند.

۳. مدیریتی مشارکتی: منظور از مدیریت مشارکتی، مشارکت کارکنان، به اجرا گذاشتن انواع روش‌ها و فعالیت‌هایی است که در زمینه مشارکت اعضای سازمان مؤثر است. در حقیقت پیروی از نوعی فرایند مشارکتی در جهت تشویق و ترغیب کارکنان و اعضای سازمان به منظور ایجاد تعهد و مشارکت هر چه بیش‌تر در امر موفقیت سازمان در میان کارکنان است. منطق این اندیشه این است که اگر کارکنان در فرایند تصمیماتی که بر سرنوشت آنان به طور مستقیم اثر می‌گذارد، مشارکت کنند و در کار اداری و سازمانی از آزادی عمل بیش‌تری برخوردار شوند؛ باعث افزایش بازدهی، تولید و بهره‌وری در سازمان می‌گردد. نحوه‌ای مشارکت کارکنان به صورت‌های مختلفی در دانش مدیریت تصویب شده است. (گیزلاهاگمن، ۱۲۷-۱۴۲).

۳-۱ مدیریت مشارکتی: کارکنان و زیردستان، در مدیریت مشارکتی با مدیران، در تصمیم‌گیری نقش دارند و در این زمینه با رئیس مستقیم خود در تعامل و هم‌فکری هستند. در این روش جهت کارآمدشدن بیش‌تر، لازم است تا به افراد فرصت مناسب برای مشارکت داده شود. البته لازم است که کارکنان در این روش از توانایی لازم (هوش، دانش فنی و روابط انسانی) برخوردار باشند تا بتوانند مشارکت مؤثر داشته باشند. از طرفی باید فرهنگ سازمانی به گونه‌ای باشد که این نوع مشارکت را بپذیرد و تأیید کند. ۳-۲ مشارکت نمایندگان کارکنان: در این روش به جای این‌که همه کارکنان به صورت مستقیم در تصمیم‌گیری مشارکت جویند، یک گروه کوچک به عنوان نماینده آنان

در تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کند. هدف از این برنامه، توزیع قدرت در سازمان است و سازمان تلاش می‌کند تا اختیارات برابری به کارکنان بدهد تا کارکنان در تصمیم‌گیری، هم‌تراز با مدیریت و ذی‌نفعان گردند. از نمونه‌های متداول این شیوه، شورای کاری کارکنان است. این روش به دلیل این‌که جنبه نمادین دارد و معمولاً شوراهای کارگری تحت سلطه مدیریت سازمان هستند، چندان اثر بخش نیست.

۳-۳ دایره کیفیت: در دایره کیفیت، کارکنان و سرپرستان یک گروه ۸ الی ۱۰ نفری را تشکیل می‌دهند و افراد مسئولیت‌های مشترکی را می‌پذیرند. بدین طریق که افراد گروه، به طور مرتب گرد هم می‌آیند (معمولاً هفته‌ای یکبار) و در باره مسئله کیفیت بحث می‌کنند و به دنبال علل مسائل به وجود آمده در سازمان بر می‌آیند و راه‌حلی را ارائه می‌کنند و اقدامات اصلاحی را به عمل می‌آورند. آن‌ها مسئولیت کیفیت محصول را بر عهده می‌گیرند و نتایج کار را مورد ارزیابی قرار می‌دهند؛ اما اجرای راه‌حل نهایی توصیه شده و مسئولیت آن بر عهده مدیریت سازمان است. چنین برنامه‌هایی معمولاً در شرکت‌های ژاپنی متداول است و بدین وسیله این شرکت‌ها با هزینه پایین، محصولاتی با کیفیت بسیار بالا تولید و عرضه می‌کنند.

۳-۴ سهام کردن کارکنان در سازمان: در این روش سازمان سهام خود را به کارکنان عرضه می‌کند تا آنان بتوانند در مزایای حاصل از فعالیت‌های شرکت سهیم شوند. هدف از ارائه چنین برنامه‌هایی آن است که سازمان با اعطای سهم یا پول نقد، کارکنان را قادر سازد تا در شرکت سرمایه‌گذاری کنند. با اجرای چنین برنامه‌ای کارکنان صاحب سهام می‌شوند؛ ولی این سهام در اختیار آنان قرار نمی‌گیرد و تا زمانی که در استخدام سازمان هستند، حق فروش چنین سهامی را ندارند. مشارکت کارکنان در مالکیت سازمان، موجب افزایش رضایت شغلی و انگیزه در آنان می‌شود و آنان از این نظر در سازمان خود احساس مالکیت می‌کنند.

برنامه‌های مبتنی بر حقوق متغیر:

برنامه‌هایی با هدف ایجاد انگیزش در کارکنان، نوعاً به صورت مشارکت دادن کارکنان در سود، دادن پاداش و جایزه به آنان، پیاده کردن برنامه‌های مبتنی بر حقوق متغیر

در سازمان‌ها، به اجرا گذاشته می‌شود. آن‌چه این برنامه را از برنامه‌های حقوق و پاداش سنتی متمایز می‌کند، این است که شخص نه تنها حقوق و دستمزد خود را بر اساس سابقه کار یا میزان تلاش در یافت می‌کند؛ بلکه قسمتی از دریافتی‌های وی بر اساس عملکرد او در سازمان پرداخت می‌شود. بر اساس چنین برنامه‌ای میزان دریافتی، به موازات تغییر عملکرد کارکنان، تغییر می‌کند. با گذشت زمان، کسانی که عملکرد ضعیف دارند، دستمزد و حقوق اندکی می‌گیرند و کسانی که عملکرد بالایی دارند، شاهد افزایش دستمزد خود در مقایسه با افزایش درآمد شرکت خواهند بود. (مدیریت عمومی، پیشین، ۱۶۹)

برنامه‌های پرداخت بر اساس مهارت یا شایستگی:

پرداخت بر اساس مهارت، شیوه دیگری از پرداخت دستمزد بر اساس نوع کار است که در آن به جای عنوان شغلی، مهارت یا شیوه انجام کار، میزان حقوق افراد را تعیین می‌کند.

این برنامه، کارکنان را تشویق می‌کند تا مهارت‌های زیادی فرا گیرند و از آن‌جا که افراد می‌توانند از کارهای دیگران سر در آورند و در بسیاری از امور مهارت پیدا کنند، ارتباطات آسان‌تر صورت خواهد گرفت. اجرای چنین برنامه‌هایی باعث می‌شود که رفتارهای ناکارآمد کاهش یابد و به ندرت امکان دارد سازمان با مواردی مواجه شود که فرد از کلمات هم‌چون «آن کار من نیست» استفاده کند و در نهایت پرداخت بر اساس مهارت موجب بهبود عملکرد می‌شود. (توویلا دیل، بهزاد رضانی، ۱۶۲: ۱۳۸۳-۱۶۳)

برنامه‌های مزایای انعطاف‌پذیر:

طرح مزایای انعطاف‌پذیر به گونه‌ای است که کارگر یا کارمند بتواند از بین مزایای موجود آن‌هایی را که می‌خواهد انتخاب کند. هدف این است که به هر کارگر یا کارمند فرصت داده شود تا با توجه به نوع نیاز و شرایط یا وضعیتی که در آن قرار گرفته است، مجموعه‌ای خاصی از مزایا را که می‌خواهد از آن‌ها بهره‌مند شود، انتخاب کند. اگر به همه کارکنان مزایای مشابهی داده شود، در آن صورت چنین فرض می‌شود که همگی نیازهای همانندی دارند و تردیدی نیست که این فرض نمی‌تواند درست باشد.



بنابراین، با استفاده از مزایای انعطاف‌پذیر می‌توان مزایای حاشیه‌ای و هزینه‌های مربوطه را به نوعی انگیزش برای کارکنان تبدیل کرد. باید در نظر داشت که مزایای انعطاف‌پذیر به گونه‌ای تعیین شوند که هر فرد یا عضو سازمان مجموعه‌ای را انتخاب کند که نیازهای کنونی‌اش را به بهترین نحو تأمین سازد. (سیدجوادی، مبان، ۱۸۷)

انگیزش از طریق طراحی شغل

روش‌های مختلفی جهت ایجاد انگیزش از طریق طراحی شغل وجود دارد که عبارتند از:

۱. **غنی‌سازی شغلی:** به‌طور ساده می‌توان گفت اغتنای شغلی یعنی این که از اول تا آخر کار، به‌عهده‌ای کارکنان گذاشته شود به‌طوری که کارکنان نتیجه کار خود را مشاهده کنند.

۲. **گسترش شغلی:** یعنی افزودن فعالیت‌های هم سطح (افقی) به شغل فعلی کارمند به گونه‌ای که کار وی از حالت یک نواختی خارج گردد.

۳. **گردش شغلی:** اگر بتوان افراد را در مشاغل هم خانواده و همگون که با آن‌ها آشنایی دارند، جابه‌جا کرد، گردش شغلی ایجاد می‌شود. به واسطه این کار، افراد با مشاغل پیش‌تری آشنا شده و در کار خود از تنوع و گوناگونی بالاتری برخوردار می‌شوند و در نتیجه انگیزه کار در آنان تقویت می‌گردد.

۴. **مدل خصوصیات ویژه شغل:** این مدل روش دیگری از افزایش انگیزه است که مشخص می‌کند چگونه می‌توان شغل‌ها را طراحی مجدد کرد که کارکنان خود، و شغل خود را مهم بدانند و به عبارتی احساس اهمیت کنند. براساس این مدل هر شغل را می‌توان برحسب پنج بعد اساسی تشریح کرد. این پنج بعد عبارتند از:

۱-۴. **مهندسی شغل:** هدف از مهندسی شغل آن است که با مطالعه کار، زمان‌سنجی و روش‌سنجی، بتوان بهترین راهکار را به دست آورد. به کمک مهندسی شغل فرد می‌تواند با خستگی کم‌تر و سرعت بیشتر کار کند و بازدهی و مزایایی بیشتر حاصل کند.

۲-۴. **تعدیل کار هفتگی:** مزایای ضمنی تعدیل، برای کارکنان روشن است، ساعات فراغت آن‌ها بیشتر می‌شوند و زمان زیادتری را در کنار خانواده خود می‌گذرانند و در

صورت نیاز می‌توانند یک شغل جنبی انتخاب کنند. کاهش هزینه‌های رفت و آمد به محل کار، یکی دیگر از مزایای کار هفتگی متراکم است. این اقدامات، به بهبود ترافیک شهری نیز کمک می‌کند و اخیراً در بعضی از کشورها سعی شده از طریق تعدیل کار هفتگی و در نتیجه ایجاد رضایت کارکنان، عملکرد و بازدهی آنان را افزایش دهند. (انگیزش در سازمان‌ها، پیشین، ۲۵)

۳-۴. **شناور ساختن ساعات کار:** یکی از استراتژی‌های بهبود شرایط کیفی کار، شناور ساختن ساعات‌های کار به دل‌خواه کارکنان است. در سال‌های اخیر، نوآوری‌هایی که در بعضی از کشورها به وجود آمده‌اند برنامه ثابت هفتگی را دگرگون کرده‌اند. برنامه کار انعطاف‌پذیر که ساعات‌های کار را برای کارکنان شناور می‌سازد یکی از این دگرگونی‌ها است. با این اقدام کارکنان نسبت به کنترل ساعات کار خود اختیار لازم را به‌دست می‌آورند. افزایش کنترل و انعطاف‌پذیر ساعات کار، دارای مزایایی است: از جمله این که اجازه می‌دهد تا کارکنان به کارهای شخصی خود سر و سامان بدهند.

۴-۴. **هدف‌گذاری:** مدیران که در برانگیختن کارمندان موفق می‌باشند اغلب محیط کار را به گونه‌ای می‌سازند که هدف‌های مناسبی برای ارضای نیازها در آن محیط وجود داشته باشد.

۴-۵. **اشتراک مساعی:** کارکنان در هر رده سازمانی که باشند می‌توانند در تصمیم‌گیری‌های مربوط به شغل خود شرکت کنند. آن‌ها ممکن است با توجه به تخصص و تجربه‌ای که درباره شغل خود دارند، قادر باشند تصمیم‌هایی برای افزایش بهره‌وری بگیرند. در نتیجه، اشتراک مساعی منجر به انگیزش می‌شود. علاوه بر این، اشتراک مساعی یک وسیله شناخت و قدردانی از کارکنان نیز است.

۴-۶. **اصلاح رفتار:** در این نگرش اعتقاد بر این است که تقویت رفتار مطلوب سبب تکرار آن می‌شود. هر چه تقویت مثبت به زمان و وقوع رفتار نزدیک‌تر باشد، احتمال تکرار رفتار بیشتر است. به سبب وجود فاصله زمانی بین رفتار مطلوب و عامل تقویت‌کننده مانند پول، دانشمندان علوم رفتاری استفاده از تقویت‌کننده‌های دیگری از قبیل تحسین کردن، شناخت و قدردانی کردن و سایر روش‌های

کلامی را توصیه کرده‌اند. (سازمان و مدیریت از تئوری تا عمل، پیشین، ۴۱۴).

۴-۵. عدالت در پرداخت‌ها: به‌طور کلی کارکنان، کوشش‌ها و پاداش‌های خودشان را برای کار مشابه، با کوشش‌ها و پاداش‌های دیگران مقایسه می‌کنند. به عبارت دیگر بر مبنای این تئوری، همه ما داده‌های خودمان به سازمان (مانند تجربه، تحصیل، کوشش) با آنچه از سازمان دریافت می‌داریم (مانند حقوق، مزایا و پاداش) با اشخاص دیگری که در سازمان کار می‌کنند مقایسه کرده و اگر برابر باشد احساس برابری می‌کنیم. (استیفن پی رابینز، ۴۰۷).

نتیجه‌گیری

ایجاد انگیزش در میان کارکنان سازمان‌ها، یکی از مهم‌ترین وظایف مدیران است و در این زمینه هر قدر افراد نیازهای ارضا شده‌ی بیش‌تری داشته باشند، رفتارهایشان عقلایی‌تر و منطقی‌تر خواهد شد. در این راستا یکی از وظایف مهم سازمان‌ها شناخت راه‌های ایجاد و تقویت انگیزش در آنان است؛ ولی قبل از هر چیز به منظور تأمین این هدف، ضرورت دارد که نخست، مدیران سازمان‌ها دست به شناسایی استعداد‌های بالقوه کارکنان و فراهم کردن زمینه‌های رشد و شکوفایی آنان بزنند. و سپس نیز محیط درونی و بیرونی حاکم بر سازمان را به گونه‌ای شکل دهند که بتواند اهداف مناسب برای ارضای نیاز کارکنان را انتخاب کرده و برای ایجاد انگیزش در کارکنان گام‌های اساسی بردارند. بدیهی است که این امر حاصل نمی‌شود مگر آن که نیازها، شناسایی و در جهت ارضای آن‌ها تلاش شود. در این جا سزاوار است که از یک نکته غافل نمانیم و آن این که برای نیل به این مقصود، سازمان‌ها با یک‌سری چالش‌های مواجه خواهد شد؛ و آن چالش عبارت است از: ایجاد تعادل میان اهداف کلی و مشخص سازمان با ارزش‌های شخصی کارکنان. بدون ایجاد چنین تعادلی، موفقیت در سازمان‌ها یک امر به غایت دشوار است. در حقیقت می‌توان این گونه حکم کرد که: انگیزش محصول مشارکت و نتیجه رابطه متقابل (تعامل) فرد با موقعیتی سازمانی است که در آن قرار می‌گیرد.

برای ایجاد انگیزش در کارکنان تئوری‌های گوناگونی ارائه شده است که هر یک از آن‌ها فایده بالقوه‌ای برای مدیریت

دارند و مدیران می‌توانند آن‌ها را در یک مدل تلفیقی به کار برند. در مجموع مشابهت‌های این نظریه‌ها، نشان می‌دهد که وظیفه مدیران، ایجاد یک محیط کاری است که جواب‌گوی نیازهای افراد باشد. عملکرد ضعیف، رفتار نامطلوب و کاهش رضایت شغلی تا حدودی با عبارت نیازهای مسدود شده یا نیازهای ارضا نشده شغلی قابل توصیف است. ارزش انگیزشی پاداش‌ها در قالب نظریه‌های محتوایی توصیه می‌شود این نظریه معتقد است که: تفاوت‌های فردی را از نظر نیازهای کاری درک کنید و نیز سعی کنید پاسخ به این نیازها را ارائه کنید. علاوه بر این، تئوری‌های برابری و انتظار، هم توانایی‌های ویژه‌ای در جهت معرفی راه‌های ایجاد انگیزش در کنان دارند. رهنمودهای این تئوری‌ها به مدیران بیش‌تر روی آن است که آنان تلاش کاری و مهارت‌های مدیریتی‌شان را در راستای ایجاد محیط کاری مساعد و متناسب با نیازها و اهداف افراد تعیین کنند؛ هر چند امکان فراهم کردن انگیزش کاری، بستگی به فراهم بودن پاداش‌های مادی دارد؛ ولی هنگامی که افراد پاداش درونی را تجربه می‌کنند، انگیزش مستقیماً و به‌طور مثبت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. به‌طور کلی از مرور مباحث نظریه‌ها به دست می‌آید که انگیزش، یک بحث نسبتاً پیچیده‌ای است و به راحتی قابل تبیین نیستند؛ اما در عین حال دو عامل بیش‌تر در خور توجه است؛ یکی تفاوت‌های فردی افراد، بر ساختار نیازهای کارکنان و دیگری محیط داخلی سازمان‌ها. این دو از عوامل مؤثر بر ایجاد انگیزش در کارکنانند؛ زیرا جای تردید نیست که محیط کار مساعد و پاداش سنجیده و متناسب با نیاز کارکنان، به‌طور حتم به رضایت شغلی و عملکرد بالای کارکنان و انگیزش آن‌ها منجر خواهد شد.

منابع و مأخذ

۱. الوانی، سیدمهدی، مدیریت عمومی، نشرنی، تهران. ۳۷۹
۲. رابینز، استیفن، پی، مدیریت رفتار سازمانی: مفاهیم، نظریه‌ها و کاربرها، ترجمه اعرابی و پارسایان، موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، تهران. ۱۳۸۱
۳. مورهد، گرگور و نیکی گریفین، رفتار سازمانی، ترجمه الوانی و معمارزاده، نشر مروارید، تهران. ۱۳۸۴ چاپ نهم



۴. ایران نژاد پاریزی مهدی و ساسان گهر پرویز، سازمان و مدیریت از تئوری تا عمل، تهران: موسسه بانکداری ایران، ۱۳۸۶ چاپ دهم

۵. سید جوادین سید رضا، مبانی سازمان و مدیریت، نگاه دانش، ۱۳۸۶، چاپ دوم

۶. سید جوادین سید رضا، تئوری‌های مدیریت، نگاه دانش، ۱۳۸۶، چاپ سوم

۷. استیفن پی رایبیز، رفتار سازمانی، ترجمه علی پارسائیان و محمد اعرابی، تهران: نوبهار، ۱۳۷۳، چاپ اول

۸. محمدزاده عباس و مهر وژان آرمن، رفتار سازمانی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۵، چاپ اول

۹. مورهد / گریفین، رفتار سازمانی، ترجمه مهدی الوانی و غلامرضا معمارزاده، تهران: چاپ صهبا، ۱۳۷۴، چاپ اول

۱۰. نایلی محمد علی، انگیزش در سازمانها، اهواز: دانشگاه شهید چمران، ۱۳۷۳، چاپ اول

۱۱. پاول هرستی و کنت ایچ بلانچارد، مدیریت رفتار سازمانی، ترجمه قاسم کبیری، تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۳، چاپ چهارم

۱۲. شرمر هورن، جان آر و سایر همکاران، مدیریت رفتار سازمانی، ترجمه مهدی ایران نژاد پاریزی و سایر همکاران، کرج: موسسه تحقیقات و آموزش مدیریت، ۱۳۷۸، چاپ اول

۱۳. هاگمن، گیزلا، انگیزش و مدیریت تحول، علی محمد گودرزی، (تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۴)، ص ۱۲۷-۱۴۲

۱۴. آنجلو کینیکی، رابرت کریتنرو، مدیریت رفتار سازمانی، علی اکبر فرهنگی و حسین صفرزاده، (تهران، پیام پویا، ۱۳۸۴)، ص ۲۰۵، چاپ اول

۱۵. استیفن پی. رایبیز، رفتار سازمانی، علی پارسائیان و سید محمد اعرابی، (تهران، پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۵)، ص ۳۲۵-۳۲۷، چاپ یازدهم

۱۶. رضائیان، علی، مبانی سازمان و مدیریت، (تهران، سمت، ۱۳۸۴)، ص ۴۵۲-۴۵۳، چاپ هفتم

۱۷. دیل، توویلا، مدیریت فرایند انگیزش، بهزاد رضائی، (تهران، نشر دایره، ۱۳۸۳) ص ۱۶۲-۱۶۳، چاپ دوم

دریافت‌گری عکس یا

فوتو امپرسیونیزم



■ مجاهده خواجه زاده
■ استاد دانشگاه

چکیده

به دنبال کشف عکاسی هیچ هنرمندی به استثنای شماری معدود، دیگر نمی‌توانست بدون داشتن میزانی از شناخت درباره رسانه‌ی جدید در کار خود موفق باشد، هیچ عکاسی هم نمی‌توانست بدون داشتن شناخت از دیگر هنرهای دیداری، کار خود را به خوبی انجام دهد. ماحصل پیوند عکاسی و هنر پدیده‌ای بود با سبکی بسیار پیچیده که دانش بصری می‌خواست. ساده‌اندیشی خواهد بود اگر این پدیده را صرفاً هنر تأثیر پذیرفته از هنر بدانیم.

بسیاری از هنرمندان ایده‌های فرمالیستی خود را بر اساس عکس‌هایی تدوین کردند که خود از پیش تحت تأثیر نقاشی بودند. در عین حال، بسیاری از عکاسان نیز ملهم از نقاشی‌هایی بودند که عناصر تشکیل دهنده‌ی فکری شان برگرفته از فرم عکاسی بودند. در واقع شاید اکثریت پیروی تصویری در نقاشی، پس از پیدایش عکاسی، ناشی از پیچیدگی تأثیرات متقابل این دو رسانه بر هم یا فرایند قرار دادن یک رسانه در معرض نفوذ رسانه‌ی دیگر باشد؛ اما عکاسی داستان دنباله داری است که شما قسمتی از آن هستید. اینک عکس‌های پیرامون شما، شامل آن‌هایی که خود گرفته‌اید و آن‌هایی که در اختیار شما هستند، نیز منبع تاریخ فردا خواهند بود.

واژگان کلیدی: عکاسی، نقاشی، رسانه، هنر، تصویر

مقدمه

امپرسیونیسم (دریافت‌گری): شیوه هنری گروه بزرگی از نگارگران آزاداندیش و نوآور فرانسوی در نیمه دوم سده نوزدهم بود که بهزودی جهان‌گیر شد. این شیوه مبتنی است بر نشان دادن دریافت و برداشت مستقیم هنرمند از دیدگاه‌های زودگذر با به کار بردن لخته رنگ‌های تجزیه شده و تابناک برای نمایش لرزش‌های نور خورشید. در این روش اصول مکتبی طراحی دقیق و سایه روشن کاری و پرسپکتیو فنی و ترکیب بندی متعادل و معمارانه رعایت نمی‌شود. شیوه دریافت‌گری به عنوان انجمنی خصوصی از سوی گروهی از هنرمندان ساکن پاریس آغاز شد و این انجمن در سال ۱۸۷۴ به نمایش همگانی آثار خود پرداخت. نام این جنبش از نام یک نقاشی به اسم کلود مونه به معنی دریافت‌گری، (طلوع خورشید) به فرانسوی *Impression, soleil levant* گرفته شده است. نام امپرسیونیسم را نقادی به نام لویی لروی در یک نقد هجوآمیز ساخت.

تا پیش از اختراع عکاسی اطلاعات تصویری تا بدین حد عیان نشده بود، بعد از آن هم عکاسی عمیقاً در هنر آن عصر رخنه کرده به نحوی که نشانه‌های غیر قابل انکار تصاویر عکاسی حتی در کارهای هنرمندانی که عکس و عکاسی را نفی می‌کردند، به راحتی مشهود است. حتی وقتی





هنرمندانی ادعا می‌کردند که: دیدشان به مراتب عینی‌تر از کمره (دوربین عکاسی) است و می‌کوشیدند بر نقایص شناخته شده‌ای عکس فایق آیند، اغراق آن‌ها در باورهای شان و وسواس فراوانی که در کارشان داشتند تا حد زیادی زیر سایه‌ی سرنوشت ساز کمره پدیدار می‌شد. در دو دهه ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ پیدایش عکاسی رنگی قریب‌الوقوع می‌نمود و هنرمندان بیم آن داشتند که این مهمان ناخوانده بی‌درنگ هر نوع بازنمایی تصویری را به خود اختصاص دهد. بدین ترتیب، آن‌ها به ضرورت احیای ارزش‌های معنوی‌تر در هنر پی بردند و در صدد بازگشت به قلمروهای عالی‌تر هنر برآمدند. برخی از هنرمندان که پیوسته روح را برتر از ماده می‌دانستند از عکاسی به مثابه نوعی برزخ که در آن تمامی هنرمندان بازاری، معمولی و فاقد حساسیت نابود می‌شدند، استقبال می‌کردند. تحول در نقاشی منظره در نیمه دوم همان دهه، یعنی زمانی که عکس برداری از مناظر متداول شد صورت گرفت، معمای امپرسیونیستی در هنر در ارتباط با تصاویر ماشینی در دو دهه ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ و پس از تکمیل نسبی رسانه عکاسی مطرح شد. واقعیت‌گرایی شهری نقاشی امپرسیونیست با رواج عکس‌های فوری در دهه‌های (۱۸۶۰ و ۱۸۷۰) هم‌زمان بود. پیشینه‌ی تاریخی امپرسیونیسم

(Impressionism)

در ربع اخیر قرن نوزدهم تغییرات شگفتی در بخش هنرهای زیبا، به‌خصوص در نقاشی پدید آمد. این تغییرات، محصول شرایطی بود که در آن تکامل سریع ابزار تولید، یا به مرحله دیگر گذاشت، که سیمای جامعه در نتیجه آن مناسبات، دگرگون گردید و دیدگاه‌های جدید فلسفی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به میان آمد.

کشیفات دانشمندان علوم طبیعی چون چورول (Chervil)، هلم هولت (Helm halts) دربارهای رنگ‌ها و اثرات ناشی از ترکیب آن‌ها پشتوانه‌ی نیرومندی نقاشان شد و نقاشان ابزار کار خود را از کارگاه‌های کم نور به طبیعت پهناوری منتقل ساختند. با اختراع کمره عکاسی وظیفه‌ی ثبت وقایع و چهره‌سازی ناموزون از حوزه‌ی کار نقاشی بیرون شد. در سال (۱۸۷۴) شماری از نقاشان فرانسوی چون کلودمونه (Cloud Monet) پیسارو (Passer) سیسیلی (Sisley) سیزان

(Cezanne) ادگار دیگاس (Edgar Degas) گیومن (Guman) و موریز (Mores) انجمنی تشکیل دادند، و خارج از سالون نمایشات رسمی، نمایشگاهی در استدیوی عکاسی نادار (Nadir) در فرانسه تدویر نمودند» (ارنست، ۱۳۸۱: ۵۵۲).

تعریف از عکاسی

عکاسی واقعی‌ترین رسانه تصویرسازی است، عکاسی نحوه نگاه ما به جهان و خودمان را دست خوش تحول کرده است. عکاسی درک بنیادین ما را از واقعیت تغییر داده است و در این فرایند خود نیز دچار تحول شده است. این دریافت که عکس‌ها سازهای واقعیت و نه بازتاب‌های آن هستند، اساس حضور این رسانه در عالم هنر است. این دریافت به ما می‌گوید که عکاسی مانند نقاشی بازتاب حال و هوای هنری روز است.

استفاده پنهانی از عکاسی

نقاشان جوان امپرسیونیست در اوایل دهه ۱۸۶۰، یعنی زمانی که نبرد بین عکاسی و هنرهای تجسمی به اوج خود رسیده بود، در پاریس قدم به عرصه وجود گذاشتند و بی‌شک از این رویارویی تأثیر هم پذیرفتند. آن‌ها از یک سو اخلاق یک سنت دیرپای طبیعت‌گرایی بودند که به یک بینش واقعیت‌گرایانه مطلق منتهی شده بود و از سوی دیگر میراثی از بدبینی نسبت به هرگونه هنر تقلیدی را به دوش می‌کشیدند. بی‌گمان عکاسی موجه و نیز تشدیدکننده هر دو دیدگاه یاد شده بود. دوگانگی ظاهری امپرسیونیسم یا علاقه به تقلید طبیعت و بیان احساس و یا عبارتی سازش دادن حقیقت با شعر در هنر، چندان بی‌سابقه نبود، منتها در جدال بین عکاسی و نقاشی، این دوگانگی احتمالاً تشدید شد و دست‌خوش تغییرات کیفی گردید (هشدار بودلر) مبنی بر این که عکاسی و شعر دو مقوله سازش ناپذیرند به این موضوع ارتباط دارد و بر اساس این اعتقاد بود که او آن مفاهیم اساسی را که سبک نقاشی بعد از امپرسیونیسم بر آن استوار گردید، نه تنها پیش‌بینی کرد بلکه به گسترش آن‌ها نیز کمک کرد (شارف، ۱۳۹۰: ۱۷۱)

کمی اشاره به عکاسی در یادداشت‌ها و نامه‌های امپرسیونیست‌ها به معنای آن نیست که این هنرمندان از عکس استفاده نمی‌کردند در واقع با توجه به گسترش

عکاسی به عنوان هنر و در عین حال، افزایش بیزاری هنرمندان از عکاسی سکوت آن‌ها در این زمینه پرمعنا تر می‌نماید. هنرمندان مصـلحت را در آن دیده بودند که کاربردشان از عکاسی و تأثیرپذیری و از آن پنهان کنند. فقط هنرمندی به موقعیت (دلاکروا) و علاقه ادبی او می‌توانست صادقانه و به تفصیل نظراتش را در این خصوص بیان کرد و به استفاده از عکس اعتراف کند؛ ولی منتقدان انگلیسی و فرانسوی البته به طور ضمنی، نشان دادند که ارتباط آشکاری بین کاربرد عکس از جانب نقاشان و اکسـراه آنان به تأیید این مطلب وجود دارد. چند تن از نقاشانی که در نمایشگاه ۱۸۶۱ سالن پاریس آثاری داشتند ظاهراً بدون احساس شرمندگی اظهار نظرهای گوتیه تأیید کردند. جوزف پنل، وقتی بعدها از او خواسته شد تا در این خصوص نظر بدهد گفت: علاقه‌ای ندارم اسرار حرفه‌ای را بروز دهم و می‌دانم که با سکوت خود تحسین متقابلانی را که احاطه‌ام کرده‌اند کسب خواهیم کرد (ارناسن، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

کاربرد عکاسی از جانب امپرسیونیست‌ها

تعیین این موضوع امپرسیونیست‌ها تا چه میزان مستقیماً از عکس استفاده می‌کردند، مشکل است: گرچه تأثیر غیرمستقیم عکاسی بر کارها آنان را می‌توان به اثبات رساند. نشانه‌های اندک و از منابع نه چندان قابل اعتماد وجود دارد مبنی بر این که هنرمندان - به خصوص مونه و به‌ویژه در نخستین سال‌های فعالیت هنری‌اش - طالبش بودن و نیز علاقه آن‌ها به نقاشی در برابر طبیعت، با تأکید فراوان بر دید عینی و اشتیاق آنان برای ثبت کیفیت ناپایدار نور و سایه‌روشن، به نوعی تأکید افراطی بر دریافت‌های حسی انجامید که به عکاسی شباهت داشت و نه تنها استفاده از عکس را ضروری نمی‌ساخت؛ بلکه حتی آنان را از عکس بی‌نیاز می‌کرد. بر همین قیاس شاید نقاشان بررسی کارهای عکاسان هم عصر خود را سودمند می‌دانستند (برت، ۱۳۹۰: ۲۰۰).

تئودور رابینسون (Theodore Robinson)

بی‌گمان سایر هنرمندانی که خود را با اندیشه‌های مکتب امپرسیونیسم مرتبط می‌دانستند در استفاده از عکس هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دادند مثلاً تئودور رابینسون که

نخستین هنرمند امپرسیونیسم آمریکا خوانده می‌شد و طی سال‌های ۱۸۸۷ و ۱۸۹۲ در فرانسه نقاشی می‌کرد، به عنوان یک هنرمند مسلط، از عکس کمک می‌گرفت است. برخلاف آن چه تصور می‌شد رابینسون شاگرد مونه نبود. او مونه را طی پنج سالی ژبونی‌ری کار می‌کردند شناخته و با او ارتباط نزدیک و احتمالاً دوستی صمیمانه‌ای داشته است. به گفته جان بور، نویسنده‌ای زندگی‌نامه رابینسون، آن دو هنرمند شش‌ب‌های متمادی درباره هنر به گفت‌وگو می‌پرداختند. احتمالاً طی همین دوره رابینسون درباره علاقه‌اش به عکس به عنوان نوعی یادداشت تصویری صحبت کرد و عکس‌هایش را (که چند نمونه از آن‌ها باقی مانده بود) به مونه نشان داده است، برخی از یادداشت‌های روزانه رابینسون صحت این مدعا را ثابت می‌کند. مثلاً او اعتقاد داشت که هنرمند واقعیت‌گرا حق دارد از دید غیرشخصی کمره کمک بگیرد. «نقاشی مستقیم از طبیعت مشکل است که اشیاء مدام تغییر می‌کنند؛ ولی کمره در ثبت تصویر ثابت به هنرمند کمک می‌کند ضمناً استفاده از عکس و صرفه‌جویی در وقت می‌انجامد؛ چرا که کم‌تر مجبور می‌شوند نقاشی را عوض کنند، منتها در استفاده از عکس باید احتیاط کرد، باید آن چه را که لازم داریم از آن کسب کنیم و بعد به‌طور مستقل به کار خود ادامه بدهیم». بور در دفاع از این هنرمند اشاره می‌کند که او آن طور که از یادداشت‌هایش برمی‌آید، برده عکس نبوده است: منظره‌های ناب و بیش‌تر تابلوهای تمثیلی‌اش را مستقیماً از طبیعت نقاشی می‌کرد. شکی نیست که او از عکس فقط آن چه را که لازم بود برمی‌گرفت و بعد به‌طور مستقل کار می‌کرد، عکس‌های رابینسون همانند سایر تصاویری که در آن زمان از مناظر تهیه می‌شد ویژگی‌های خود را داشتند، تضاد شدید سایه‌روشن، محدود شدن سایه‌های میانی و پراکنده و نیز محو شدن جزئیات در بخش‌های گسترده یک‌دست تیره یا روشن. در این عکس‌ها نشانه‌هایی از امولسیون‌های غیر پانکروماتیک و هاله و ابهام ناشی از حرکت دیده می‌شود، این گونه کاستی‌ها در رنگ و شکل در بیش‌تر عکس‌هایی که در قرن نوزدهم از مناظر گرفته می‌شود به چشم می‌خورد و همین موضوع باعث می‌شود تا عکس‌های مزبور از جانب منتقدان، در عکس مورد بررسی همانند عکس‌هایی که از کورو گرفته شد، شاخ و برگ



درختان به توده‌های بی‌شکل و میهی - با نقاط نورانی
پراکنده تبدیل شده‌اند که تنها با توجه به موقعیت کلی
صحنه و نشانه‌های محوی از گیاه و علف در قسمت جلو
تصویر قابل تشخیص‌اند (برت، ۱۳۹۰: ۲۰۲).



عکس مورد استفاده رایینسون در نقاشی دونفره در قایق ۱۸۹۰ تصویر ۱ (۳)
*امولسیون: لایه پوشش دهنده فلم عکاسی که در حقیقت یک
کولوئید حساس به نور است.

*پانکروماتیک: یک نوع فلم است که به همه رنگ‌های طیف
نور حساس بوده که رنگ خاکستری ارائه می‌کند با توجه به
رنگ‌های مختلف موجود در صحنه.



تئودور رایینسون دو نفره در قایق ۱۸۹۱ تصویر ۲ (۱۱و۳)
در نقاشی‌های رایینسون همانند کارهای
امپرسیونیست‌های فرانسوی این خصوصیات شبیه به
عکس به شدت اغراق شده‌اند حتی اشکال کاملاً واضح
پیش صحنه در عکس، که نقاشان سنتی در ترسیم آن‌ها
دقت به خرج می‌دادند تا مفاهیم ضمنی آن‌ها در طرح‌های
میهم عمق تصویر روشن باشد، محو و نامشخص‌اند.
رایینسون در نقاشی‌اش تمام اشیاء را بدون توجه به ساختار
خاص یا بافت سطح آن‌ها در خدمت یک سبک خوش
پرداخت و فوق‌العاده گویا و یک‌دست در می‌آورند، گویی که
ما به انعکاس صحنه بر سطح ناآرام آب می‌نگریم، در

تابلوی دو نفر در قایق (۱۸۹۱) هیچ‌گونه دقتی در متفاوت
نمایاندن آب در پیش صحنه با آب‌های پشت صحنه نشده
است و نحوه کار با قلم مو در ترسیم آب و قایق و آدم‌ها
یکسان است (تصویر ۲). در لباس نوزاد (۱۸۹۲) نیز سطح
یک دست و درخشانی به چشم می‌خورد (تصویر ۳).



تئودور رایینسون: لباس نوزاد، تصویر ۳ (۱۱و۳)

از این نظر رایینسون حتی از عکس هم پیشی گرفته و
مشخصه کارش همان کیفیت ملموس و موکداً نقاشانه‌ای
است که در مناظر سایر امپرسیونیست‌ها می‌بینیم (برت،
۱۳۹۰: ۲۰۳).

تصویر محو

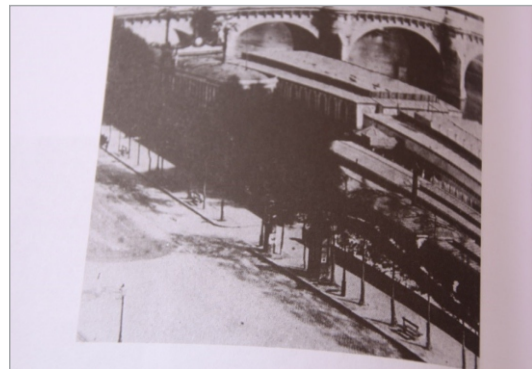
در سال ۱۸۴۲ در سنت دو دهه پیش از پا گرفتن
امپرسیونیسم در فرانسه، مقاله مهمی در نشریه اسپکتاتور
به چاپ رسید که چندان مورد توجه قرار نگرفت. نویسنده
مقاله مزبور معتقد بود که تصاویر کمره عکاسی از بعضی
نظرها رقیب بلامنازعی نیست. ناتوانی ظاهری این رسانه
جدید در بازآفرینی رنگ‌های طبیعی یا جلوه‌های اشیاء
متحرک به عنوان زمینه‌هایی مطرح شد که در آن‌ها نقاش
می‌توانست آزادی عمل بیش‌تری داشته باشد و برتری
نهایی خود بر لنز را تضمین کند. صداقت تصویر عکاسی
علی‌رغم ظرافت آن - نمی‌توان فقدان رنگ را جبران کند.
نقاش منظره سزاوار فقط با تقلید رنگ‌های بومی و ایجاد
فصل‌ها می‌تواند امید رویارویی با رقیب سرسختی چون
طبیعت را داشته باشد. بنابراین، نقاشان باید با جدیت هرچه
بیش‌تر تأثیر نورهای پراکنده در فضا را بر رنگ‌های مختلف
اشیاء و بر کیفیت کلی صحنه مطالعه کنند و بکوشند

نشانه‌های حاکی از حرکت اندام انسان، شاخه و برگ سطح آب و ابرها را تقلید کنند؛ ولی توانایی گیج کننده‌ای عکاسی برای پیشرفت سریع می‌بایست موجب ناامیدی بسیاری از هنرمندان شده باشد به خصوص وقتی که مشخص شد که حتی ثبت رنگ‌های طبیعی تماما خارج از توانایی این رسانه نیست (برت، ۱۳۷۹: ۸۹).

عکاسان پیوسته علاقه‌شان را به تسخیر حرکت اشکال زنده و ثابت نگهداشتن آن روی صفحه حساس نشان داده بودند. نخستین عکس‌هایی که از صحنه‌های شهری گرفته می‌شد گاهی کیفیتی وهم‌آلود، غیرطبیعی و سوررئالیستی داشتند؛ زیرا این عکس‌ها که به هنگام نیمروز هم گرفته می‌شده عاری از موجود زنده (مردم) و فاقد نشانی از حیات بودند (تصاویر ۴ و ۵). تنها اشیای بی‌جان منظرها روی صفحه حساس ثبت می‌شد. عابرین و گاری‌های آسبی از برابر دید عدسی می‌گذشتند. بی‌آن که در آن تأثیری بگذارند، فقط این‌جا و آن‌جا لکه‌هایی نامشخص و آثار ضعیفی از اشکال موضوع‌های متحرک در طول نور دهی طولانی ثبت می‌شد (تصویر ۶).



آشیل کینه: نمایی از پاریس، ۱۸۶۰ تصویر ۴ (۵)



بخشی از تصویر روبه رو آشیل کینه: نمایی از پاریس تصویر ۵ (۷)



معبد خدایان، پاریس. دهه، ۱۸۶۰، تصویر ۶ (۷)



مونه: بولوار کاپوسین، ۱۸۷۳، تصویر ۷ (۴)

بعدها با سریع شدن میزان حساسیت امولسیون‌ها و تکنیک‌های سودمندتر، مردم کوچه و سرک به تدریج در تصاویر ظاهر شدند. با آن‌که که در آن دوره نشانه‌های به جا مانده به طور روشن‌تری هیاکل انسان‌ها را آشکار می‌ساخت هنوز اغلب آن‌ها به صورت سایه‌های نامشخص که در جهت حرکت‌شان گسترده بود، باقی می‌ماندند. در میان این تصاویر، حیرت‌انگیزترین غرائب را که ناشی از صداقت تصویر عکاسی بود، می‌توان مشاهده کرد: اسب‌های دوسر، پاهای بدون بدن و بدن‌های بدون پا، انسان‌هایی با چند عضو زائد در بدن و چهره‌هایی بدون هیچ مشخصه‌ای، هیاکلی تسخیر شده در سکون که تصاویر دقیق‌شان همانند اشباحی غیرطبیعی از آن‌ها دور می‌شود.

کمره عکاسی - همانند سیستم عدسی چشم از بینایی متداوم برخوردار است با این تفاوت که کمره توانایی بیش‌تر برای تسخیر تصاویر دارد. چشم انسان بی‌واسطه‌ترین وسیله‌ای است که تداوم حرکت اشیاء را می‌بیند، حال آن‌که

ارنست سنو، از معدود منتقدان آن دوره است که اهمیت تصویری طرح‌های مبهم و تار را درک کرد. در ۱۸۷۴ او تابلوی مونه از بولوار کاپوسین را چنین توصیف می‌کند:

سر زندگی حیرت‌انگیز یک شاه‌راه، با هیاکل ریز انسان‌ها که همانند مورچگان در پیاده‌روها ازدحام کرده‌اند، وسائل نقلیه در خیابان، حرکت درختان کنار بولوار، در نور و غبار و کیفیت فرار و لحظات ناپایدار حرکت در میدانی شگفت‌انگیز، هیچ‌گاه آن گونه که در این تصویر فوق‌العاده از بولوار کاپوسین تسخیر شده ترسیم نشده است (تصویر ۷).



آدولف براون، پل هنرکده ۱۸۶۷ (بخشی از عکس پانورامای پاریس) تصویر ۸ (۴)

البته بسیاری از عکس‌ها حتی در دو دهه ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ واجد این گونه کاستی‌ها بوده‌اند. (تصویر ۸)

در نوشته هجوآلود لوئی لروی درباره نخستین نمایشگاه مستقل امپرسیونیست‌ها که تابلوی یاد شده از مونه نیز در آن به نمایش گذاشته شده بود، یک نقاش بهت‌زده و با تظاهر به این که نمی‌داند این هیاکل تیره نمایش‌گر چه چیزی هستند، آن‌ها را لقمه‌های سیاه خواند. او از پذیرش تصاویر مزبور تا حدی به این علت خودداری کرد که در سنت هنری تثبیت شده بی‌سابقه بوده‌اند، و این که مشابه آن‌ها در قلمرو عکس موجود بود. علی‌رغم اعتباری که عکاسی به عنوان نوعی مرجع کسب کرده بود، هرگاه که عکس در تضاد با قراردادهای زیباییشناسی قرار می‌گرفت - اتفاقی که از آن پس بسیار رخ داد - دیگر به عنوان معیار سنجش حقیقت تصویری پذیرفته نمی‌شد» (شارف، ۱۳۹۰: ۲۱۵).

در واقع در بیش‌تر موارد چیزی که به عنوان مدرک علیه زیاده‌روی‌های امپرسیونیسم به کار برده می‌شد، واقعیت خلاقه اپتیک بوده است. اغلب به شوخی گفته می‌شد که «این‌ها به مکتب چشم تعلق دارند» چه کسی اشیاء را آن

طور که آن‌ها نقاشی می‌کردند، می‌دید؟ در کتاب لروا، یکی از نقاشان با خشم پرسیده است: «آیا وقتی در بولوار کاپوسین راه می‌روم این طوری به نظر می‌آیم؟» کورو نیز در ۱۸۵۰ به سبب نحوه بازنمایی درخت‌ها مورد انتقاد قرار گرفته بود. «هیچ وقت کسی درخت‌ها را به این صورت نمی‌بیند، آن‌ها درخت نیستند، دود هستند»، به طور عمده کورو و مونه موضوع نقاشی‌شان را نه آن طور که چشم می‌بیند؛ بلکه آن گونه که کمره تصویرشان را ثبت می‌کند بازنمایی می‌کردند، تا آن‌جا که به فرایند عکاسی مربوط می‌شود، روش ترسیم مونه از نظر تاریخی نابهنگام بود. البته حقیقت دارد که تا مدت‌ها پس از توده‌گیر شدن عکس‌های به اصطلاح فوری، این گونه تصاویر تار هم‌چنان در عکس‌ها دیده می‌شد؛ ولی مونه - اگر هم ملهم از عکاسی بود به طرح‌های رجعت کرد که از مدت‌ها پیش کهنه شده بودند. ادراک کورو و مونه از طبیعت بر خلاف آن‌چه شنو گفته به‌طور دقیق لحظه‌ای نبوده است (البته مفهوم این کلمه در دو دهه ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ تا حدی مبهم بود)، بلکه بیش‌تر شبیه تصاویر هاله گرفته یا تصاویر عکاسی با زمان نوردهی طولانی بود که طی آن حرکت اشیای زنده طرح هیاکل آن‌ها به‌طور کامل یا ناقص محو می‌کند. مونه خود بعدها واژه لحظه‌ای را در مفهوم ناپایدار و برای توصیف تأثیر نور متغیر که او تصور می‌کرد قادر به ثبت آن نیست به کاربرد. من به‌خصوص در جست‌وجوی آن لحظه‌ای هستم که نوری یک‌دست همه چیز را در خود غرق می‌کند. (تصویر ۹) (آرناسن، ۱۳۸۹: ۳۰۲)



مونه: سپیدارهای ژبورنی طلوع خورشید، تصویر ۹ (۱)

از برخی نظرها نیز نوآوری‌هایی که ویژه نقاشی امپرسیونیست بود با ویژگی‌های عکس فوری نزدیک هست. پراکنندگی درظاهر اتفاقی هیاکل انسانی در مناظر شهری این نقاشان به صورتی که گاه قاب تصویر پیکر یک

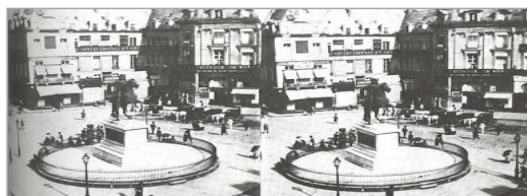
انسان را قطع می‌کند، در مناظر برجسته‌نمایی که از حدود دهه ۱۸۶۰ تولیدشان بی‌شمار بود، به چشم می‌خورد. این کیفیت که گاه و بی‌گاه در آثار هنری پیشین با آن برخورد می‌کنیم، بی‌شک پیش از امپرسیونیسم در سنت نقاشی معاصر قرن نوزده اروپا سابقه نداشت و هنرمندانی مانند جوزپه کانه لای (Giuseppe Canella) گراورسازان متعددی که در تولید مناظر شهری تخصص داشتند با آن کاملاً بیگانه بودند (تصویر ۱۰). کاربرد دگا از این تمهید در ترکیب‌بندی خاصی که بی‌گمان تا حدی تحت تأثیر نمونه‌های مشابیه در عکاسی بود، زاویه دید غیرمتعارف به‌خصوص از زاویه بالا که در بسیاری از نقاشی‌های امپرسیونیست به چشم می‌خورد با عکاسی وجه مشترک بیش‌تری دارند تا با نقاشی، در این‌جا می‌توانیم به نقاشی‌های گوستاو کایبوت (Gustave Caillebotte) طرف‌دار و حامی پرشور امپرسیونیسم، اشاره کنیم که با اشتیاقی مهار نشدنی حتی از نوآوری‌های ترکیبی دگا که بی‌شک مشوق اولیه او بود، فراتر رفته است. تابلوهای کایبوت از جمله جان پناه، بولوار هوسمن (۱۸۸۰) را می‌توان با عکس‌های برجسته‌نمای هیپولیت ژوون (hippolyte jouvin مقاسیه کرد. (تصاویر ۱۱ و ۱۲) (لنگفورد، ۱۳۸۶: ۱۸۱).

زاویه دید در تابلو بس‌بسیار متعارف بولوار از زاویه بالا (تصویر ۱۳) که آن نیز در ۱۸۸۰ ترسیم شد، حتی در عکاسی هم نادر است و تا آن‌جا که اطلاع داریم تنها در یک نوشته از اوایل دهه ۱۸۶۰ به زاویه دید تعجب‌آور چشم‌پرنده در عکس‌های از حرکت عابری اشاره شده که توسط کنت اگوادو (aguado) فردی صاحب‌نام در محافل عکاسی گرفته شده است. مشابه این زوایای دید در عکاسی کم‌تر به چشم می‌خورد. سال‌ها بعد یعنی در ۱۹۱۲ در عکس‌های تقریباً عمودی الوین لنگدون کابون (alvin langdon Coburn) از شهر نیویورک و عکس‌های که لاسلو موهولی ناگی (Laszlo moholy nagy) در دهه ۱۹۲۰ از برلن گرفته و دوباره با این زاویه دید برخورد می‌کنیم حتی عکس‌های بسیار مشهور نادار که وی با بالون از پاریس گرفته است قابل‌مقایسه با این نوع زاویه دید (زاویه بسیار بالا) نیست، گویا این‌که این عکس‌ها و تصاویر دیگری از این دست در ترویج این نوع

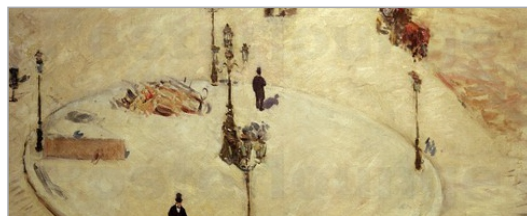
زوایای زندگی جدید شهری نقش داشتند. (تصویر ۱۴). هم‌چنین می‌توان ادعا کرد که فکر ترسیم کردن نور متغیر و تأثیر فضا بر اشیای بی‌حرکت، مانند مجموعه تابلوهای مونه از کلیسای جامع روئن یا نقاشی سیسلی (Sisley) از کلیسای موره، تا حدی برانگیخته از تأثیر عکاسی بوده است. تردیدی نیست که در زمینه‌های تجسمی و در نمایش‌های بصری عامه‌پسند، وسایل جالبی اختراع شده بود، که با آن‌ها تغییرات نور به‌طور مشخص روی سطح واحدی از یک تصویر نشان داده می‌شد. دیوراما که نخستین بار در ۱۸۲۱ به نمایش گذاشته شد، تعجب‌آورتر از تمام این روش‌های توهم‌سازی بود. با پیدایش عکاسی و چند تغییر زیر‌کانه در دستگاه مزبور، ارائه واقعیت‌گرانه‌ی نور طبیعی به‌طور محدودی ممکن گردید و تنها بعدها با اختراع سینما بهبود یافتند (لنگفورد، ۱۳۹۱: ۱۸).



سیاحت با داگرتوتیپ، تصویر ۱۰ (۷)



هیپولیت ژوون: عکس برجسته نما (۱۸۶۰-۶۵) تصویر ۱۱ (۷ و ۱۱)



گوستاو کایبوت: بولوار از زاویه بالا، تصویر ۱۳ (۱۱ و ۷)



نادار: عکس هوایی که از داخل بالون گرفته شده ۱۸۵۸، تصویر ۱۴ (۷ و ۱۱)



رنگ طبیعی:

امتیاز آشکار رنگ به ویژه مورد توجه هنرمندانی بود که می‌خواستند از رقابت با عکس تک‌رنگ آزاد باشند. با این حال، بسیاری از نقاشان بی‌توجه به هشدارهایی مانند آن‌چه در نشریه اسپکتاتور درج شد، تحت تأثیر نوعی خیال‌پرستی بیهوده با خمودگی روحی هم‌چنان در ترسیم موضوع نقاشی به سبکی کم و بیش تک‌رنگ و مشابه عکس که شنو در ۱۸۵۹ آن را به شدت محکوم کرده بود، ادامه می‌دادند. (گودرزی، ۱۳۸۱: ۳۲۳).

با آن‌که در دو دهه ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ استفاده از علاقه‌ی عامه نسبت به رنگ احتمالا مؤثر به نظر می‌آمد. بنابراین، تا دهه ۱۸۶۰ کارایی رنگ به خودی خود مورد تردید قرار گرفت؛ زیرا صرف نظر از این موضوع که عکاسان روی عکس و از نیمه دهه ۱۸۶۰ به بعد غالباً روی عکس‌های چاپ شده بر سطح بوم نقاشی می‌کردند. کشف روش عکاسی با رنگ‌های طبیعی از نیمه قرن به بعد قطعی به نظر می‌رسید. تا دهه ۱۸۵۰ موفقیت‌های نسبی در این زمینه حکایت از آن داشت که چنین فرآیندی غیر ممکن نبود. در نمایشگاه ۱۸۶۳ پاریس - که در آن یک تالار به آثاری اختصاص داده شد که قبلاً ناکام اعلام شده بودند - عکس‌های با رنگ‌های طبیعی به تماشا گذاشته شد، هر چند اگر هنوز رنگ‌ها آن‌طور که باید و شاید ثابت نبود و دوامی هم نداشتند. این نوع عکس‌ها که عمدتاً توسط نی پیس از دو سن - ویکتور گرفته شده بودند، در ظاهر هیجان‌شدیدی برانگیختند، آن‌هم در شرایطی که فقط برای لحظاتی کوتاه در فواصل نیم ساعته می‌توانستند آن‌ها را به نمایش بگذارند. یک گزارش معاصر رنگ‌های درخشان این عکس‌ها را چنین توصیف می‌کند:

رنگ زردش بسیار عالی و سرخ آن بسیار زنده است. رنگ‌ها متنوع‌اند: گلابی روشن، آبی، سبز و خیلی رنگ‌های دیگر. تأثیر کلی این تصاویر بیش و کم همان تأثیری است که نسخه داگرتوتبپ ثابت نشده دارد، یعنی تصویر طوری است که گویی در نوعی پرده شفاف کار گذاشته شده است (مانته، ۱۳۹۱: ۹۷).

برخی از مسائل مربوط به چاپ و تثبیت رنگ‌های طبیعی در عکاسی خیلی زود حل شد و حتی نمونه‌هایی از این عکس‌ها تا به امروز حفظ شده است: از جمله عکس‌هایی

که لوئیس دو کودوهارون (Louis Ducos du hauron) در ۱۸۶۹ ترکیبی از اشکال گیاهان یا از مناظری که در ۱۸۷۵ از انگولم گرفته است. در ۱۸۶۷ شارل کرو (Charles Cros) دوست مانه دو سورا، وقتی خبر انتشار کتابی درباره عکاسی رنگی توسط دوهارون را شنید بلافاصله پاکت مهر و موم شده‌ای را در فرهنگستان علوم به امانت گذاشت که در آن روش مزبور روشی بسیار علمی است. البته پیش از این تاریخ، در ۱۸۷۴ نیز جیمز کلرک ماکسول (James Clerk Maxwell)

روش عکاسی رنگی خود را با موفقیت به نمایش گذاشته بود؛ عکسی که او از یک گل گرفته، هم‌چنان در مجموعه کدک درها و نگه‌داری می‌شود. عکس‌های رنگی ثابت شده (با چاپ پلی کروم) توسط ویدال در سال ۱۸۷۴ در کاخ صنعت به نمایش گذاشته شد و گفته می‌شد که رنگ‌ها در بخش‌های سایه تأثیر بسزای داشته‌اند. پیشرفت‌های که در عکاسی رنگی به دست آمده بود، این خطر را به دنبال داشت که شکاف باریک بین نقاشی طبیعت‌گرایانه و عکاسی را از میان بردارد، یا لااقل این عقیده کسانی بود که بین این دو رشته از هنر چنان تفاوتی که نوعی همزیستی را تضمین کند، نمی‌دیدند (مانته، ۱۳۹۱: ۱۰۰).

در ۱۸۶۴ یک نویسنده طی مقاله‌ای در نشریه کوارترلی ریویو پیامدهایی را که کشف سو تکمیل عکاسی با رنگ طبیعی می‌توانسته داشته باشد، بر شمرد.

در ۱۸۹۵ گوگن در مصاحبه‌ای با نشریه پژواک پاریس با اشاره به امکانات عکاسی رنگی اعلام داشت که استفاده آزاد از رنگ و شکل و تحریف تصویر طبیعت، همانند هنرمندان قرن‌های پیشین را حق خود می‌داند:

آیا مایلید بشنوید چه چیزی در آینده صادقانه‌ترین کار هنری خواهد بود؟ عکس، البته وقتی که بتواند رنگ‌ها را درست در بیاورد، که به زودی خواهد توانست. آن وقت شما انتظار دارید که یک انسان با شعور برای دستیابی به همان توهم منبعث از واقعیت که این ماشین کوچک و شگفت‌انگیز ایجاد می‌کند، ماه‌ها عرق بریزد (لنگفورد، ۱۳۹۱: ۱۸).

با این‌که برخی از مشکلات اولیه تولید عکس رنگی تا نخستین سال‌های قرن حاضر رفع نشد، بنابراین طی چهل سال قبل از این تاریخ بیش و کم راه‌حل‌های به‌نسبت مناسبی کشف شده بود. به درستی روشن نیست که نقاشان

امپرسیونیست تا چه حد نسبت به کشف قریب‌الوقوع عکاسی رنگی حساس بوده‌اند یا به هشدارهای کسانی چون لوکوک توجه می‌کردند. با این حال مشکل بتوان تصویر کرد که آنان می‌توانستند نسبت به تحقق چنین تحول عظیمی کاملاً بی‌تفاوت باشند (لنگفورد، ۱۳۹۱: ۱۵۰).

سرانجام وضعیت ناپایدار رابطه هنر طبیعت‌گرایانه و عکاسی آشکار گردید. با آن که عوامل متعددی در شکل‌گیری ویژگی‌های نقاشی امپرسیونیست سهم داشتند. نقش عکاسی در این میان شایان توجه است. آگاهی از ضرورت بیان شخصی در هنر با پیشرفت عکاسی و رواج سبک عکاسی در نقاشی عمیق‌تر شد. بی‌شک تکامل کاربرد رنگ در نقاشی امپرسیونیستی و تأکید بیش‌تر موضوع پرده نقاشی نیز باید به تهاجم عکاسی به قلمرو هنر طبیعت‌گرایانه نسبت داده شود. نقاشی‌های امپرسیونیستی را می‌توان به عنوان آیین‌های از طبیعت در نظر گرفت؛ ولی این پرده‌ها بیش از هر چیز بیان‌گر این اندیشه‌اند که به هر حال، نقش‌هایی از طبیعت محسوس می‌شوند (ماری، ۱۳۹۰: ۶۷).

مناقشه

امپرسیونیسم به معنی حصول حفظ و تأثیر عمومی یا نخستین اثری که از یک نقاش به دست می‌آید بدون آن که شخص هنرمند در جزئیات آن وارد شود است. در یکی از نمایشات هنرمندان این سبک، که قبلاً ذکر گردید روزنامه نگاری، با مشاهده تابلوی طلوع خورشید از مونه نقاش فرانسوی به نمایش دهندگان تاخت و نام‌شان را تأثیر‌گرایان (Impressionist) گذاشت که بعدها نقاشان مذکور به این نام منسوب گردیدند.

یکی از ویژگی‌های این سبک این است که نقاش رنگ‌ها را در تابلو به هم می‌آمیزد که از نگاه خودش مجسم‌کننده‌ای افکار، ادراکات، احساسات و علایم خاصی است و بیش‌تر جنبه شخصی دارد. طبیعی است که هنرمند این سبک، فقط خودش می‌تواند از فهم تابلویش سر در آورد. در تابلوهای سبک امپرسیونیسم علایم شتاب‌زدگی، خشونت، مبالغه‌آمیزی مشاهده می‌شود؛ زیرا این سبک چنان‌چه گفته شد در ضمن احساسات خاص هنرمند ایجاد‌کننده‌ی سبب نمی‌تواند مفهوم عام را ارائه کنند. یکی از خصوصیات

دیگر سبک امپرسیونیسم عبارت از استعمال رنگ‌های است که برخلاف نقاشان سبک‌های گذشته رنگ‌ها را تاریک و روشن به‌روزی صفحه می‌ریزند سایه و روشنی را نیز به شکل واقعی نمی‌خواهند ترسیم کنند و رنگ سبز آبی، آبی خالص و یا بنفش را به سایه و رنگ‌های که باهم ارتباط و آمیزش نزدیک ندارند با هم می‌آمیزد. نقاشان امپرسیونیست به چند دسته تقسیم شده بودند که در زیر از آن‌ها یاد میشود:

دسته اول

طبیعت را آزاد و حالات مختلف آن را شاعرانه نقاشی می‌کردند مانند کلود مونه، پیزارو، سیسلی، رنوار.

دسته دوم

کسانی بودند که جریان و گذشت تاریخ آن‌ها را در دسته دوم امپرسیونیسم قرار داده است مانند ادگار دگا، بازلی، منت، سیزان و ادوار مونی که دارای تکنیک تازه و افکار نوگرایانه چون کورابه داشتند.

دسته سوم

کسانی بودند که از تکنیک کلاسیک در نقاشی‌های شان استفاده می‌کردند مانند ادوارد مونی که در تابلوی چون تفریح بالای سبزه‌ها می‌توان یاد کرد که مورد اعتراض شدید کلاسیک‌ها قرار گرفتند.

دسته چهارم

نقاشانی بودند که مطالعه عمیق‌تری در مورد فزیک نور، رنگ‌های مختلف نور آفتاب و تأثیرات آن بالای اجسام کردند و به‌نام امپرسیونیست‌های نوین نامبرده‌اند.

دسته پنجم

نقاشان هیجان‌زده بودند که می‌خواستند انسان‌ها و طبیعت را با انرژی که دارند نقاشی کنند مانند وان‌گوگ و گوگن.

تحول در نقاشی منظره در نیمه دوم همان دهه، یعنی زمانی که عکس‌برداری از مناظر متداول شد صورت گرفت، معمای امپرسیونیستی در هنر در ارتباط با تصاویر ماشینی در دو دهه ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ و پس از تکمیل نسبی رسانه عکاسی مطرح شد. واقعیت‌گرایی شهری نقاشی امپرسیونیست با رواج عکس‌های فوری در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ هم‌زمان بود.



نتیجه گیری

با بازگشت به گذشته در دهه ۱۸۵۰ کمره ابزاری جادویی به نظر می‌رسید که برای هر کسی امکان گرفتن عکس‌های دقیق، عالی را مهیا می‌ساخت. از سوی دیگر، ارائه یا ابزارهای جدید (مثلاً در سال‌های ۱۸۷۶، ۱۸۵۱) طیف موضوعات قابل انتخاب را گسترش داد، و اغلب موجب ساده‌تر شدن مهارت‌های فنی لازم گشت. چنین علت و معلولی منحصر به عکاسی نیست. در سال ۱۸۴۱ رنگ‌های روغن هنرمندان برای اولین بار به صورت از پیش ترکیب شده در لوله عرضه گشت. دیگر نقاشان نیازی به دانستن علم شیمی و اختلاط مادی رنگ مایه‌های خود نداشتند. این فناوری جدید دارای آثار دامنه داری بود- مانند صفحات خشک برای عکاسی، رنگ درون لوله نقاشان را قادر ساخت تا هر کجا در فضاهای خارجی بر بوم‌های نقاشی خود کار کنند و تأثیر بسزایی در پیشرفت برداشت‌گرایی (امپرسیونیسم) داشت. هم‌چنین تاریخ تمایل به تکرار خود دارد. در پایان قرن بیستم عرضه تصویرگری الکترونیک موجب نگرانی شدید بعضی از عکاسان و احساس بی‌ثباتی برای آینده عکاسی گشت. مسلماً، عکاسی برای مردم مختلف، معانی متفاوت دارد. حتی مکاتبی که راجع به آن‌ها بحث داشتن به دلیل استفاده و تعبیر این واژه‌ها به روش‌های متفاوت توسط منفردها با مسامحه در چهارچوب قرار می‌گیرند. (به عنوان مثال طبیعت‌گرایی- ناتورالیسم- امرسن کاملاً مطابق عقیده دیگر مردم دنیا نبود). هر جنبشی که در روزگار خود جسور و مدرن به نظر می‌رسید به صورت داعیه‌دار سطحی فردا در می‌آمد و اجباراً منقرض می‌گشت؛ اما نگرش جدید به معنای مرگ شیوه قدیم نیز نمی‌باشد، سرانجام فراموش نکنید که تاریخ عکاسی داستان دنباله داری است که شما قسمتی از آن هستید. اینک عکس‌های پیرامون شما، شامل آن‌هایی که خود گرفته‌اید و آن‌هایی که در اختیار شما هستند، نیز منبع تاریخ فردا هستند.

با کشف عکاسی بسیاری از هنرمندان خوش‌بینانه تصور می‌کردند که عکاسی از حد خود پرافتر نخواهد گذاشت و به طور عمده در خدمت شاخه‌های دیگر هنر خواهد بود؛ ولی این تصوری گراف و بیهوده بود. اکنون عکس، یک

منبع پایدار هنر است.

منابع و مأخذ

۱. آرناسن، ی.، ترجمه: محمد تقی فرامرزی (تاریخ هنر نوین)، تهران، موسسه انتشارات نگاه (۱۳۸۹) ص ۱۱۴، ص ۳۰۲
۲. برت، تری، ترجمه: اسماعیل عباسی، (درآمدی بر درک تصویر)، تهران، نشر مرکز (۱۳۷۹) ص ۸۹
۳. برت، تری، ترجمه: کاوه میر عباسی، (ارزیابی عکس (دریافت‌گرایی)، تهران، نشر مرکز (۱۳۹۰) ص ۲۰۰، ص ۲۰۲، ص ۲۰۳
۴. شارف، آرون، ترجمه: حسن زاهدی، (هنر و عکاسی)، تهران، انجمن سینمای جوانان ایران (۱۳۹۰) ص ۱۷۱، ص ۲۱۵
۵. کامبریچ، آرنست، ترجمه: علی رامین، (تاریخ هنر)، تهران (۱۳۸۱) ص ۵۵۲
۶. گودرزی، مرتضی (هنرمندان و بررسی و تحلیل هنرمندان مهاجر) تهران، انتشارات مهر (۱۳۸۱). ص ۳۲۳
۷. لنگفورد، مایکل ترجمه: رضا نبوی، (داستان عکاسی)، تهران، نشر نقد افکار (۱۳۸۶) ص ۱۲۷، ص ۱۸۱
۸. لنگورد، مایکل، ترجمه: فرامرز امامی، (۱۲۰ نکته ی ضروری در عکاسی)، تهران: نشر افراز، (۱۳۹۱) ص ۱۸، ص ۱۵۰
۹. مانته، هارالد، ترجمه: پیروز سیار، (رنگ در عکاسی)، تهران، نشر سروش (۱۳۹۱) ص ۹۷، ص ۱۰۰
۱۰. ماری، ژان، ترجمه: علی رامین (از امپرسیونیسم تا هنر آبستره)، تهران، نشر مرکز (۱۳۹۰) ص ۶۷
۱۱. ویکی

<http://academic.regis.edu>



سیستم رای واحد غیر قابل انتقال؛ معایب و مزایای آن در

افغانستان



■ محمد یاسین محسنی
■ نویسنده و روزنامه نگار

چکیده

در عصر کنونی معمول ترین شیوه‌ای گزینش زمامداران و مسؤولین در نظام‌های حکومت مردم سالار و دموکراتیک، انتخابات است و از این موضوع به عنوان مهم ترین رکن دموکراسی یاد می‌شود. انتخابات مشروع ترین ابزار رسیدن به قدرت است که به عنوان اصل مورد قبول جوامع و حکومت‌های مردم سالار واقع شده است. امروزه شیوه‌های مختلفی برای اجرای بهتر این اصل، مطرح شده است که به نام «نظام انتخاباتی» معروف است. نظام انتخاباتی فرایندی است که آرای شهروندان را به کرسی‌ها تبدیل می‌نماید. مطالعه حقوقی نظام‌های انتخاباتی مختلف و بررسی تطبیقی آن‌ها، همواره زمینه‌ساز بهینه‌سازی مقررات و قوانین مرتبط با انتخابات در ادبیات حقوق اساسی کشورها است. بررسی نظام انتخاباتی جمهوری اسلامی افغانستان می‌تواند در شناخت بهتر نقاط ضعف و قوت سیستم انتخاباتی بسیار مفید باشند. نظام انتخاباتی افغانستان سیستم رای واحد غیر قابل انتقال می‌باشد که ساده بودن نظام انتخاباتی و استقلال در مدیریت و نظارت بر انتخابات از نقاط قوت آن محسوب می‌گردد، اما ناکارآمد و کهنه بودن این نظام انتخاباتی، پیچیدگی در روند رای دهی و کم رنگ بودن نقش احزاب از معایب و نواقص این نظام به شمار می

رود.

از آنجاییکه شیوه نظام انتخاباتی افغانستان سیستم رای واحد غیر قابل انتقال می‌باشد، در این نوشتار به معرفی این سیستم انتخاباتی پرداخته و ابعاد و زوایا، معایب و مزایای آن مورد بحث و واکاوی قرار گرفته است.

کلیدواژه گان

انتخابات، نظام انتخاباتی، سیستم اکثریتی، رای واحد غیر قابل انتقال، رای و رای دهنده

تعریف نظام‌های انتخاباتی

نظام‌های انتخاباتی یکی از مهم ترین و اساسی ترین اصل مباحث مربوط به موضوع انتخابات، است به خاطر این که انسجام بخش عناصر و پایه‌های مختلف فرایند انتخابات و رابط آراء شهروندان و کرسی‌ها می‌باشد، که در آن چگونگی پراکندگی حوزه‌های انتخاباتی، تشکیل سازمان‌های رای گیری و نحوه اخذ آراء، حد نصاب و تعیین کرسی‌های برندگان انتخابات و شکل بیان یا ساختار رأی، مشخص می‌گردد. به عبارت دیگر نظام انتخاباتی همان قواعد به رسمیت شناخته شده‌ی است که بیانگر چگونگی تبدیل آرای مردم به مناصب و پست‌های سیاسی می‌باشد. لذا می‌توان آن را در واقع ابزار ترجمان آرای شهروندان در کرسی‌های نمایندگی در حوزه تقنینی و اجرایی دانس



بر اساس تعریف کلی، نظام انتخاباتی مجموعه‌ای از روش‌ها برای به نتیجه رساندن یک انتخابات است. که در این تعریف نظام‌های انتخاباتی به روش‌هایی اطلاق می‌شود که به کارگیری هر یک از آنها در انتخابات، میزان انعکاس آرا و گرایش‌های رأی‌دهندگان در تقسیم کرسی‌ها میان کاندیداها و احزاب برنده را تعیین کرده و مشخص می‌کند که ترکیب منتخبین رأی‌دهندگان تا چه اندازه با ترکیب عقاید، افکار و گرایش‌های آنها هم‌خوانی دارد.

دانشمندان و متخصصین در این حوزه، نظام‌های انتخاباتی را چنین تعریف کرده‌اند: «نظام‌های انتخاباتی عبارت از قوانین است که جریان‌های انتخاباتی را تحت کنترل می‌گیرد، اولویت‌ها را به شکل آراء مطرح می‌کند و سپس آن آراء مردم به انتخاب تصمیم‌گیرندگان تبدیل می‌شود.»^۱ بر مبنای این تعریف، نظام انتخاباتی دربردارنده قواعدی عملی و عینی است که به موجب آن قواعد رأی‌دهندگان، به کرسی‌های نمایندگی تبدیل گردیده و به بهترین نحو ممکن گرایش‌های شهروندان رأی‌دهنده را منعکس می‌سازند.

در کتاب حقوق اساسی افغانستان در تعریف نظام انتخاباتی را چنین آمده‌اند: «نظام انتخاباتی تعیین‌کننده قوانین مربوط به آخرین مراحل فرایند انتخابات یعنی شمارش آراء است به تعبیری تبدیل آراء به کرسی‌ها و وظیفه‌ی نظام انتخاباتی است.»^۲

قانون پوه اشرف رسولی چنین تعریف نموده‌اند: «شیوه باروش یاسیستی که بتواند افکار و گرایش‌های رأی‌دهندگان را منعکس سازد به نظام انتخاباتی یاد می‌گردد، نظام‌های انتخاباتی روش‌های خاصی را سازماندهی و تطبیق می‌نماید تا نمایندگان پارلمان طوری انتخاب شود که بتوانند ممثل واقعی آراء مردم و نظریات مردم باشد.»^۳

بر اساس تعریفی دیگر، «نظام انتخاباتی روشی است که آراء مردم را به مناصب و پست‌های سیاسی تبدیل می‌کند.»^۴ بنابراین، نظام انتخاباتی، مرحله‌ی آخر فرایند مشارکت در قدرت است. یعنی جایی که صحبت از شمارش آراء و تقسیم کرسی‌ها و یا به تعریف ساده‌تر اینکه، چه کسی با چه میزان رأی انتخاب می‌شود؟^۵

در کتاب حقوق اساسی و نهاد‌های سیاسی چنین تعریف گردیده: «مقصود از نظام انتخاباتی، اتخاذ شیوه‌ای است که

نتایج آن در آخر دسست به بهترین وجهی منعکس کننده گرایش‌های شهروندان رأی‌دهنده باشد.»^۶

بنابراین تعریف؛ نظام‌های انتخاباتی به روش‌هایی گفته می‌شود که کاربرد هر یک از آنها در انتخابات، چگونگی بازتاب آراء و گرایش‌های رأی‌دهندگان در تقسیم کرسی‌ها میان نمایندگان و احزاب برنده و همچنین ترکیب برگزیدگان و ارتباط آن با ترکیب عقاید، افکار و گرایش‌های شهروندان را روشن می‌کند.

در مجموع می‌توان به صورت ساده چنین تعریف نمود: نظام انتخاباتی فرایندی است که آراء شهروندان را به کرسی‌ها تبدیل می‌کند.

اهمیت نظام‌های انتخاباتی

انتخابات و نظام‌های انتخاباتی بخش‌های جداناپذیری مجموعه‌ی نهادها و تشکلهای است که پایه‌های دموکراسی را مستحکم نگه می‌دارد. دانشمندان حوزه‌ی نظام‌ها و نهاد‌های مردم‌سالار، نظام انتخاباتی را اصلی‌ترین عنصر نظام مبتنی بر حاکمیت مردم‌سالار قلمداد می‌کنند، زیرا اولاً نظام انتخاباتی نتایج سیاسی مهم را در روند حاکمیت یک نظام سیاسی در جامعه، در پی دارد و در قدم دوم ماهرانه‌ترین عنصر برای معماری و طراحی سیاست‌های دموکراتیک می‌باشد. اگر کسی قصد دارد ماهیت یک دموکراسی خاص را تغییر دهد نظام انتخاباتی احتمالاً مناسب‌ترین و کارآمدترین ابزاری برای انجام چنین کاری خواهد بود.

در کتاب عوامل موقعیتی تعیین‌کننده‌ی گزینش نظام‌های انتخاباتی، کریستر لاندل درباره اهمیت نظام‌های انتخاباتی از دیدگاه دانشمندان و متخصصین حوزه نظام‌های دموکراتیک و مردم‌سالار، چنین آمده: «آر. ویلدنمان، دبلیو. کالت فلیتر و یو. اسکلت (۱۹۶۵) اهمیت نظام‌های انتخاباتی را از نظر بنیادی تری ارزیابی می‌کند، ایشان معتقد است که نظام‌های انتخاباتی بر سرنوشت سیاسی یک جامعه بیش از حد تاثیر گذار است، چون با واقعیت‌های عمیق‌تر یک فرهنگ سیاسی، ساختار اجتماعی تقسیم‌بندی‌های قومی و ایدئولوژیکی و کانال‌های مواجهه است که باید از میان آن‌ها عبور کند، رأی‌دهندگان با اطلاع از آنچه این نظام‌ها اجازه‌ی تصویب یا رد می‌دهد، باین کانال‌ها سازگار می‌شوند

و تاکتیک های حزبی نیز با این گزینه ها هماهنگ می شود که این نظام ها با آن ارائه می شود. ۷»

در عصر کنونی بخش عمده ای از مردم جهان در کشورهای مختلف، در تصمیم گیری های سیاسی به صورت مستقیم یا معالو واسطه، خودشان را شریک و سهیم می دانند که این امر از طریق شرکت کردن در انتخابات و رای دادن به نمایندگان شان تحقق می یابند. برگزاری انتخابات آزاد، عادلانه و شفاف رکن اولیه مردم سالاری در جامعه می باشند. در شرایط کنونی هیچ حکومتی بدون برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه نمی تواند، ادعای مردم سالار بودن را داشته باشد. در این میان طراحی نظام های انتخاباتی به دلیل تاثیر آن در آرایش و پیرایش قدرت های سیاسی در هر کشور و جامعه، یکی از مهمترین تصمیمات نهادین برای یک نظام مردم سالار تلقی می شود. تقریباً همواره طراحی یک نظام انتخاباتی خاص، دارای تاثیر عمیق و گسترده ای بر روی حیات سیاسی یک کشور خواهد بود و زمانی که این کار انجام پذیرد این نظامها معمولاً به شکل دائمی درمی آیند و تغییر دادن آنها بسیار مشکل است.

با گسترش نظریه حاکمیت ملی و دموکراسی غیرمستقیم، حرکت جهانی به سوی ایجاد حکومت های مردم سالار در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی منجر به تمایل فزاینده برای طراحی نظام های انتخاباتی مناسب گردید و در این برهه چنین تلقی می گردید که یک نظام انتخاباتی می تواند مزایای فراوانی از جمله گسترش احزاب و گروه های ملی قدرتمند و قابل اعتماد داشته باشد و خصوصاً به مهندسی و معماری جوامعی که دارای فرهنگ گسست ناپذیر اقلیتی یا قومی هستند کمک نموده و باعث از بین رفتن تعصبات قومی و نژادی گردد. لذا امروزه چگونگی نظام انتخاباتی به عنوان یکی از مهم ترین و مؤثرترین مساله پیش روی یک نظام سیاسی تلقی می گردد که در ابعادی وسیع تر، شیوه های حکمرانی را تحت تاثیر خود قرار می دهد. و طبیعتاً هر کشوری حسب خواسته ها و نیازمندی های که دارد و متناسب با فرهنگ و اوضاع و شرایط جامعه اش نظام انتخاباتی خودش را طراحی کرده به اجرا می آورد.

نظام انتخاباتی، یکی از عناصر مهم هر انتخاباتی است که در هر جامعه با توجه به خصوصیت ها و ویژگی های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی آن کشور مشخص می گردد،

در اکثر موارد طراحان و مهندسیین نظام های انتخاباتی و قوانین انتخابات حتی قانون اساسی، طرحی را انتخاب می کنند که که آن را بهتر می شناسند و با آن مأنوس تر هستند. به عنوان مثال کشوری که تحت استیلای یک قدرت استعماری بوده پس از دستیابی به استقلال و آزادی معمولاً به نظام حاکم بر همان کشور استعمارگر روی آورده از آن الگو گیری می کند.

نظام انتخاباتی در واقع نوعی خاصی از رفتار سیاسی را در جامعه به وجود می آورد و تاحدی زیاد تعیین کننده کارآمدی یک نظام سیاسی در عرصه حکومت داری خوب می باشد. به همین دلیل دانشمندان اکثری از نظام های انتخاباتی را اساس اصلی اصلاح نظام سیاسی قلمداد کرده اند. زیرا ضمن اینکه بین نظام انتخاباتی و ساختار سیاسی آن کشور رابطه مستقیمی برقرار است. نظام انتخاباتی هم به صورت مستقیم و هم به صورت غیرمستقیم، بر دیگر بخش های یک نظام سیاسی و دیگر اجزای انتخابات نیز تاثیر گذار است. به عنوان نمونه در مشروعیت یک نظام سیاسی و اینکه نمایندگان منتخب تا چه میزان نمایندگی واقعی گروه ها، قشرها و طبقات مختلف اجتماعی را داشته باشند، تاثیر به سزایی را دارد و حتی پاسخگویی نمایندگان مجلس و حکومت متأثر از نظام انتخاباتی همان کشور هستند.

نکته دیگر که ذکر آن ضروری است اینکه در گزینش یک نظام انتخاباتی باید دقت نمود که نظام های انتخاباتی در کشورهای مختلف به صورت یک شکل و یک نواخت، عمل نکرده است و برای همه کشورها یک نتیجه را بدست نمی دهند. بلکه نتایج به بار آمده از نظام انتخاباتی خاص تاحدی زیادی به اوضاع و احوال سیاسی و شرایط اجتماعی همان کشور بستگی دارد که در آن جامعه بکار می رود، برای مثال بکارگیری یک نظام انتخاباتی اکثریت نسبی در جامعه متفرق و پراکنده که در آن احزاب و گروهها بر مبنی خطوط فرقه ای یا قومی سازمان دهی گردیده اند، ممکن است نسبت به کشوری که از نظر فرهنگی یک نواخت عمل می کنند و در آن نظام حزبی منعکس کننده ی مسایل ایدئولوژیک هستند، نتایج کاملاً متفاوت را داشته باشند. علاوه بر اختلافات ساختار فرهنگی و اجتماعی، نتایج نظام های انتخاباتی به اختلافات منطقه ای و اینکه آیا یک نظام



حزبی ثابت و مستحکم است یا متشکل از احزاب نوپا و ناپایدار می باشد، نیز به شکل کاملاً متفاوت عمل می کنند.

بنابراین اوضاع و شرایط حاکم بر فضای سیاسی - اجتماعی تاحد زیادی تعیین کننده ای مناسب بودن یک نظام انتخاباتی در یک کشور می باشد نظام که شاید در یک جامعه به صورت رضایت بخش عمل کند ولی در جامعه دیگر ممکن است فاجعه آمیز باشد. دانشمندان متخصص در این حوزه معتقد است، پیچیدگی که یک نظام انتخاباتی به نظام سیاسی حاکم در جامعه می دهد اساساً موقعیتی است که به ثبات و استحکام فرهنگی و ایدئولوژی یا شکاف ها و اختلافات خاص در هر جامعه بستگی دارد. ۸.۵

چنانچه ذکر گردید که نظام های انتخاباتی در هر کشور با توجه به فضای سیاسی - اجتماعی حاکم بر آن پیامدهایی خاصی به دنبال دارند که برخی از این پیامدها می تواند اجرایی و بعضی سیاسی باشد. پیامدهای اجرایی می تواند بر ثبات آراء، حوزه بندی، و تعداد و زمان انتخابات تأثیر بگذارد. پیامدهای سیاسی می تواند بر نسبت گروه های دارای نماینده در جامعه و رفتار رأی دهندگان و احزاب تأثیر بگذارد.

بنابراین بخش عمده ای بررسی نظام های انتخاباتی روی پیامدهای سیاسی انتخاباتی تمرکز می یابد که تحت قوانین مختلف برگزار می شود. تلاش های در خصوص درگ تفاوت های فراملی در نظام انتخاباتی صورت گرفته است. زیرا اصطلاحات اساسی در نظام انتخاباتی و دموکراسی های پایدار پیش از دهه ی ۱۹۹۰ به ندرت انجام گرفته است و نظام های انتخاباتی گزینش شده به عنوان سازمان های پایدار و از نظر اجتماعی تعیین شده قلمداد شده است.

بررسی سیستم رای واحد غیر قابل انتقال (Single Nontransferable Vote)

از آن جای که نظام انتخاباتی کشور افغانستان سیستم رای واحد غیر قابل انتقال می باشد، لازم دانستم تا در خصوص این نظام انتخاباتی مباحث را به خاطر آشنایی با این سیستم و بررسی معایب و مزایای آن داشته باشیم.

۱. فرایند رای دهی در نظام رای واحد غیر قابل انتقال

نظام رای واحد غیر قابل انتقال به صورت عموم از زیر مجموعه های نظام اکثریتی است، که در این شیوه هر رأی دهنده دارای حق یک رأی و یک انتخاب بوده و فقط می توانند به یک نفر رای بدهند و رای وی قابل انتقال به نامزد یا حزب دیگر نمی باشند. در حوزه ی انتخابیه مربوطه چندین کرسی موجود می باشد و نامزدانی که بالاترین رای کل را به دست بیاورند به عنوان نماینده حوزه انتخابیه مربوطه معرفی می گردد. در این سیستم تناسب میان رای داده شده و کرسی های بدست آمده وجود ندارد، این بدان معنی است که در حوزه ی انتخاباتی که مثلاً چهار نامزد به رقابت پرداخته اند، یک نامزد می تواند صرفاً با کسب یک رأی بیشتر از ۲۵ درصد مجموع آراء، کرسی مربوطه را بدست آورد.

این روش از نادرترین سیستم های انتخاباتی در جهان امروز است و تنها در افغانستان، تایلوان، اردن، جزایر پیتکارین و ونویاتو به کار می رود. شناخته شده ترین استفاده از آن در انتخابات مجلس سفلائی ژاپن از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۳ بوده است. حسین شاه اردن در راستای محدود کردن قدرت اخوان المسلمین در ۱۹۹۳ نظام انتخاباتی اردن را از رای بلوکی به سیستم رای واحد غیر قابل انتقال تغییر داد. از این شیوه نسبت ساده بودن آن در مرحله اجرایی شدن، در کشورهای استفاده می شود که انتخابات را به تازگی تجربه می کنند.

۲. بررسی محاسن و مزایای نظام رای واحد غیر قابل انتقال

از مهم ترین ویژگی های نظام رای واحد غیر قابل انتقال و به صورت عموم نظام های اکثریتی، ساده بودن شان است. این نظام ها خیلی خوش فهم بوده و پیچیدگی چندانی ندارند، خصوصاً در جامعه ای که تجربه ی کمتر انتخابات را دارند، بیشتر قابل فهم و درک می باشند. قاعده اکثریت نسبی و همچون رای واحد غیر قابل انتقال را می توان در چند ثانیه توضیح داد در حالی که پیچیدگی فرمول های گوناگون نمایندگی تناسبی می توان گیج کننده باشد. زیرا در این نظام برای دادن یک رای معتبر تنها کافی است در کنار نام یا نشان انتخاباتی یک نامزد علامت و نشانی شود، حتی شمارش آراء و مدیریت آن نیز ساده و خوش فهم

می‌باشند.

از دیگر مزایای نظام رای واحد غیر قابل انتقال این است که باعث ارتباط نزدیک میان هر عضو پارلمان و موکلانش را برقرار می‌سازند و مسؤولیت‌پذیری نمایندگان را در قبال منافع حوزه‌های انتخابیه افزایش می‌دهند. به این معنی که نماینده منتخب همان حوزه نمایندگی مناطق خاص را به عهده دارد، نه اینکه صرفاً نماینده‌ی حزب خاص باشند. بنابراین طرفداران نظام‌های اکثریتی به این باورند که این نظام‌ها می‌تواند پاسخگوی واقعی نماینده بوده و در نتیجه دموکراسی واقعی به آن بستگی دارد که رای دهندگان نماینده خودش را می‌شناسند و با او ارتباط مستقیم دارند و در انتخابات بعدی می‌توانند دوباره او را انتخاب نمایند و یا از نمایندگی ساقط سازند. زیرا انتخاب کردن از میان نامزدهای منفرد که عنصر اصلی نظام‌های اکثریتی را تشکیل می‌دهد سبب می‌شود که رای دهنده گان بتوانند عمل کرد نامزدها را ارزیابی نمایند و بدین سان در دادن رای مجبور نباشند، بدون آگاهی اقدام نمایند. چنانچه در نظام تناسبی، لیستی از احزاب وجود دارد که رای دهنده به آن لیست بدون آگاهی و معلومات از نماینده اش رای می‌دهند. طرفداران این نظام استدلال می‌کند که این شیوه، ثبات و پایداری حکومت‌هاست، چرا که حزب اکثریت بدون این که نیازی به ائتلاف با احزاب دیگر داشته باشد دولت را تشکیل می‌دهد. طرفداران این روش معتقدند تفرقه میان اقلیت و تقسیم کرسی‌ها میان آنها موجب می‌شود اقلیت قدرتمند در مقابل اکثریت تشکیل نشود. زیرا در یک جامعه چند پارچه می‌توان با حذف احزاب افراطی، حزب اکثریت با دستی بازتر و بدون مانع تراشی‌های حزب دیگر، یک نمایندگی پارلمانی یک پارچه و مقتدر تشکیل داد.

۳. بررسی معایب و نواقص نظام رای واحد غیر قابل انتقال

نظام رای واحد غیر قابل انتقال علی‌رغم مزایای که بر شمرده شد، مورد انتقاد دانشمندان و متخصصین، قرار گرفته اند و اشکالاتی بر آن وارد است. از جمله مهم‌ترین اشکالی که به نظام‌های انتخاباتی اکثریتی به خصوص سیستم رای واحد غیر قابل انتقال وارد می‌باشد، امکان ناعادلانه بودن آن‌ها است و از چند جهت محروم کننده

هستند، زیرا این نظام احزاب کوچک تری را از نمایندگی عادلانه محروم می‌سازد. به عنوان نمونه، در انتخابات سراسری بریتانیا در ۱۹۸۳ اتحاد حزب دموکراتیک سوسیال - لیبرال ۲۵ فیصد آراء را به دست آورد اما تنها ۳ درصد کرسی‌ها را کسب کرد؛ در انتخابات ۱۹۸۹ نیوزلند حزب اعتبار اجتماعی ۲۱ فیصد آراء را به دست آورد اما تنها دو کرسی را کسب نمود و در انتخابات سراسری ۱۹۸۹ بوتسوانا جبهه ملی بوتسوانا با ۲۷ فیصد آراء ۹ فیصد کرسی را بدست آورد. ۱۰ همچنین این نظام اقلیت‌ها را نیز از نمایندگی عادلانه محروم می‌سازد. چنانچه در کشوری که مبنی ساز و کار سیاسی و رفتار رای دهی بر مبنی قومی و تقسیمات نژادی، مذهبی هم‌آهنگ شده باشد، گروه و طایفه اکثریت کشور یا ولایت، بر مجلس قانونگذاری حاکم خواهد شد. شواهد قوی نیز نشان می‌دهند که اقلیت‌های قومی و نژادی سراسر جهان از شانس بسیار کمتری برای نمایندگی شدن در پارلمان‌های که به وسیله نظام‌های اکثریتی به خصوص سیستم رای واحد قابل انتقال انتخاب می‌شوند، برخوردار بوده‌اند.

از معایب دیگر نظام رای واحد غیر قابل انتقال این است که این سیستم انتخاباتی می‌تواند در شرایطی، اقلیتی را با کمتر از ۵۰ درصد آراء بر ارکان کشور حاکم کند و در حقیقت، جناحی که اقلیت محسوب می‌شود، به عنوان اکثریت پارلمانی ظاهر شود. به عنوان مثال، در انتخابات اکتبر ۱۹۵۱ کشور فرانسه، محافظه کاران توانستند با ۹/۴۷ درصد آراء ۳۲۱ کرسی را در مجلس به خود اختصاص دهند و به عنوان اکثریت پارلمانی درآیند.

از دیگر معایب این نظام، آن است که احزاب و گروه‌های کوچک بیرون می‌ماند و حذف گروه‌های کوچک از صحنه سیاست و پارلمان می‌تواند موجبات یأس و سرخوردگی آن‌ها از نظام را فراهم کند، زیرا حزب اقلیت وقتی احساس کند که هیچ دید واقع بینانه‌ای به انتخاب نامزد مورد نظرش ندارند، این ناامیدی خطری را متوجه دموکراسی نوپای مثل افغانستان، می‌سازد. چرا که بیگانگی از نظام سیاسی احتمال بسیج جنبش‌های ضد نظام را از سوی افراط‌گرایان ضد دموکراسی افزایش می‌دهد و زمینه را برای به خشونت کشیده شدن صحنه سیاسی فراهم سازد. این درحالیست که انتخابات تناسبی، رقابت را در جامعه معنی می‌بخشد و



چهره‌های شاخص در آن، بیشتر از گروه‌ها و احزاب نقش دارند.

از دیگر اعتراض‌هایی که به نظام رای واحد غیر قابل انتقال وارد است این که چون در این نوع نظام، اغلباً افراد به صورت مستقل نامزد می‌شوند و این دو پیامد خطرناک دارد. یکی اینکه جلورشد احزاب سیاسی را می‌گیرد، زیرا مردم مستقیم با فرد در ارتباط است و نقش احزاب در جامعه کم‌رنگ می‌گردد و دیگر این که رقابت‌ها و مبارزات انتخاباتی بیشتر براساس منطقه و قوم صورت می‌گیرد که این خود خطر قوم‌گرایی، منطقه‌گرایی و نژادپرستی را تشدید نموده شکاف‌های اجتماعی و اختلافات مذهبی را افزایش می‌دهد و در این صورت نمایندگان را از مسائل اساسی و مهم ملی غافل می‌کند. چنانچه در جوامع که از اقوام و مذاهب مختلف تشکیل شده و شکاف‌های قومی و مذهبی در آن وجود دارد، این نظام برای ایجاد احزاب سیاسی؛ بر مبنای طایفه، قومیت یا مذهب تشویق می‌نماید و بر شکاف‌های قومی، مذهبی و نژادی بیشتر دامن می‌زند. چنانچه در بخش اعظم از آفریقا نظام‌های اکثریتی، احزاب را تشویق نمود که مبارزات انتخاباتی خود را بر مفاهم طایفه، قومیت و نژاد یا منطقه‌گرایی استوار کنند. ۱۱

از دیگر معایب نظام رای واحد غیر قابل انتقال و به طور عموم، تمام نظام‌های اکثریتی این است که باعث هدر رفتن و ضایع شدن آراء می‌گردد. چنانچه در این نظام ملاک اکثریت است و لو یک رای باشد. از باب مثال در حوزه انتخابیه که ۲۰ نفر نفوس دارند و ۵ کرسی به آن اختصاص داده شده باید یک نامزد ۲۰ فیصد آراء را به دست بیاورند، تا برنده گردد، حالا اگر یک نامزد ۳۰ فیصد آراء را آورد این جا ۱۰ فیصد این آراء هدر رفته است و همچنین اگر نامزدانی ۱۹ فیصد یا کمتر از این آراء را بدست آورده، آراء آنها نیز هدر می‌روند.

چنانچه در کشور افغانستان، انتخابات ۱۳۸۵ ولسی جرگه از مجموع آراء استعمال شده صرف ۳۲ فیصد به کاندیدان پیروز رای داده اند و ۶۸ فیصد رای دهندگان به کاندیدانی رای داده اند که شکست خورده اند. در انتخابات ۱۳۸۹ ولسی جرگه مجموعاً ۳۷ فیصد به کاندیدان پیروز و ۶۳ فیصد به کاندیدان بازنده رای داده اند، یعنی در انتخابات

دوره پانزدهم مجلس نمایندگان ۶۸ فیصد آراء ضایع شد و در دوره شانزدهم ۶۳ فیصد آراء به هدر رفت و در واقع مجموع آراء ضایع شده محسوب می‌گردد چرا که آراء اضافی برخی کاندیدان نیز در حکم ضایعات است یعنی اگر آراء یک برنده انتخابات مثلاً ۵۵ هزار باشد در مقابل آراء یک کاندید پیروز دیگر ۲ هزار رای باشد ارزش هر دو مساوی محاسبه شده است. که این مساله سبب دل‌سردی رای‌دهندگان می‌گردد. چون می‌داند که رای شان تاثیر گزار نبوده است و در نتیجه مشارکت عمومی کاهش می‌یابد.

از معایب دیگر این نظام این است که باورهای درست را از بین می‌برد و به جای آن برداشت‌ها و اندیشه‌های کاذب را جایگزین می‌سازد. زیرا معمولاً نظام‌های اکثریتی به ایجاد مناطقی گرایش دارند که در آنها یک حزب یا گروهی از طریق کسب اکثریت آراء در منطقه تقریباً همه‌ای کرسی‌های مجلس را از آن خود سازند که این وضعیت هم اقلیت‌های منطقه را از نمایندگی محروم می‌نماید و هم بالاتر از این، اندیشه راتقویت می‌کند که سیاست، گویا میدان نبردی است که هویت محل زندگی من، نتیجه آن را تعیین می‌کنند و نه اینکه من به چیزی اعتقاد و باور دارم و در راه رسیدن به آن تلاش و زحمت می‌کشم.

نتیجه‌گیری

در نظام رای واحد غیر قابل انتقال، چنانچه اغلباً افراد به صورت مستقل نامزد می‌شوند علاوه بر اینکه پیچیدگی در روند رای دهی به وجود آورده سبب طولیل شدن برهه‌های رای دهی می‌گردد که استفاده از چنین اوراق برای رای دهندگان مشکل‌آفرین می‌باشند؛ دو پیامد خطرناک نیز دارد. یکی اینکه جلورشد احزاب سیاسی را می‌گیرد، زیرا مردم مستقیم با فرد در ارتباط است و نقش احزاب در جامعه کم‌رنگ می‌گردد و دیگر این که رقابت‌ها و مبارزات انتخاباتی بیشتر براساس منطقه و قوم صورت می‌گیرد که این خود خطر قوم‌گرایی، منطقه‌گرایی و نژادپرستی را تشدید نموده و به خصوص در جامعه مثل افغانستان که از اقوام و نژاد‌های مختلف تشکیل شده، شکاف‌های اجتماعی و اختلافات مذهبی را افزایش می‌دهد و در این صورت نمایندگان را از وظیفه اصلی و مسایل اساسی و مهم ملی غافل می‌سازند.

براین اساس ایجاب می کند که در شرایط کنونی نظام انتخاباتی باید به زودترین وقت، تعدیل گردد که با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور، برای فعلا بهترین گزینه برای جایگزین نمودن نظام انتخاباتی فعلی نظام های مختلط / نیمه تناسبی می باشند تا زمینه برای پذیرش نظام انتخاباتی تناسبی که عادلانه ترین و دموکراتیک ترین نظام انتخاباتی جهان در نظام های مردم سالاری باشند، فراهم سازند.

پی نوشت ها

- ۱) کریسترناندل، عوامل موقعیتی تعیین کننده گزینش نظام های انتخاباتی، مطالعه مقایسه ای کلان (۲۰۰۳-۱۹۴۵) مترجم علی رضا عیاری، چاپ اول، تهران مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی ایران، ۱۳۸۹، ص ۳۰
- ۲) دانش، سرور، حقوق اساسی افغانستان، انتشارات مؤسسه ی تحصیلات عالی ابن سینا، چاپ دوم، ص ۴۱۸
- ۳) قانون پوه رسولی، اشرف، پارلمان، انتشارات سعید، ۱۳۸۸، ص ۲۸
- ۴) بشیریه، حسین، درسهای از دموکراسی برای همه، تهران، ص ۱۵۶
- ۵) بررسی نظام های انتخاباتی در برخی کشورهای جهان، معاونت مطالعات راهبردی، تهران ۱۳۹۱ ص ۷
- ۶) قاضی ابوالفضل، حقوق اساسی و نهاد های ساسی، تهران، ص ۷۲۸
- ۷) کریسترناندل، پیشین، ص ۲۳
- ۸) همان، ص ۲۶
- ۹) ریچاردرز، دایرةالمعارف بین المللی انتخابات، مترجم محمدتقی دلفروز، تهران نشر میزان ۱۳۹۰، ص ۵۱۰
- ۱۰) همان، ص ۵۱۱
- ۱۱) همان، ص ۵۱۱



نقش معارف در توسعه سیاسی افغانستان پسا طالبان

■ محمدموسی صادقی
■ دانشجوی علوم سیاسی

چکیده

سیاسی تخصصی‌تر شده، مردم بیشتر در فعالیت‌های سیاسی نقش می‌گیرند و نهادهای سیاسی در پاسخگویی به خواسته‌های ارباب رجوع، ظرفیت و توانایی خوبی به دست آورده‌اند.

واژگان کلیدی: توسعه سیاسی، تخصص‌گرایی، مشارکت سیاسی، افزایش ظرفیت نهادهای سیاسی.

مقدمه

توسعه سیاسی یکی از مفاهیم اساسی و کلیدی در جامعه‌شناسی توسعه است. این مفهوم، با توجه به روند رو به رشد فرایندهای مدرنیسم و مدرنیته و گسترش فرایند جهانی شدن، در کشورهای عقب‌مانده مثل افغانستان از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. اهمیت آن از آنجا بیشتر می‌شود که کشور ما از یک سو با چالش سامان سیاسی رو به رو است و از سوی دیگر، نبود افراد متخصص و کارا جامعه ما را رنج می‌دهد.

رسیدن به توسعه سیاسی، معلول عوامل متعددی داخلی و خارجی است، که از این میان، یکی از عوامل تاثیرگذار بر توسعه سیاسی، توسعه دانش و رشد تحصیلات عالی در کشور است. بناء، این پرسش به عنوان سوال اصلی مطرح می‌شود که: نقش معارف در توسعه سیاسی افغانستان پس از سقوط حکومت طالبان چیست؟ طبعاً برای رسیدن به جواب سوال مذکور، بایسته است که رابطه معارف با تخصص‌گرایی، رابطه معارف با افزایش مشارکت سیاسی و

«توسعه سیاسی» از جمله مباحثی است که بعد از جنگ جهانی دوم از سوی اندیشمندان کشورهای غربی، بخصوص جامعه‌شناسان آمریکایی مطرح شد. طرح این مسئله از یک طرف به منظور ارائه‌ی راه حلی برای ایجاد تغییر و دگرگونی‌های اساسی در کشورهای توسعه نیافته‌ی تازه آزاد شده از بند استعمار شرقی و از سوی دیگر، به منظور اعمال سیاست «سد نفوذ» از جانب آمریکا برای جلوگیری از نفوذ ایدئولوژی‌های کمونیستی در کشورهای جهان سوم انجام شد.

افغانستان نیز به عنوان یکی از کشورهای جهان سوم و توسعه نیافته، بعد از سقوط طالبان و روی کار آمدن دولت منتخب، به همکاری همه‌جانبه جامعه‌ی جهانی در راستای رسیدن به توسعه سیاسی گام‌های اولیه را برداشته است. بدون شک این امر بصورت خود به خودی، تحقق نیافتنی و غیر ممکن به نظر می‌رسد. یکی از عواملی که می‌تواند در این راستا کارایی داشته باشد، دانش و تحصیلات عالی است؛ در این مقال ضمن تعریف از توسعه سیاسی، تخصص‌گرایی، مشارکت سیاسی و ظرفیت نهادهای سیاسی، نقش و تاثیر دانش بر توسعه سیاسی در افغانستان دهه نوسازی مورد بررسی قرار گرفته است.

در این مقال، فرض ما این است که رشد دانش در توسعه سیاسی، تاثیرات قابل توجهی داشته است؛ ساختار نظام



رابطه معارف با ظرفیت نهادهای سیاسی به عنوان سوالات فرعی مسئله، مورد بررسی قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

در رابطه با عوامل پیشرفت در افغانستان نوشته‌های متعددی در قالب کتاب و مقاله ارائه شده است؛ از آن جمله آقای دانش بختیاری در کتاب «ریشه‌های بحران و راه رسیدن به توسعه سیاسی در افغانستان» به تبیین این مسأله پرداخته است. ایشان پس از ذکر موانع توسعه سیاسی، ایجاد دولت مقتدر ملی، تدوین قانون اساسی همه شمول، رعایت اصل شایسته سالاری و تخصص گرایی در احراز پست‌های مهم حکومتی و نصب مدیران کارشناس و متعهد به منافع ملی در رأس اداره وسایل ارتباط جمعی را از عوامل موثر بر توسعه سیاسی در کشور بیان نموده است.

همچنین محمد اکرام اندیشمند در کتابی تحت عنوان «معارف عصری در افغانستان» به تبیین پیشینه تاریخی معارف در افغانستان پرداخته است و آغاز جنبش علمی را در افغانستان از دوران شاه امان الله خان دانسته و شاه امان الله را بنیانگذار رسمی و ترویج کننده معارف عصری در افغانستان معرفی می کند.

آقای اندیشمند پیشرفت این جنبش را در ابتدای کار مورد ستایش قرار می دهد و نقش سواد و دانش را در توسعه همه جانبه‌ی کشور مهم ارزیابی می کند. سپس ایشان به تبیین موانع انکشاف معارف در افغانستان پرداخته و کمبود امکانات برای تطبیق پلانها، اداره فاسد و ناسالم حکومتی، رویه نادرست شخص امان الله خان در اعمال سیاست انکشاف معارف، ساختار قومی و قبیله‌ی جامعه افغانستان و دخالت خارجی‌ها (انگلیس) را از مهمترین موانع انکشاف معارف در افغانستان بیان می کند.

اما در میان کارهای انجام شده، هنوز هم جایی برای تحقیق و پژوهش خالی است؛ که نوشته حاضر در تلاش است تا گوشه‌ی از این خلاء را پر نماید.

چارچوب نظری تحقیق

برای تبیین رابطه معارف و توسعه سیاسی از نظریات متعددی از دانشمندان می توان استفاده کرد. اما در اینجا ما نظریه «دانیل لرنر» را به عنوان چارچوب نظری برای تحقیق خود انتخاب نموده ایم؛ زیرا او مستقیماً به نقش

معارف در توسعه سیاسی پرداخته است. لرنر در این باره می گوید: «مطالعه نوسازی در هر جامعه مستلزم لحاظ سطح شهر نشینی، سطح سوادآموزی و نشر اطلاعات است... اما سوادآموزی بر تعمیم رسانه‌ها تقدم زمانی دارد؛ زیرا پذیرش و مقبولیت رسانه، مستلزم سطح خاصی از سوادآموزی است.»

«دانیل لرنر» در تحقیقی که در سال ۱۹۴۵ در شهر بلغات ترکیه انجام داد، به این نتیجه رسید که «انسان‌ها بر مبنای گرایش خود به سه دسته «سنتی»، «در حال انتقال» و «نوگرا» تقسیم می شوند؛ یکی از ویژگی‌های انسان نوگرا «سواد» است. افراد باسواد از کسی که فاقد سواد است، متفاوت می باشد؛ تفاوت آنها در این شاخصه‌ی کلیدی نهفته است که انسان نوگرا، دارای اندیشه و علاقه‌ی وسیعی نسبت به امور اجتماعی و مشارکت در آن است.

تحصیلات و سواد در توسعه سیاسی نقش اساسی دارد؛ به هر میزانی که سطح سواد مردم بالا برود میزان مشارکت مردم در تصمیم گیری‌های سیاسی نیز افزایش می یابد و میزان تجدد گرایی که یکی از ویژگی‌های جامعه مدرن است، نیز توسعه می یابد. چنانچه اینکلس در این مورد می گوید: «تحصیلات مهمترین علامت ارزش‌های نوین محسوب می شود. اضافه شدن هر یک سال بر تحصیلات، موجب افزایش تجدد گرایی می گردد.» افراد باسواد با آشنای با انواع اندیشه‌ها و تفکرات، دارای افق جدید فکری می شود و «برای عبور از باورهای خاص قریه و قبیله آمادگی پیدا می کند. زمانی که سطح سواد و دانش و آگاهی افراد بیشتر می شود، کمتر در دام شعارهای قومی و قبیله قرار می گیرند» در اینصورت زمینه برای هم‌پذیری و دیگرپذیری در کشور که یکی از شاخص‌های توسعه است، فراهم می گردد.

۱. توسعه سیاسی

توسعه سیاسی از جمله مفاهیمی جدیدی است که در تعریف آن اجماع کلی وجود ندارد؛ بلکه هر یک از اندیشمندان با توجه به افق دیدشان برای آن، تعریفی ذکر کرده اند. اما ما برای تحلیل نوشته‌های خود از تعریفی که لوسین پای برای مفهوم توسعه سیاسی بیان نموده است، استفاده می نماییم.



لوسین پای توسعه سیاسی را چنین تعریف می‌کند:
توسعه سیاسی عبارت است از «تقویت مساوات، بهبود
کارآیی‌های سیاسی و تمایزگذاری ساختاری.»

۱-۱. شاخص‌های توسعه سیاسی

بر اساس تعریفی که لوسین پای برای توسعه سیاسی ارائه کرده است، شاخص‌های توسعه سیاسی را می‌توان چنین برشمرد:

۱-۱-۱. تقویت مساوات؛ به این معناست که وضع و استقرار قوانین در جامعه و فراهم کردن زمینه‌های عضوگیری سیاسی برای همه اتباع کشور بر اساس اصل شایستگی بصورت یکسان صورت گیرد. «قوانین باید ماهیت همگانی داشته باشد و در اجرا کم و بیش از تفاوت‌های شخصی خارج شود و دستیابی به مقامات سیاسی باید با توجه به دستاوردها، لیاقت‌ها و صلاحیت‌ها باشد نه نتیجه‌ی روال انتصابی در نظام‌های اجتماعی سنتی» در این صورت است که زمینه مشارکت سیاسی همه اتباع در کشور بصورت مساویانه فراهم می‌شود و تمام مردم به شهروندان فعال تبدیل می‌شوند.

۱-۱-۲. بهبود کارآیی‌های سیاسی؛ در این ارتباط، توسعه سیاسی ناظر به «گسترش ظرفیت سیستم سیاسی برای اداره عمومی، کنترل اختلافات و برآمدن از عهده تقاضاهای عمومی» است.

۱-۱-۳. تمایزگذاری ساختاری؛ یعنی «تخصیص شدن کارکردها و متمرکز شدن همه سازمان‌ها و نهادهای مشارکت‌کننده» در حوزه سیاسی است.

۱. رابطه معارف و تخصص‌گرایی (تمایز ساختاری)

۱-۲. پیشینه طرح مبحث تمایز ساختاری:

منشأ تمایزگذاری ساختاری یا به معنای امروزی تفکیک قوا را باید در اندیشه‌های ارسطو جستجو کرد. ارسطو برای حکومت سه گونه قدرت می‌شناسد؛ قدرت تأمل و مشورت در باره مصالح عام [قوه مقننه]، قدرت فرمانروایی [قوه اجرائیه] و قدرت دادرسی [قوه قضائیه]. اما اصل تفکیک قوا به نحوی که امروز در غرب مطرح شده است و از آنجا در قوانین اساسی دنیا راه یافته است، از دست‌آوردهای منتسکیو، فلیسوف و متفکر فرانسوی است. وی در کتاب

روح القوانین در باره انفصال سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه نظریه‌ی خود را به نحوی تبیین کرده است که تأثیرات قابل توجهی بر اندیشه‌های تدوین‌کنندگان قانون اساسی و نهایتاً در شکل دادن به رژیم‌های سیاسی غربی برجای گذاشته است.

هدف اصلی او از طرح این نظریه، برقراری آزادی در جوامع است. به باور او بهترین حکومت‌های که می‌تواند این آزادی‌ها را تضمین کند، حکومت‌های میانه رو هستند. در این حکومت‌ها نیز زمانی آزادی به وجود می‌آید که قلمرو عملکرد دارندگان قدرت محدود شود تا نتوانند از آن سوء استفاده کرده و به سوی افزون طلبی و توسعه جویی گشانده شوند.

بنا براین برای ایجاد حدود و چارچوب‌های قدرت، موضوع تمایز در ساختار را پیش می‌کشند. وی در این مورد می‌نویسد: «در هر دولت-کشوری سه قسم قدرت وجود دارد: قدرت تقنینی یا قدرت اجراکننده موضوعاتی که به حقوق بین الملل بستگی دارد و قدرت اجراکننده موضوعاتی که به حقوق مدنی وابسته است.»

منتسکیو چنین استدلال می‌کند: اگر تفکیک قوا در یک کشور رعایت نشود، از آزادی اثری نخواهد ماند؛ زیرا ممکن است شهریار به خودکامگی گشاینده شود و از قدرت سوء استفاده صورت گیرد. «برای اینکه نتوان از قدرت سوء استفاده کرد باید دستگاه‌های حاکم‌طوری تنظیم شوند که قدرت، قدرت را متوقف کند.»

اما مسأله تمایز در ساختار نظام سیاسی در افغانستان به عصر امان الله خان بر می‌گردد. «شاه امان الله خان پس از رسیدن به قدرت، دست به اقدامات اصلاحی گسترده‌ای زد... [یکی از این اصلاحات، تفکیک در نظام سیاسی بود. در این اصلاحات] به لحاظ ساختاری، شکل اولیه و ساده‌ی نظام تفکیک قوا مورد توجه قرار گرفت... قوه مقننه تحت عنوان شورای خاص و بعداً شورا دولت از نمایندگان انتخابی و انتصابی در سال ۱۳۲۸ ه.ش. به فرمان شاه تشکیل گردید و قوه قضائیه که از سابق نیز فعال بود و تا حدودی استقلال داشت، استقلال آن طی ماده ۵۳ قانون اساسی، محترم شمرده شد.»

این اصلاحات توسط امان الله خان، مطابق برنامه‌های جنبش مشروطیت پایه‌گذاری شد. «امان الله خان که خود

عضو جنبش مشروطیت بود، پس از به قدرت رسیدن و اعلام استقلال کشور... دست به تشکیل مجلس زد. شاه تلاش کرد با تشکیل این شورا از یک طرف به پیشرفتی نایل آید و از سوی دیگر به شیوه حکومت داری در کشور تغییر وارد کند. این شورا اگر چند جنبه تشریفاتی داشت؛ اما ایجاد آن تلاشی شمرده می‌شد برای آغاز روند برقراری مشروطیت در کشور.»

۲-۲. تمایز ساختاری در قانون اساسی

جمهوری اسلامی افغانستان

فلسفه تفکیک قوا را «تنظیم و تقسیم وظایف نهادها به منظور توجه و رسیدگی بیشتر» به امور وظیفوی بیان می‌کنند. قانون اساسی افغانستان نیز اصل تفکیک قوا را بصورت نسبی بدین منظور پذیرفته است و در ماده‌های متعددی از رعایت این اصل سخن رانده است.

اما رعایت این اصل بستگی به میزان آگاهی مردم و دولتمردان نسبت به مفاد قانون اساسی و رعایت آن در تعاملات سیاسی-اجتماعی آنها دارد. اگر چند از کشوری در حال گذار مثل افغانستان انتظار رعایت به تمام جهات تفکیک و تمایز در ساختار و وظایف به صورت کلی و صد در صد انتظار نا بجا است؛ زیرا کشوری که نظام سیاسی آن از بدو تاسیس تا کنون بر مبنای قومیت استوار بوده و حاکمیت فردی و خانوادگی و قومی بر حاکمیت قانون برتری و تقدم داشته است و تا کنون هم این اندیشه حاکمیت دارد، با آن هم ذات مطرح شدن این اصل در قانون اساسی بعد از سال‌ها استبداد و تک صدایی، حایز اهمیت است. در جامعه کنونی افغانستان براساس حاکمیت فرهنگ سنتی هنوز هم تخصص گرایی به صورت درست جای پای باز نکرده است و در مسایل سیاسی در این کشور دخالت‌های بی جا در امور و صلاحیت‌های سایر نهادها صورت می‌گیرد که این امر گاهی باعث «تعارض روابط دو قوا گردیده و مانع همکاری میان دو قوا می‌گردد» در حالیکه اصل تفکیک قوا مبتنی بر پذیرش سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه است که نوعی روابط منطقی بین این قوا وجود دارد؛ که این روابط توسط قانون اساسی تعیین می‌شود.» و صلاحیت‌ها و حوزه‌های کاری هر کدام را قانون اساسی تعیین می‌کند.

بنا بر این دانش و آگاهی نقش قابل توجهی در رعایت این اصل مهم دارد؛ به هر میزانی که آگاهی افراد نسبت به اصل تمایز در حوزه‌های کاری و پیشبرد وظایف و فعالیت‌ها و دسترسی به اهداف و منافع ملی با رعایت این اصل، بیشتر شود، به همان میزان رعایت اصل تفکیک قوا و تمایز ساختاری که یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی است، بیشتر می‌شود. زیرا که «تفکیک قوا و تفکیک وظایف از نگاه عملی باعث می‌شود که یک نوع تخصص در کارها ایجاد شود و فعالیت بیشتر صورت گیرد و از نظر سیاسی و حقوقی باعث می‌شود، یکنوع تعادل و توازن بین قوا ایجاد شود» و «به هر میزانی که نهادهای تخصصی برای نیازهای تخصصی شکل گیرد، چنان جامعه‌ی مصداق واقعی فرایند تفکیک و تمایز بوده و شایسته حرکت به سمت توسعه و رفاه را فراهم خواهد کرد.»

۲. رابطه معارف و افزایش مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی عبارت است از «مجموعه‌ی از فعالیت‌ها و اعمال شهروندان برای اعمال نفوذ بر حکومت یا حمایت از نظام سیاسی». مشارکت سیاسی پدیده‌ی است که بر اثر وضع و اجرای قوانین عادلانه و ایجاد فضای عادلانه و عاری از تبعیض در یک کشور به وجود می‌آید و افزایش می‌یابد. مشارکت سیاسی یک پدیده‌ی است که از یک طرف به وجود قانون و فضای عادلانه بستگی دارد و از سوی دیگر آگاهی مردم نسبت به این مسأله در افزایش نقش اساسی دارد. دولت می‌تواند برای افزایش مشارکت سیاسی از طریق رسانه‌های عمومی و نهادهای آموزشی به اهمیت این مسأله، سطح آگاهی مردم را بالا ببرد. هم‌چنان دولت می‌تواند از دوره لیسه آگاهی دهی را شروع نماید. دوره لیسه بهترین دوران جهت آگاهی دهی می‌باشد. دولت می‌تواند با گنجاندن مسایلی از قبیلی دموکراسی، انتخابات و مشارکت سیاسی در کتاب‌های درسی، آگاهی جوانان را بالا برده و جوانان را برای مشارکت سیاسی در آینده آماده نماید.

مشارکت سیاسی بیشتر در پروسه انتخابات که از نمادهای دموکراسی و مردم سالاری در یک کشور است، تبارز پیدا می‌کند. و سطح «آگاهی مردم نسبت به دموکراسی و انتخابات و مشارکت سیاسی باعث می‌شود که مشارکت سیاسی مردم بالا رفته و مشروعیت نظام سیاسی افزایش



یابد.»

مشاکت سیاسی مانند سایر پدیده های اجتماعی در افغانستان یک پدیده ی جدید است؛ زیرا به جهت حاکمیت نظام استبدادی موروثی در تاریخ سیاسی گذشته افغانستان، نقش مردم در تصمیم گیری های سیاسی نادیده گرفته می شد و تمام صلاحیت ها منحصررا در اختیار شاه و خانواده او بود.

با روی کار آمدن صفحه ی جدیدی در تاریخ سیاسی افغانستان بعد از سال ۲۰۰۱ و سرنگونی نظام طالبانی، مردم افغانستان صاحب سرنوشت خود شدند و اولین انتخابات ریاست جمهوری را در سال ۱۳۸۳ تجربه کردند. اما به نسبت پایین بودن سطح آگاهی مردم نسبت به اهمیت انتخابات و نحوه رای دادن و مشارکت در تعیین سرنوشت خودشان، میزان شرکت مردم در انتخابات از یک طرف کم رنگ بود و از سوی دیگر به جهت بی سوادی اکثریت مردم جامعه ما، افراد، طریق استفاده از رای را بلد نبودند و حتی کاندیدای مورد نظر خویش را نمی توانستند شناسای نموده و به آنها رای بدهند.

با گذشت زمان و بالا رفتن سطح آگاهی مردم در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری اما میزان اشتراک مردم در پای صندوق های رای به لحاظ کمی و کیفی افزایش یافت. براساس آماري که موسسه «دموکراسی انترنشنل» ارائه کرده است، در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، میزان مشارکت مردم ۸/۳۸ درصد بود، در حالی که میزان این رقم در انتخابات مجلس نمایندگان در سال ۱۳۸۹ بر اساس آماري که سازمان ملل متحد ارائه کرد، به ۴۰ درصد افزایش یافته است.

بالا رفتن سطح آگاهی مردم و افزایش افراد با سواد در جامعه افغانستان، روی افکار و اندیشه ها و رفتار و موضع گیری های آنها در قبال مسایل و پدیده های سیاسی تاثیر بسیار بالای گذاشته است. چنانچه مشارکت ۸ میلیون رای دهنده در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ می تواند به عنوان موید خوبی برای ادعای ما قرار گیرد. هم چنان بر اساس نظر سنجی که موسسه دموکراسی انترنشنل به همکاری مرکز پالیسی انجام داده است، نشان می دهد که ۷۷ درصد از مردان و ۶۳ درصد از زنان مصاحبه شونده گفته اند که در انتخابات پارلمانی آینده اشتراک خواهند کرد. این

گزارش ها نشان می دهد که افزایش سواد و دانش در افزایش مشارکت سیاسی و نهایتا توسعه سیاسی در ده سال اخیر نقش اساسی داشته است.

۳. رابطه معارف و ظرفیت نظام سیاسی

ظرفیت نظام سیاسی؛ به معنای توانایی نظام برای اقلان و پاسخگویی به نیازهای ملت، یکی از کارویژه های دولت و شاخص های توسعه سیاسی است.

ظرفیت سازی در یک کشور زمانی به وجود می آید که نیروهای انسانی متخصص تربیت شود. تعداد فارغین از موسسات تعلیمات عالی و نیمه عالی افزایش یابد. و علاوه بر آن به رشد کیفیت درسی هم در مراکز آموزشی توجه جدی شود. اما در افغانستان «در یازده سال گذشته یکی از عرصه های که از رشد چشمگیری برخوردار بوده است، عرصه معارف در کشور می باشد. آگاهی فرهنگی و سیاسی مردم و درک بهتر از آموزش و پرورش در تمایل و علاقمندی اعضای جامعه به سوی تعلیم و تربیت نقش اساسی داشته است. دولت نیز در فراهم سازی زمینه های تعلیم و تربیت برای شهروندان تلاش کرده است؛ که پذیرش سالانه میلیون ها کودک از سوی وزارت معارف و اشتراک صدها هزار فارغ التحصیل صنوف دوازدهم در امتحانات کانکور گواهی می دهد که دولت از رشد کمی خوبی در این زمینه برخوردار بوده است.» اما متأسفانه رشد کیفی معارف چندان قناعت بخش به نظر نمی رسد. اگر چند رشد کمی نیز اهمیت دارد اما ظرفیت در نظام سیاسی زمانی به وجود می آید که معارف علاوه بر رشد کمی از رشد کیفی نیز برخوردار شود و بتواند حد اقل خواستها و توقعات ملت را برآورده سازد.

برتران بدیع توانایی نظام سیاسی را در ارائه ی خدمات ذیل می داند:

- ۱- توان استحصال که امکان کشف منابع مادی و انسانی لازم برای تحقق اهداف مورد نظر را فراهم می آورد.
- ۲- توان تنظیم که اعمال نظارت کافی و هماهنگ نظام را بر افراد و گروه ها ممکن می سازد.
- ۳- کارایی توزیع که ناظر بر تقسیم کالاها، خدمات، افتخارات و وضعیت های موجود در سطح جامعه است.
- ۴- توان سمبلیک که به مجموعه تلاشهای مربوط می شود که نشر ارزشهای سمبولیک (رژه ها، جشن ها، سفرها...) را



در جامعه تضمین کرده و به احراز حد اقل حمایت عمومی کمک می کند.

۵- توان پاسخگویی که در درجه حساسیت نظام و مهارت آن در ارضای تقاضاها را نشان می دهد. «بهبود هریک از این کارآیی ها بگونه‌ی گریز ناپذیر با ایجاد ساختارهای میسر خواهد بود که تخصصی تر و تمایز گذاری شده تر عمل کند.»

با توجه به گفته های برتران بدیع، دولت افغانستان اگر چند تا جای در این راستا موفق بوده و «از سالهای قبل تا کنون بخشی از بودجه انکشافی صرف ظرفیت سازی نهادهای دولتی شده ولی از آنجای که این موضوع فقط در آراستن دفاتر دولتی و مجهز کردن آنان با فناوری جدید بدون ارتقای کیفی و دانش کارمندان صورت گرفته بود، کمتر اثر گذاری مثبت داشت.» با آن هم به جهت اینکه تعداد قابل ملاحظه‌ی از افرادی که درس خوانده و تحصیل کرده اند از مکاتب و دانشگاه ها فارغ گردیده و قسمتی اعظم آنها در نهاد های دولتی جذب شده اند، روند کاری ادارات دولتی سرعت پیدا کرده و ادارات دولتی افغانستان به سمت تخصصی شدن به پیش می رود.

بنا بر این کارآیی نظام سیاسی افغانستان به گونه‌ی که بتواند پاسخگویی نیازهای مردم باشد، به میزان کمی و کیفی رشد و انکشاف معارف در کشور وابسته است.

پیشنهادات و نتیجه نهایی:

پدیده‌ی توسعه سیاسی از مسایل جدید در افغانستان است. گسترش این ارزش در جامعه ارتباط کامل با گسترش و رشد معارف در این کشور دارد. به هر میزان که معارف و تحصیلات در یک کشور رشد کند به همان میزان تخصص گرایی، مساوات و برابری و مشارکت مردم در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و کارآیی نظام سیاسی در کشور توسعه می یابد. بنا بر این معارف نقش اساسی در توسعه سیاسی دارد.

اما علی‌رغم تمام تحولات به وجود آمده در عرصه‌های مختلف در این کشور، هنوز هم کارهای که باید انجام می‌شد، نشده است. با توجه به فرصت‌های که با حضور جامعه جهانی و کمک‌های سرسام آور اقتصادی کشورهای پیشرفته غربی فراهم شده است، پیشرفت چندانی در این کشور صورت نگرفته است. از امکانات موجود به نحو احسن

و قابل قبولی استفاده نشده و نهاد معارف و تحصیلات عالی به عنوان زیر بنایی توسعه همه جانبه، به ویژه توسعه سیاسی رشد چندانی نکرده است. برای اینکه نهاد معارف بتواند نقش موثرتر و کارآمدتری در تحول و تکامل همه جانبه جامعه افغانستان داشته باشد، پیشنهادهای زیر ارائه می‌گردد:

۱. مشخص شدن گرایش‌های تحصیلی از دوران لیسسه؛ امروزه متأسفانه دانش آموزان افغانستانی در جریان ادامه آموزش در مکاتب بر اساس علاقه و سلیقه و گرایش‌ها و استعدادی که دارند، به ادامه تعلیم نمی‌پردازند، بلکه هر کسی، هر گرایشی که دارد و استعدادی برای انجام هر کاری که دارد، مجبور است تمام مضامینی را بخواند که اصلاً به آن علاقه نداشته و نمی‌خواهد در آن رشته ادامه تحصیل بدهد، اما به خاطر کامیابی در کانکور باید تمام مضامین مکتب را یاد بگیرد.

بنا بر این بایسته است تا دولت مردان ما به این مسئله توجه نموده و تلاش نمایند تا زمینه انتخاب گرایش‌های کودکان و نوجوانان را از همان دوران کودکی فراهم نمایند و از دوران لیسسه رشته بندی صورت گیرد تا هر کسی بر اساس استعداد و گرایش‌های که دارد، به تعلیم و آموزش همان مضامین بپردازد.

۲. رعایت اصل شایستگی در گزینش اساتید در مکاتب و دانشگاه‌ها؛ هر چند کشور ما با توجه به سپری نمودن سال‌های زیاد جنگ و خشونت و بدبختی با چالش‌های نیروی انسانی مواجه می‌باشد، با آن هم به نظر می‌رسد اگر از نیروهای متخصص و شایسته‌ی موجود در کشور در راستای بهبود وضعیت معارف و تحصیلات عالی در کشور استفاده صورت گیرد، نظام دانش و تحصیلات عالی کشور پیشرفت‌های چشم‌گیری خواهد کرد و به همان میزان، تاثیر گذاری آن در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی افزایش خواهد یافت.

گزینش اساتید ورزیده و تحصیل کرده و داری مدارک عالی در مکاتب و دانشگاه‌ها بدون در نظر داشت مسایل قومی و نژادی و مذهبی، از یک طرف موجب شکل گیری نظام شایسته سالاری در کشور گردیده و از سوی دیگر زمینه را برای رهایی کشور از مشکلات و معضلات بزرگ اجتماعی،





اقتصادی و سیاسی فراهم می‌سازد.

۳. تجدید نظر در مواد درسی؛ متاسفانه مواد درسی موجود در نهادهای آموزشی کشور، به خصوص در دانشگاه‌ها، مواد فرسوده و کهنه‌ای است که تاریخ مصرف آنها حداقل ۵۰ سال گذشته است. امروزه با توجه به رشد روز افزون دانش و اطلاعات و گسترش وسایل ارتباط جمعی در دنیا، یادگرفتن مواد درسی موجود به هیچ عنوان، جوابگوی نیازهای جوانان تشنه‌ی معرفت نسل امروز نیست؛ زیرا مصرف مواد مذکور وارد کردن مواد کهنه و فرسوده در دنیای نو است، که متاسفانه این مسئله یکی از بزرگترین بحران برای جامعه افغانستان به حساب می‌آید؛ زیرا با این کار، بزرگترین سرمایه ملت، که نیروی انسانی با استعداد ما است، از دست رفته و جلو رشد هزاران استعدادی گرفته می‌شود که هر کدام در شرایطی می‌توانند بزرگترین افتخارات برای مردم و کشور شان باشند.

۴. نهادینه‌سازی تحصیلات همراه با تحقیق؛ امروزه تحقیقات علمی، کلید موفقیت و پیشرفت‌های بزرگ در تمام عرصه‌هاست؛ امر مهمی که متاسفانه جای آن در کشور ما خالی می‌باشد. اساتیدی افغانستانی متاسفانه یا توانایی جسمی و فکری برای انجام پژوهش‌های علمی ندارند؛ زیرا به سن تقاعدی رسیده‌اند و از فرط پیری حوصله خواندن کتاب را ندارند و یا با اصول و شیوه‌های علمی تحقیق و پژوهش آشنایی ندارند. از سوی دیگر، بزرگترین مانع بر سر جذب افراد متخصص در نهادهای علمی و آکادمیک می‌باشند، به گونه‌ای که این افراد چانس شمولیت در مراکز علمی کشور را ندارند.

بنا بر این بایسته است که مولیان امور تحصیلات عالی در کشور به این مسایل توجه نمایند و از این طریق سهم بزرگی در حرکت و سوق جامعه عقب مانده افغانستان به سمت کاروان ترقی و پیشرفت و توسعه همه جانبه، به خصوص توسعه سیاسی بگیرند.

پی‌نوشت‌ها

۱. بختیاری، دانش، محمدقاسم، ریشه‌های بحران و راه توسعه سیاسی در افغانستان، چاپ اول، ۱۳۷۵، نشر موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، بی‌جا، صص ۱۲۷-۱۳۱

۲. اندیشمند، محمد اکرام، معارف عصری در افغانستان،

بی‌تا، بی‌جا، صص ۱-۱۲.

۳. بدیع، پرفسور برتران، توسعه سیاسی، مترجم احمد نقیب زاده، چاپ ششم، ۱۳۸۹، تهران، نشر قومس، صص ۴۰-۴۱.

۴. سیف زاده، دکتر سیدحسین، نوسازی و دگرگونی سیاسی، چاپ سوم ۱۳۷۵، تهران، نشر قومس، صص ۱۱۵-۱۱۷.

۵. الیون. ی. سو، تغییر اجتماعی و توسعه، مترجم محمود حبیبی مظاهری، چاپ ششم، ۱۳۹۲، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۴۹.

۶. سجادی، دکتر عبدالقیوم، پروسه دموکراسی سازی و نهادینه سازی احزاب سیاسی.

www.Sajjadionline.info

۷. بدیع، برتران، همان، صص ۶۹.

۸. همان، صص ۶۹.

۹. عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، چاپ هجدهم، ۱۳۸۸، تهران، نشرنی، صص ۱۲۵.

۱۰. نراقی، یوسف، جامعه شناسی و توسعه، چاپ دوم، ۱۳۹۰، تهران، نشر فروزان روز، صص ۱۳۲.

۱۱. نراقی، همان، صص ۱۳۲.

۱۲. شریعت پناهی، دکتر ابوالفضل قاضی، بایسته‌های حقوق اساسی، چاپ سی و ششم، ۱۳۸۸، تهران، بنیاد حقوقی میزان، صص ۱۶۱-۱۶۶.

۱۳. عارفی، دکتر محمد اکرم، توسعه سیاسی در افغانستان؛ موانع و چالش‌ها، چاپ اول، ۱۳۹۳، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان، صص ۷۲، به نقل از غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، صص ۷۹۴-۷۹۵.

۱۴. آروین، ایوب، شورای دولت امانی؛ تلاشی برای تفکیک قوا در افغانستان، ۱۳۸۹، سایت فارسی بی بی سی.

نیز دکتر عبدالعلی محمدی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، چاپ اول، ۱۳۸۷، کابل، نشر دانشگاه

خاتم النبیین(ص) صص ۲۶۱-۲۶۲

۱۵. سجادی، دکتر عبدالقیوم، روابط قوای مقننه و مجریه؛ تمامل یاتعاریض؟ ۱۳۸۷،

www.sajjadionline.info

۱۶. دانش، سرور، حقوق اساسی افغانستان، چاپ اول،

۱۳۸۹، کابل، نشر مؤسسه تحصیلات عالی ابن سینا، ص ۳۸۸.

۱۷. هاشمی، روح الله، الزامات حکومت داری خوب، ۳۱ سرطان ۱۳۹۲، روزنامه افغانستان.

۱۸. سجادی، دکتر عبدالقیوم، مبانی فقهی مشارکت سیاسی، سایت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۹. قادری، علی، انتخابات و مشارکت مردم، ۱۰ دلو ۱۳۹۱، روزنامه افغانستان.

۲۰. سایت خبرگزاری فارس به نقل از موسسه دموکراسی انترنشنل. ۲۱ مرداد ۱۳۹۲.

Fa.wikipedia.org ۲۱

۲۲. سایت فارسی بی بی سی، ۱۶ تیر ۱۳۹۳.

۲۳. حسینی، سید یاسین، امیر مدیریت و تحلیل ارقام موسسه دموکراسی انترنشنل، سایت یوناما (هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان)، ۲۶ حمل ۱۳۹۲.

۲۴. زکی، حفیظ الله، رشد کیفی معارف باید مورد توجه قرار گیرد، ۴ حمل ۱۳۹۲، سرمقاله روزنامه افغانستان.

۲۵. برتران بدیع، پیشین، ص ۵۸ - ۵۹.

۲۶. آزادمنش، به ظرفیت سازی اولویت داده شود، ۴ دلو ۱۳۸۸، سایت نوای افغانستان.



همگرایی جنسیتی (جندر)

از دیدگاه اسلام



■ مرتضی صارم
■ ماستر علوم سیاسی

واژگان کلیدی: زنان، همگرایی جنسیتی (جندر)، بنیادگرایی دینی و روشنفکران اسلامی.

مقدمه

پیچیدگی مفاهیم و تفاسیر اسلام و تنوع برداشت‌ها از نصوص قرآن، باعث شده است تا باور واحد نسبت به موضوع تقسیم نقش‌ها از دیدگاه علمای اسلامی وجود نداشته باشد. اگر واقع‌بینانه به قضیه نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که اسلام نسبت به زنان مرحمت فراوانی داشته است و وضعیت زندگی آنان را با تحول عظیمی روبه‌رو ساخته است. پس از ظهور اسلام در شبه‌قاره‌ی عرب، برای اولین بار در این شبه‌قاره، زنان و مردان مساوی پنداشته شدند و برتری به تقوای آن‌ها ارتباط داده شد. در واقع، یکی از چالش‌های بزرگ فرا راه گسترش اسلام نیز همین بود. کسانی که عمری زنان را به‌عنوان اموال و بردگان خویش می‌پنداشتند، آن روز مجبور بودند که برای آن‌ها حقوق قابل شونند و برای شان احترام بگذارند. در واقع می‌توان گفت که بحث تقسیم نقش‌ها (جندر) در شبکه قاره‌ی عرب تنها به مردان ارتباط داشت، این مردان بودند که در سطح اجتماع حضور داشتند و به فعالیت‌های نظامی و سیاسی می‌پرداختند. بحث حضور زن در اجتماع، در آن زمان امری تمسخرآمیز پنداشته می‌شد؛ زیرا می‌توان گفت که در آن وقت، زن حتی به‌عنوان انسان پنداشته نمی‌شد؛ بلکه جنسی بود در اختیار مردان و به‌هر نحوی که می‌خواستند از

چکیده

همگرایی جنسیتی به عنوان چالش‌های در نظام اجتماعی جهان پس از ضایع شدن حقوقی اقلیت‌ها به خصوص زنان ظهور کرد. نهادهای بین‌المللی تلاش‌های فراوانی را برای رفع تبعیض جنسیتی با صدور اعلامیه‌ها، کنوانسیون‌ها و قطعنامه‌ها مبذول داشتند؛ اما هنوز هم کشورهای جهان سومی با این چالش مواجه‌اند و تبعیض در این باره بیداد می‌کند. یکی از دلایل موجود این چالش در کشورهای جهان سوم به‌ویژه افغانستان موجود بودن نظام ارزشی خاص و برداشت‌های متفاوت از آن است. نظام ارزشی در افغانستان دین مبین اسلام است. با توجه به برداشت‌های متفاوت از دین اسلام در رابطه به تساوی جنسیتی و تقسیم نقش‌ها به صورت عادلانه میان زنان و مردان تعبیرها و تفسیرهای متفاوتی وجود دارد. بر مبنای همین برداشت‌ها برخی مخالف با تساوی جنسیتی بوده‌اند و برخی موافق‌اند. دیدگاه اسلام در رابطه به تساوی جنسیتی کاملاً روشن است. خداوند کسانی را به خود نزدیک‌تر می‌پندارد که تقوای شان بیش‌تر باشد. اسلام با شعار عدالت و مساوات وارد میدان شده است و در اولین مرحله همه انسان‌ها را با یک‌دیگر برابر خطاب کرده است. لذا دین اسلام هیچ تبعیضی میان انسان‌ها قائل نشده است و معیارهای برتری آن‌ها بر یک‌دیگر را صرف تقوا دانسته است. در این نوشتار به این مسئله به گونه‌ی مفصل پرداخته می‌شود.



آن‌ها استفاده می‌کردند.

برای مشخص شدن بحث جندر از دیدگاه اسلام، باید ابتدا مروری به انواع برداشت‌ها از دین را مورد بررسی قرار دهیم؛ زیرا هنوز هم در برخی از برداشت‌ها نسبت به دین، زنان حق چندانی برای حضور در اجتماع، فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی ندارند.

انواع برداشت‌ها از دین

به‌گونه‌ی مشخص می‌توان سه جریان فکری و برداشت از دین را مشخص کرد:

۱- بنیادگرایی دینی: منظور از بنیادگرایی دینی، اشاره به گروه‌هایی است که به دلایلی، با فرایندهای حاکم بر شرایط روز، مخالفت می‌کنند و با ارجاع به بنیادهای اصلی دین خود، نوعی جامعه ایده‌آل ذهنی ترسیم می‌کنند و وضعیت موجود را به دلیل عدم تطابق با آن جامعه ایده‌آل به نقد می‌کشند. از دیدگاه بنیادگرایان اسلامی، جامعه ایده‌آل، همان جامعه‌ی است که پیامبر بزرگ اسلام (ص) در آن می‌زیسته است. دیدگاه آن‌ها، هرچیز جدیدی در این دنیا، با آن جامعه در تضاد بوده و قابل پذیرش نیست. تلاش اساسی آن‌ها بر این است که ظاهر تمام نصوص را پذیرفته و هیچ کسی حق تفسیر و احیانا برداشت خلاف ظواهر آن را ندارند. جزم‌گرایی و زن‌ستیزی یکی از خاصیت‌های بنیادگرایان دینی به‌شمار می‌رود. از نظر آن‌ها زن ناقص‌العقل و باعث خروج آدم از بهشت است. به‌همین دلیل، حقوق چندانی برای زنان قایل نیستند. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، امروزه بنیادگرایان دینی در برخی از کشورهای عربی، خشونت زیادی بر زنان روا داشته‌اند و آن‌ها را به‌طور کامل از عرصه‌های مختلف اجتماعی-سیاسی به‌دور رانده‌اند.

۲- روشنفکری دینی: در یک دیدگاه کلی، تعریف‌های روشنفکری به چهار دسته‌ی اصلی قابل طبقه‌بندی است: در دسته‌ی اول به‌طور کلی روشنفکران، گروه‌هایی هستند که به‌دنبال تقریر حقیقت و حفظ ارزش‌های تغییرناپذیرند در زمینه‌ی حقیقت، زیبایی و عدالت نقش مؤثری دارند. (تعاریف هنجاری و اخلاقی). در دسته‌ی دوم، روشنفکران گروه‌هایی هستند که بنیان‌گذار ایدئولوژی‌ها و نقادان وضع موجود به‌شمار می‌آیند. (تعاریف ایدئولوژیک و

جهان‌شمول). در دسته‌ی سوم، روشنفکران به‌عنوان یک قشر اجتماعی در توسعه و پیشبرد فرهنگ مؤثراند (تعریف‌اندیشه‌ای و فرهنگی). در دسته‌ی چهارم، روشنفکران گروهی‌اند که در کنار توده‌ها قرار گرفته‌اند که در واقع، به‌معنای زوال مفهوم روشنفکری عام است و این مفهوم به شکل بومی و محلی در آمده‌است (تغییر مفهوم روشنفکر جهان‌شمول به روشنفکر ویژه).^۱

در افغانستان نخستین جرقه‌های روشنفکری توسط سیدجمال‌الدین افغان به‌وجود آمده است. بعدها اقبال لاهوری، فضل‌الرحمان، محمدعبده و دکتر شریعتی به‌شمار روشنفکران دینی بوده‌اند.

روشنفکران دینی را عقیده بر این است که میان مسایل جدید با دین بیوندی وجود داشته و دارد. به این مفهوم که مسایل مختلف در جهان امروزی به نحوی ارتباط با دین دارد. با این نگرش، زنان می‌توانند در چهارچوب دستورات دینی (با دین‌روشنگرانه) در مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دخیل باشند. از دیدگاه روشنفکران دینی، اسناد و دلایل فراوان تاریخی برای اثبات نقش اثرپذیر زنان در اجتماع وجود دارد. روشنفکری دینی دارای مخالفان و موافقان است. از آن جایی که مبنای مباحث این دست‌نامه با توجه به این دیدگاه دنبال می‌شود، لذا اشاره‌ی کوتاه به نظریات مخالفان و موافقان روشنفکری دینی می‌اندازیم:

الف. مخالفان روشنفکری دینی: از دیدگاه مخالفان، اصطلاح روشنفکری از غرب آمده است و روشنفکران غربی، برای فاصله‌گرفتن از مسیحیت به روشنگری دینی رو آوردند؛ لذا با توجه به این دیدگاه، روشنفکری به مفهوم فاصله‌گرفتن از دین به‌شمار رفته و قابل قبول نیست.

روشنفکری جهان اسلام دچار دوگانه‌اندیشی شده است و از یک‌جا گسسته و در وضعیت خلاء به‌سر می‌برد، نه آن «عقلانیت کانتی» وارد زندگی‌اش شده و نتوانسته است که میراث خود را حفظ کند. اصولاً خصیصه‌ی مدرنیسم اعتماد به عقل است. مراد از عقل هم ابزاری و نقادی منطقی است و این عقل عملی دیگر چیزی برای دین باقی نخواهد شد.^۲ اگر بپذیریم که شرط اول در دین‌داری ایمان، تعبد و تسلیم است، باید گفت که تجددگرایی با دین‌داری غیر قابل جمع است. مفاهیمی که غربی‌ها به کار می‌برند، یک بازتاب معرفی داشت و در اجتماع شفاف است. پس مفهوم



روشنفکری به مفاهیمی که از اساس این لفظ در زبان‌های اروپایی می‌شود، مقتضی تجددگرایی است و تجددگرایی با دین‌داری قابل جمع نیست. ۳

از دیدگاه مخالفان، نوگرایی و روشنفکری اساسات سنت را زیر سوال برده و نمی‌پذیرد. بدین لحاظ، هیچ‌گاه نمی‌توان میان سنت که از اساسات دین به‌شمار می‌رود با روشنفکری جمع کرد.

ب. دیدگاه موافقان: آن‌هایی که از روشنفکری حمایت می‌کنند، به این عقیده‌اند که می‌توان دین را با همان نقش‌های سنتی در دنیای مدرن حاضر کرد. آن‌ها به سنت تکیه می‌کنند و به مدرن نظر می‌افکنند. این گروه، مخالف گسست میان سنت و مدرنیته هستند و ضمن اعتماد به ارتباط این دو عنصر، نقش مهمی برای سنت قایل می‌شوند. روشنفکری دینی، مانند دیگر مصداقی روشنفکری، در زمینه‌های خاص اجتماعی بر آمده و دارای ویژگی‌های بومی و منطقه‌ای است. روشنفکران دینی، از یک سو به نظام دانایی نص‌محور، پای‌بند است و از سوی دیگر، عقل را منبع مستقل می‌دانند؛ ولی آن مفهوم را از عقل ابزاری به دیگر شقوق عقل چونان عقل فلسفی، شهودی و... گسترش می‌بخشد. هم‌چنان، روشنفکری دینی در زمینه‌ی مناسبات دین و زندگی به پایایی دین معتقد است. منظور از پایایی، اصالت و اصول‌گرایی در فهم دین و منظور از پویایی، توسعه‌گرایی در حوزه‌ی تحقق دین است. شایان ذکر است که باورها و اعتقادات روشنفکر دینی، دارای درجه‌ی شدت و ضعف است که در عمل و رفتار مشخص می‌شود. ۴

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که بحث جریان‌سازی جندر از دیدگاه بنیادگرایان منتفی است؛ زیرا در آن‌جا انگیزه‌های مردسالارانه و تقدم مردم بر زن مطرح است. پس با تفکر بنیادگرایی به‌هیچ‌وجه نمی‌توان به تقسیم نقش‌ها متناسب با شرایط امروزی پرداخته و به زنان سهم قابل قبولی قایل باشیم.

در دیدگاه روشنگری دینی، زنان و مردان هم می‌توانند در چهارچوب مسایل دینی مبتنی به برداشت‌های روز محور از دین در اجتماع سهیم بوده و مانند حوادث تاریخی صدر اسلام، دستورات قرآن و احادیث نبوی در امور مختلف

اجتماعی و سیاسی دخیل باشند. دیدگاه سکولاریستی، پا را فراتر گذاشته است و هیچ تفاوتی میان زنان و مردان قایل نیست. خطر این دیدگاه این است که با فردی شدن عرصه فعالیت‌های دینی، صدمه‌ی شدیدی به اخلاق اجتماعی وارد آید.

با توجه به موارد ذکر شده، اختلاف نظر همواره بر روی برداشت‌ها، در مورد حقوقی است که اسلام برای زنان اعطا کرده است. ما در این تحقیق تلاش می‌کنیم تا با توجه به دیدگاه روشنفکری دینی این مبحث را دنبال کنیم.

نقش زنان در امور سیاسی

الف - از منظر قرآن کریم: از میان موضوعات مشخصی که در رابطه به مشارکت سیاسی زنان تاکید می‌کند، بحث بیعت پیامبر با زنان به امر خداوند و ذکر داستان بلقیس، ملکه‌ی سبا در قرآن است. بیعت را فقها امروزه به رای تشبیه کرده‌اند. رای دادن، انتخاب کردن و انتخاب شدن امر سیاسی به‌شمار می‌رود؛ لذا با توجه به تاریخ بیعت پیامبر با زنان، این امر به اثبات می‌رسد که زنان حق اشتراک در امور سیاسی از دیدگاه اسلام را دارند. البته باید یادآور شد که این امر، زمانی امکان پذیر است که شرایط تعیین شده برای زنان از جانب آن‌ها حفظ شود. یکی از این شرایط، حجاب است و شرایط دیگر، همان مسوولیت‌های خاصی است که خداوند به دوش‌شان (زنان) گذاشته است. معرفت و عبادت خداوند، امور خانواده، شوهر و همسران و...

ذکر داستان بلقیس، ملکه‌ی سبا در قرآن نیز نشان‌دهنده‌ی پذیرش و توانایی زنان برای پیشبرد امور سیاسی است. خداوند با بیان این مثال در قرآن، توانایی زنی فرزانه و با تدبیر را به نمایش گذاشته است.

آیات قرآن از کلیت و جامعیت برخوردار است. بنابراین، این آیات همان‌گونه که برای راهنمای بشریت آمده است، مسایل مختلفی را در رابطه به مسوولیت‌های زنان و مردان در اجتماع یادآور می‌شود. ذکر این آیات به‌صورت (یا ایها الناس) و (یا ایها الذین آمنوا) نشان‌دهنده‌ی این است که خداوند خطاب به انسان داشته و به جز برخی از آیات خاص بدون در نظر داشت زن و مرد بودن خطاب به تمام انسان‌ها کرده است. قرآن کریم می‌فرماید: ترجمه «همانان که اگر

به آنان در زمین قدرت و حاکمیت ببخشیم (انسان) نماز را برپا می‌دارند و زکات را پرداخت می‌نمایند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». ۵. قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید: ترجمه «باید از میان شما گروهی باشد که مردم را به نیکی فراخوانند و آنان را به کار پسندیده امر و از کار ناپسند و نکوهیده نهی کنند. این‌ها هستند که رستگارند.» ۷ در این‌جا، منظور از مردان و زنان است و هیچ فرقی بین آنان در بر عهده گرفتن این فریضه‌ی مهم اجتماعی - سیاسی نیست. در سوره ممتحنه آیه ۱۲ می‌فرماید: ترجمه «ای پیامبر! هرگاه زانی که ایمان آورده‌اند، با این شرایط، با تو بیعت کنند که هیچ چیزی را شرک خدا قرار ندهند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند و فرزندان شان را نکشند و تهمت و افترا پیش دست و پای خود نیاورند و در هر کار پسندیده‌ای که به آن فرمان می‌دهند، تو را نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و آمرزش گناهان شان را از خدا بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

بنابراین از منظر آیات قرآن هیچ محدودیت برای زنان در جامعه اسلامی وجود ندارند و از نظر آیات و آموزه‌های اسلامی هیچ تفاوت در جایگاه انسانی و کرامت انسانی، حقوق و واجبات سیاسی اجتماعی وجود ندارند. بنابراین در این خصوص؛ دولت مکلفیت دارند که زمینه مشارکت سیاسی، اجتماعی زنان را آماده سازند. مشورت بین افراد شایسته امت، اعم از مردان و زنان در تمام دستگاه‌های دولت و تشکیل شورا، از واجبات و مکلفیت‌های دولت است؛ زیرا تبادل افکار و آگاهی‌های علمی و تجربه عملی و مشوره در امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، فرهنگی، آموزشی و غیره در هر دولتی چه شرعی باشد یا غیر شرعی، یک امر ضروری و حیاتی است و وظیفه‌ی شرعی مقام حاکم در دولت اسلامی این است که با کارشناسان، علما و دانشمندان، اعم از مردان و زنان در همه تشکیلات و دستگاه‌های دولت، مشورت کند؛ زیرا بر عهده گرفتن پست‌های حکومتی باید بر اساس شایستگی و لیاقت باشد، چه مرد باشد یا زن. بنابراین، زنان می‌توانند که در صورت شایستگی و لیاقت و تخصص، خود را برای اداره و مدیریت جامعه کاندید نمایند و در امور خدمتگزاری به جامعه در مسایل سیاسی اجتماعی همکاری نمایند.

ب - نمونه‌های تاریخی: حضرت خدیجه همسر پیامبر بزرگ اسلام بود. او توانست که با بنیه‌ی اقتصادی خویش و قراردادن ثروتش در خدمت پیامبر و اسلام پایه‌های اسلام را مستحکم سازد. او همواره به مشاوری با پیامبر می‌پرداخت و تلاش می‌کرد تا برای بنیان‌گذاری حکومت اسلامی و از میان برداشتن بت و بت پرستی با پیامبر همراه باشد. همچنین عمه رسول اکرم (ص) دختر عبدالمطلب بن هاشم، افزون بر ایمان آوردن خود، فرزندش را نیز برای یاری دین خدا (ج) تشویق می‌کرد. زندگی این بانو نشان می‌دهد که خود را مانند برادرش حمزه، مسوول می‌دانست. از این‌رو در صحنه‌ی سیاست، حضور داشته و فرزندش را تشویق می‌نمود. ۸.

یکی دیگر از زنان که بزرگترین الگو و نمونه برای زنان جامعه اسلامی بود حضرت فاطمه الزهرا (س) دخت نبی مکرم اسلام (ص) بود که در طول عمر مبارک شان زحمات طاقت فرسای را در پیش برد دین اسلام و نشر معارف اسلامی، انجام داد. در دوران حیات پدر بزرگوار رسول مکرم اسلام همواره پشتوانه محکم برای پیامبر اسلام بود و در زمان حضرت امام علی (ع) نیز یکانه همکار و همیار و پشتوانه آن حضرت بود. که سیره و رفتار آن بی بی دوجهان بزرگترین الگو و بهترین سرمشق برای زنان جهان می‌باشد. یکی از زنانی که در جنگ حنین، شرکت داشت و شجاعانه مقاومت کرد، ام حارث بود. هنگامی که لشکر اسلام در حنین فرار کردند، وی فرار نکرد و در پیش رسول خدا می‌جنگید و خود را سپر آن حضرت قرار داده بود. او و ام‌سلیط و نسبیبه‌ی مازنی، شجاعانه مقاومت و جهاد کردند. ۹. باید گفت، تعداد زنانی را که در عرصه‌های سیاسی در زمان پیامبر و بعد از آن، فعالیت‌هایی داشتند فراوانند.

ج - نظریات برخی از اندیشمندان: در رابطه با حضور زنان در عرصه‌های سیاسی متناسب با نوعیت برداشت‌ها از دین دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی از فقها به طور مطلق زن را شایسته‌ی فعالیت سیاسی نمی‌دانند؛ زیرا آن‌ها باور به این دارند که وظیفه‌ی اصلی زن اداره امور خانواده و شوهر و فرزندان است؛ اما برخی دیگر میان انواع فعالیت سیاسی تفاوت می‌گذارند.

محمد مهدی شمس‌الدین در کتاب «مسایل دشوار فقه



زن»، به این باور است که زن در نظام ارزشی و معرفتی اسلام، به‌طور دقیق همان جایگاه را دارد که مرد به لحاظ حقوقی و انسانی دارد. از این‌رو، اسلام بر شایستگی کامل زن در زندگی معنوی و تقرب به خداوند به‌سبب اطاعت و عبادت به سان مردان اذعان می‌کند. خداوند پس از تاکید بر انسانیت کامل زن و شایستگی‌های معنوی و اخلاقی او، هرگونه بدرفتاری و شوم‌انگاری زن، چه دختر، چه خواهر و چه همسر یا عضو اجتماع را ممنوع کرده است. ۱۰ با توجه به این امر، می‌توان گفت که هیچ‌کس بر زن حق سرپرستی، جز در دو مورد اول، پدر یا جد پدری در امر ازدواج دختر، هرچند در این مورد نیز حق سرپرستی آن‌ها استبدادی و مطلق نیست. دوم، همسر در خصوص حقوق ویژه‌ی زناشویی و حق تمتع. اسلام میان زن و مرد برابری برقرار کرده است و مواردی را که به لحاظ حقوقی با مرد متفاوت قرار داده است، نه به دلیل تفاوت در کرامت انسانی و شایستگی عمومی او است؛ بلکه ناشی از اسبابی است که به تفاوت طبیعی میان آن‌ها بر می‌گردد. شمس‌الدین این موارد را مسأله‌ی شهادت، میراث، دیه و حق طلاق می‌داند. ۱۱ در نهایت می‌توان گفت که شمس‌الدین، به این عقیده است که اسلام به‌همان دلیل که به زن همانند مرد اجازه فعالیت می‌دهد، اجازه‌ی فعالیت در عرصه‌ی سیاسی را نیز می‌دهد. بدون تردید، زن مسلمان به‌همراه مرد مسلمان در جامعه اسلامی وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و اهتمام به امور مسلمانان را به عهده دارد. از این‌رو شارع زن را در برابر وقایع اجتماعی بی‌مسئولیت نگذاشته است. ۱۲

آیت‌الله جوادی عاملی، یکی از فقهای بزرگ شیعه در کتاب «زن در آیینه‌ی جلال و جمال»، به ذکر داستان‌های از زنانی که به امور سیاسی مشغول بوده‌اند، چندی نگاشته است. او داستان‌های ملکه خردمند سبا، سوده همدانی، عمه رسول خدا، دختر حرث بن عبدالمطلب، خنساء شاعر شهیدپروری و برخی دیگر را مطرح کرده است؛ لذا می‌توان این‌گونه برداشت کرد که از دیدگاه ایشان، حضور زنان با توجه به شرط رعایت احکام شرعی در عرصه‌ی سیاست مانعی ندارد. ۱۳

هم‌چنان، آیت‌الله ابراهیمی امینی، یکی دیگر از فقهای جهان اسلام چنین اشاره می‌کند: «اصل نیازمندی جامعه

به حکومت، امری قطعی و محرز است و لازمه‌ی اجرای قانون این است که حکومتی عهده‌دار سامان‌دهی نظام جامعه باشد. زن و مرد هر دو به‌عنوان شهروندانی که حق دخالت در تعیین سرنوشت خود را دارند، می‌توانند در حکومت و در تعیین آن سهیم باشند. طبعاً حضور در مقدمات این کار نیز حق همه است. ایجاد تشکلهای صنفی و سیاسی، شرکت در احزاب و گروه‌ها، حضور در انتخابات و هر نوع فعالیت سیاسی، جزء حقوق مردم و از جمله زنان است. زن‌ها می‌توانند تشکلهایی به وجود بیاورند و از حقوق و کشورشان و از حقوق مردان و زنان دفاع کنند. آن‌ها نباید فقط به فکر امور خودشان باشند؛ بلکه باید به فکر حقوق مظلومان هم باشند. اگر به این فکر باشند، خیلی موفق‌تر خواهند بود. نباید به تقابل و مرزبندی‌های بیهوده میان زن و مرد دامن زد. خانم‌ها باید با حفظ موازین شرعی و ضوابط قانونی، برای کل جامعه و برای همه انسان‌ها فعالیت کنند.» ۱۴

محمد عبده نیز یکی از اندیشمندان بزرگ اسلامی است. او در طی عملکردها و روش‌های به کارگیری اجتهادی، خود نوآوری‌هایی را در عرصه‌ی حقوق زنان ایجاد کرد. نمونه‌های این عملکردها و نوآوری‌ها، برابری زن و مرد در تمامی حقوق و وظایف به‌جز حق سرپرستی و ریاست (خانواده) آموزش همگانی زنان، منع اختیار مطلق طلاق برای مردان، اعطای حق طلاق به زنان از طریق حکومت و منع تعدد زوجات در عصر حاضر، جز در مواردی از قبیل نازایی زن، است. ۱۵

حضرت آیت‌الله العظمی فیاض (دام عزه) در کتاب حضور سیاسی زنان از دیدگاه اسلام، ترجمه سرور دانش، هرگونه محدودیت و فرق قایل شدن بین زن و مرد را مردود دانسته‌اند. از نظر ایشان زن می‌تواند در امورات سیاسی اجتماعی کشور دخیل باشد و زنان می‌توانند در عرصه سیاسی سهیم بوده و می‌توانند در ریاست جمهوری، نمایندگی پارلمان، وزارت خانه‌ها و سفارت خانه‌های کشور و غیره امورات سیاسی شرکت نمایند. از منظر ایشان با وجود اینکه اکثر علما به این نظر بودند که یک زن حق افتا و قضاوت را ندارند اما ایشان این حق را با فراهم بودن شرایط علمی و تخصصی از حقوق مسلم زنان می‌دانند. همچنین در خصوص وجیهه امر به معروف و نهی از منکر می‌فرماید: امر

به معروف و نهی از منکر، یک فریضه‌ی الهی و بدون هیچ فرقی بین مرد و زن، بر همه واجب است؛ اما اختصاص این فریضه مانند سایر فرایض الهی به مرد بدون زن، غیر محتمل است؛ زیرا زن هم مورد خطاب آیه‌ی مبارکه و احادیث شریف است و از سوی دیگر، اختصاص یک حکم در شریعت مقدس به گروه خاصی، منوط به تحقق موضوع آن حکم در آن گروه خاص است. در غیر این حالت احکام شریعت واحد، بین همه پیروان آن مشترک است. بنابراین، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، مانند وجوب نماز، روزه، حج و مانند آن‌ها است و هیچ دلیلی برای اختصاص وجود ندارد. ۱۶.

در نتیجه می‌توان گفت، حقوق مشارکت سیاسی زنان در اسلام با توجه به موارد ذیل، تصریح شده است:

۱. آیاتی در قرآن در رابطه به امر به معروف و نهی از منکر، همواره خطاب به انسان‌ها (زنان و مردان) بوده است. پس زنان همانند مردان می‌توانند که در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی مشارکت داشته باشند.

۲. ذکر داستان ملکه‌ی سبا و مسلمان شدن وی، یکی دیگر از صراحت‌های قرآن در رابطه به مشارکت سیاسی زنان است.

۳. حوادث تاریخی صدر اسلام و حضور زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، نمونه‌ی دیگری از حق مشارکت سیاسی زنان است.

۴. از منظر فقها و مراجع بزرگ اسلامی نیز حق مشارکت سیاسی زنان به صورت یک امر مسلم و قطعی همرا با استدلال‌های متقن پذیرفته شده است.

۵. شرط مشارکت سیاسی زنان و مردان، این است که آن‌ها با حضور در عرصه‌های سیاسی، از مسوولیت‌های خاص شان (عبادت، معرفت، امور خانواده و رعایت احکام شرعی) غفلت نورزیده و متوجه باشند.

پی‌نوشتها

(۱) مسعود پور، تبیین روشنفکری و روشنفکری دینی، پایگاه اینترنتی حوزه.

(۲) همان، صفحه ۲.

(۳) همان، صفحه ۳.

(۴) پزشکی، محمد، صورت بندی مطالعات زنان در جهان اسلام، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلام، صفحه ۴۰.

(۵) قرآن، آیه ۴۱، سوره حج.

(۶) قرآن کریم، آیه ۱۰۴، سوره آل عمران.

(۷) قرآن کریم، آیه ۷۱، سوره توبه.

(۸) املی، آیت‌الله جوادی، زن در آئینه‌ی جلال و جمال، مرکز نشر اسراء، صفحه ۲۵۰.

(۹) صابری، لیلی، حضور سیاسی زنان در سیره پیامبر، پایگاه اینترنتی، بنیاد فرهنگ و اندیشه اسلامی.

(۱۰) پزشکی، محمد، صورت بندی مطالعات زنان در جهان اسلام، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلام، صفحه ۱۶۰.

(۱۱) همان

(۱۲) همان، صفحه ۱۶۱.

(۱۳) املی، آیت‌الله جوادی، زن در آئینه‌ی جلال و جمال، مرکز نشر اسراء، صفحه ۲۳۹-۲۷۰.

(۱۴) آمینی، آیت‌الله ابراهیم، آشنایی با وظایف و حقوق زن، نشر بوستان کتاب، صفحه ۱۹۲.

(۱۵) پزشکی، محمد، پیشین، صفحه ۴۰.

فیاض، آیت‌الله محمد اسحاق، حضور سیاسی زنان از دیدگاه اسلام، ترجمه سرور دانش، صفحه ۲۹.





Rahbord-e-Tawsea

Scientific Researching Monthly
1th year, vol 3, February 2015

Concessionair:	Intercommunity & Justice Assembly:
Managing Director:	Dr. Homeira Qaderi
Deputy Director in charge:	Assadullah Ibrahim
Redacotor:	Moh. Kabir Shafaq
Politicle Section:	Moh. Musa Sadeqi
Legal Section:	Reza Hussain Saraj
Cultural Section:	Asma Khajezadeh
Social Section:	Rezashah Mohseni
Editor:	Dr. Hafiz Shareati Sahar

**Add: Golayee Dawakhana, Sabeqa Station,
Intercommunity & Justice Assembly Office, Kabul - Afghanistan**